



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13633

بسم الله الرحمن الرحيم

در ذکر خلاصه قوانین علاج جمیع امراض بدن صمدی بعضی در سیرت اگر سبب حدوث آن
خون بود و علاتش سرخی روی و چشم گرمی و سر و شیرینی دمان و استلای رگمای بدن و خنده و گستا
سر و غم نبض است طلای نافع از برای این قسم صدام چون طلاء کرده شود و بعد از غصه قیوان و حجاب
ساق و آشامیدن شراب آلوده و تهرندی و عناب و استعمالی غلیظه از ماش و قشیر و عدد و تهرندی
صفت آن آرد و کشنیر تر برگ بید و خرفه و عناب الشلب و صندل و سرخ مجموعه یا آنچه میسر آید بسیار
طلا نماید چنانچه نافع درین قسم صدام صفت آن قند سفید ده درم و درخت قاشق آب حل کرده و نیم فنجان
آب میوه و دو قاشق گلرنگ مثل کرده و سر و نموده بپاشانند اگر حدوث صدام از صفرا باشد علاتش
ملخی و زردی و زردی فک و ده و شدت درد و گرمی و سردی روی و تشنگی و خشکی بینی و دمان و غیره
نفع درین قسم صدام طبیعت صفت تهرندی یک او قندهار و او خیار و او و اندک شب بپاشانند
صمدی صدام نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفره درم داخل کرده بپاشانند غذا را بشوید و سرخ بپاشانند
و آب تهرندی و شیر و مغز بادام شیرین بنفشه و زرد نقوش و دیگر اقوال از اول صفت تهرندی یک فنجان
آلو سیاه آلو خیار از هر یک ده دانه شب بپاشانند صمدی صدام نموده بنفشه و شیرین و خیار و سیاه
از هر یک یک انز و نیم دران حل کرده صمدی صدام نموده بپاشانند نقوش و دیگر اقوال صمدی صدام نموده

ده ورم شب و بر یک پیا له آنجوره بخپسانده صبح صاف نموده شیر شربت پانزده ورم در آن
 حل کرده بپاشانند طلامی هرگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلائمانید نافع است
 دندان بهر حال و دندان سینه با یک شنبیر تازه سوده بر سر طلائمانید پاشویید که در وقت خواب
 شود تا لم غیبت بگریید گل بنفشه گل شمشیری سفید آرد و در عنب اشک کلیل الملک جوشانیده
 پامار از آن تا بقدم بشویند و کیسه بپاشانند یا که از بالا بر روی مالیده باشد و در هر صبح
 شدیه بکبره برای جمیع امراض حاره نیز این پاشونیه حاصل انفع است همچنین در حیات و تنگیه
 جوت سر سام باشد انقوع حلو صفر ابراند و صمداع صفر آوی را انفع است عنب ده دانه
 سیدستان مویر شقی از هر یک پانزده دانه کل بنفشه سه شقال مجموع را در شستاد ورم آب
 بخپسانند غلوس خیار شنبیر تر همچنین هر یک هشتاد ورم در آن حل کرده صاف نموده روغن بادام
 شیرین یک شقال و حل کرده قدری گلاب اضافات نموده بپاشانند و در نسخه دیگر ترمس صفا
 ده دانه در انقوع و حل است انقوع بلیله که حاصل صفر بود و صمداع صفر آوی را انفع است
 پانزده ورم در ده ورم در پنجاه ورم آب آنو بخپسانند پس در پانزده ورم در ده ورم در ده
 تا آب انقوت بلیله را بگیرد پس صاف نموده شنبیر پانزده ورم در آن حل کرده صاف نموده
 بپاشانند و اگر بپوشان آو آب قمر پوری که کشته شده است پس صمداع صفر آوی را پانزده ورم در ده
 و صمداع صفر آوی پانزده ورم در ده و پانزده ورم در ده و پانزده ورم در ده و پانزده ورم در ده
 به روغن بادام شیرین یک شقال هر یک هشتاد ورم در ده و پانزده ورم در ده و پانزده ورم در ده
 انقوت نافع برای این قسم کل بنفشه گل شمشیری سفید آرد و در عنب اشک کلیل الملک جوشانیده
 آنجای مساوی در آب بنفشه صاف نموده در آن شنبیر نیم گرم کرده بر سر ریزند و اگر صمداع
 از عنب بلیله باشد عکاشی گرانی سر و عکاشی خوار است و این دهان و بینی و عدم حرارت سر و پشیمانی
 و غلظت بول و بطور بنفش است و در انقوع مستعمل درین قسم تا زمانیکه اشفاق و رده ظاهر شود
 و در روغن بادام الاصول پنجاه ورم با شنبیر نیم گرم و روغن شربت پامار از هر یک یک قیبه با باد الاصول
 در روغن بادام الاصول پنجاه ورم با یک او قیبه کافور آفتابی بپاشانند نسخه اول
 پانزده ورم در ده ورم در ده و پانزده ورم در ده و پانزده ورم در ده و پانزده ورم در ده

کتاب طب

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

وصاف کرده مقدار است ثانی شقال یا دو شقال روغن حب خروغ بیاشامند و چون ماده
 انفع یا در ابراج فیکر ادران با اول با روغن حب خروغ بیاشامند و بعد از آن چنگلی ماده حب
 و حب ابراج برای اخراج ماده نیز داده میشود نسخه حب ابراج مستعمل درین قسم یا با روغن فیکر
 یکدم تر بدستید یکدم و نیم تخم خنجر درم شست درم ستمو یا سیمون از هر یک یک انگه کوفته بخته بکاف
 سرشته حب سازند یک شربت است حب حب سرشته سقوی چهار درم پوست بلیله گابی
 یکدم و نیم درم ستمو یکدم کل مرخ انیسون کثیر از هر یک دو شلث درم زعفران شمن درم
 کوفته بخته آب حب سازند شربتی و شقال روغن فیکر که طارکون درین صدام مفید
 قسط نام چهار شقال یا بخته فلفل عاقر قریون از هر یک سه شقال حب بدست و شقال این
 اجزا را نیکو کوفته در دو پیاله آب بچشانند تا نصف رسد بعد از آن صاف نموده بشتاد شقال
 زیت باد روغن کجد و گل کرده چند آن بچشانند که آب رفته روغن بماند روغن فرفیون که باقی
 بر سرین صدام نافع است فرفیون پودینه کوبی از هر یک دو شقال حب بدست عاقر قریون
 یک شقال نیم کوفته در یک پیاله آب خوری بچشانند چون نصف رسد صاف نموده زیت باد روغن
 چل شقال و گل کرده چندان بچشانند که آب رفته روغن بماند پس در شیشه کرده و گاه از صدام
 سوداوی اگر صدام حاد شود علامت آن سر زلفی کمتر خوشکی داغ و بدن و تیرگی زانگی
 و بطور بعضی فکر فاسد و تیرگی قرار داده علامت آن سر زلفی کمتر خوشکی داغ و بدن و تیرگی زانگی
 از هر یک سه درم بچشانند و صاف کرده شربت گاو زبان و شربت باد و بنجوبه از هر یک یک کوفته
 و گل کرده بیاشامند تا نیکو باد فیکر یا بدو علامت آن فیکر یا بدو علامت آن فیکر یا بدو
 پس ببلوغ افیتون متفرغ شود و اگر غده آید یا گوشت بزرگاله و یا مرغ فربه حب ابراج
 مستعمل سودا مستعمل درین قسم صدام نسخه آن افیتون عاقر قریون سمید از هر یک یک درم بسلج شسته
 سه درم ابراج فیکر است درم یک طعام دو درم نیم بلیله سیاه پنجم لاجورد و منسول دو درم
 کوفته بخته حب سازند شربتی دو درم و نیم صدام و نیم شمشاد و نیم شمشاد و نیم شمشاد و نیم شمشاد
 آب بخته روغن بخته و بادام و روغن بادونه و روغن برگس با هم ضم کرده بر سر بلیله بنفشه
 اگر از گرمی سادو مانند راه رفتن در آفتاب و غروب چیز گرم و غیر آنها از آب بخته علامت

حالت

حب ابراج حب سرشته

روغن فرفیون

صلح سوداوی

حب ابراج

تقدم بسبب با وجود سبب و گرمی سرما و بعد از تکمیل طبیعت که سبب اسهال پرسد صفت آن اگر در جو
کشیش تر و خفای کوفته بر سر ضما و کنند اطباء درین صدام از ادویه قابضه چون صندل برگ سید
و ما میثا ضما می نمایند و مکرر میذارم آنها را و اگر از حدوث سردی سازج باشد مثل بروت هوا
و غذا را و دوائی سرد مثل تشنیه تقدم وجود سبب و سردی ملین ضما و نافع برای این قسم صدام باشد
اکلیل الملک مطبوخ و دوس مرتب بخوش کوفته بخیه باب پنجمه روغن خیزی دخل کرده بر سر ضما نمایند اگر
صدام با دمای غلیظ باشد مثل تشنیه و در دست ضما و مستعمل حضرت قبله کاسی حبیب اگر جو گل بنفشه
گل نیلوفر گل خطمی سفید صندل سفید از هر یک یک استار کوفته بگل آب اندک روغن گل سرخ و سرکه شسته
بر سر ضما نمایند و در این فصل اول الاطباء و الدماجد و صدام حاره ساده غناب خراسانی نه در
در عرق سید مشک بست و پنج شقال نجیساند صبح عرق منقوع غناب را گرفته در تخم خرفه خشکاش
از هر یک یک شقال در آن بشیره کشیده طباشیر سفید یک دانگ گرفته بر آن پاشیده میباشند
و بسا باشد که عوض کرده شود تخم خرفه تخم خشکاش تخم کاهو و تخم خیارین مستعمل از هر یک شقال اگر عوض
کرده شود منقوع غناب بشرب نیلوفر یا بشرب بنفشه یا بشرب خشکاش در شدت وجع نیز صواب است
و مقدار شربت هر یک از این اشربه یک اوقیه است نقوع ملین طبع منقول از ابن سیراف و ابن
مهمول حضرت سید سند و صدام حاره ساده هر گاه بوده باشد هتلیج ملین طبیعت افتد آتوی یا
آلو بخارا غناب از هر یک ده دانه قهقهه سفیدی یک اوقیه مویز طایفی پانزده دانه باب گرم نجیساند
فلوس خیاشنبه ترنجبین خراسانی از هر یک ده شقال حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین
یک شقال دخل کرده میباشند و اگر ماده صفراوی باشد با بخارات حاره و شقال پوست لیمو
و شقال آمله بتقی در نقوع دخل کرده غذا شور با ماش و برنج که در آن کدو و اسفناخ و کاهو و شقال
آن باشد و اگر تب باشد گوشت بزغاله یا گوشت خروس بچه دخل کنند و از سردی ساده
مثل پرورده هوا و خوردن و از چیز با سردی اگر از صدام حادث شود مثل تشنیه تقدم این اثبات
و سردی ملین مثل تشنیه و سوداوی الا سهل ضما و نافع از برای این قسم
با دمای اکلیل الملک مطبوخ و دوس مرتب بخوش بر بخاشنه تمام کوفته باب پنجمه خیزی روغن گل
نیم گرم بر سر ضما و اگر با دمای غلیظ که در دست تشنیه شوند اگر صدام حادث شود مثل تشنیه

در این فصل

در این فصل

در این فصل

تند و سست و آوازها در سر و گوش و انتقال در دانه و موضع و بعضی و ضربان و عدم گرمی سر
علامت چشم پر پیوسته از چهره و نقل و طول از با بون و شست و اکلیل الملك و قیوم و سوط از چهره
فریون که در روغن با بون و دخل کرده و بینی چکانند و شوی سازند از زعفران و مشک و صندل
و سنبه و غیره و پیوسته بوی میکنند و طبیعت را نرم گردانند و طالع باقی انواع صمدی و این است
معه یا عضو دیگر یا صفت دماغ یا از بسیاری مجامعت و غیر آن بود از علامات مذکور بیرون
نیست شقیقه دردی بود و یکی از دو جانب سر راست یا چپ و اقسام علامات و معالجات
بهستور صمدی است سر ساهم لفظی پارسی که معرب کرده اند از سر و از سام که معنی آگاه است
و اینجا عبارت است از آگاه حجاب دماغ یا قفس دماغ و از خون می باشد و این را بزبان
یونان قرامطیس تفاوت گونید و قشش تب دائمی و گرانی سر و سرخی چشم و روی و رفتن آب
از چشم و صمدی و گفتن بزبان و خندیدن و درستی و سرخی زبان ماکل بسیار پی و عظم نم
علامت چشم فصدیقال و بقدر قوت و احتمال خون بر دشتن و نرم دشتن طبیعت است
و آنکه در خمین و بنفشه و قمر سندی و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم مثل عنب
و بنفشه و قمر سندی و روغن گل اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم مثل عنب و بنفشه و بنفشه
و الونجار و تخمین که در دانه و از صمدی و تخمین تر و گلاب محلوله و خن غذا آب جو و کس و اسفناک
و در وقت بزبان پاشویه کنند و پای را مالند و به بندند و از صمدی می باشد و این را قرامطیس
گویند علامت شش تب تیز و بخوابی و سبکی سر و خشکی چشم و بینی و دمان و زردی روی و زبان و عت
نهنز و خشک و بد روی و بزبان علامت است بهستور صمدی و صفاوی و از سر و می باشد علامت
ترش روی و بخوابی و خشکی دمان و بینی و صمدی و تب ضعیف و گریه و درد در ربع تغییرات علامت
بطریق صمدی بسوداوی و از بلغم می باشد و این را الیغرس میگویند علامت شش صمدی و تب نرم
و بسیاری آب دمان و خواب و گرانی و کسالت تا غایتی که از چشم کشادن و دمان بر هم نهادن
کافی و کسالت نماید و بسیار از لوازم این مرض است و اندک این مرض را نسیان گویند علامت
حقنه و راول و مالیدن و بستن اطراف شش و شربت نافع گاو زبان بخورم که در بنج و بهرم
پرسیا و شان دو درم بنفشه و بنج درم پنج سوسن تراشیده بکندم قند پنجاه درم خوردنی و بهرم

سر ساهم از خون علامت

و از سر و دمان و از بنج و بهرم

شربت

در بنج

طب علوی خان

نسخه

دوره

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

در صبح و یکسره در آخر روز با آب گرم می‌نهند و بعد از چهار و نیم لیتری دهند نشو آن سشامی
 پنجدرم اسطوخودوس دو درم تربسیند مجوف تراشیده دو درم بادرنجبویه دو درم گاو زبان
 سه درم گل سرخ سه درم گلکند ده درم غارلقون ماش سفید خدرم غذا در ایام اول تا انتهای مرض
 آب بخورند و ماش انداخته در خطاط خود مرغ انداخته سدر آنست که بوقت برخاستن چشم
 باریک شود و در آنست که چنان نماید که چیزهای گرد و دوران میکند عکاش اگر در عده غذایی
 بود قوی کنند و هر خط که بر آید مناسب آن بقانونی که بود در صدام آن خلط معلوم شده و در امر حق
 معده نیز خواهد آمد عمل نماید و اگر معده در نفس مانع بود علامت خلط غالب عکاش هم بدستور
 که در صدام گذشت سیات حوالی بود در کیفیت دراز و کیفیت قوی عکاش اگر تب عارض گردد
 علاج تب بود و ال آن بر و ال تب بود اگر تب نباشد از هر دوت و رطوبت بر دستور
 صدام تدبیر فرمایند و دست و پا مالیدن و محکم بچسپیدن و باز کشادن و باز بستن و نقره زدن
 بوجی آرد و بیدار کردن در هر دو قسم است سهر بنیوالی مفرط است از سردی و خشکی ساده یا با
 که سودا باشد و از گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفر باشد علامت و علاج در صدام گذشت
 و از رطوبت پور قیبه میباشد عکاش مرکب از علامات بلغم و صفر یا شوری و بان عکاش مرکب
 از علامات بل هر دو قسم و حام که عرق نشود و آب بسیار خفین و بر و غن با و ام و که و در غشیه در شینه
 و گوش مالیدن کف دست و پای و نصیبتین و حوالی آن ذرات همه اقسام سهر را سفید است
 شیان فراموشی بود از سردی و خشکی و از گرمی ساده یا در غلبه صفر یا بر مقدم داغ
 میباشد علامت و علاج بدستور سابق است و روغن سوسن را مالیدن بر شیان حادث
 از سردی و خشکی را مانع است ایارج قیقر است و غان مانع است از برای شیان بلغم
 ضما و برای بلغمی خردل سوده و غسل سرشته ضما و بر سر نمایند شحم مانع از برای این قسم
 شیان شق راحل کرده جو به کوکوفته باب سرشته بشکل شامه ساخته دائم بوبند حمق
 و رجحوت از نقصان یا بطلان فکر میباشد و چون بلا در نفع است برای این مرض و تنبیه
 از ماده سرد و تر و بلغم باشد صفت آن لعل دراز لعل قسط تلخ و ج ترکی شونیز از هر یک ده شقال
 سالیب جنطیانا از راونده مارج حب الفار چند پید ستر شیطرج خزل از هر یک پنج شقال

مجموعه را کوفته بختیه باد و صد و پنجاه شقال غسل مصفی و ده شقال روغن گردگان و چهارم غسل
 بلا در شسته گلو اما سازند هر یک یکدم و شربت یک گلو که غذای گوشت و خوردن به چون بلا در
 قسم گوشت جانز نیست چو و مرضی است که باطل شود و حس حرکت مرخص حقیقه نانی بر
 مرض که اخراج سودا کند صفت آن سنا که پنج شقال بسفاج فستق نیم کوفته سه شقال گلاب
 بادیان پر سیا و شان با بونه گل نیکو فراز هر یک دو شقال سپستان شنی دانه همرا کوفته
 در یکین آب بچوشانند تا نصف رسد صاف نموده شکر سرخ فلوس خیار شنبلیله هر یک
 ده شقال در آن حل کرده صاف نموده روغن با بونه و شقال داخل کرده نیم گرم برود فیه
 حقیقه نماید. مالتیو لیا یعنی خلط سیاه است و این بیماری با سم سبب نام نهاده اند پس
 اگر سودا و موی بود علاتش سرخی رنگ مائل بسپاهی و سرخی چشم و خنده و فرج و عظم نهض
 و سرخی قاروره مطبوخ منصف درین قسم بعد از فصد احوال و تغذیل غذا مانند شور بار و آش
 از گوشت بزغال و بره صفت آن غناب خراسانی ده دانه کا و زبان تخم کاسنی بادرنجبویه
 از هر یک دو شقال جوشانیده صاف نموده گل کنند آفتابی یک اوقیه داخل کرده صاف نموده
 بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نصف ماده که اثر آن از قاروره ظاهر میگردد و شقال
 کرده میشود صفت آن غناب سپستان از هر یک پنجاه عدد و شنبلیله سنا که از هر یک
 پنج درم بلبله سیاه کا و زبان بسفاج فستق نیم کوفته و فستقون از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم
 جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبلیله و درم ترشیدی و دو سیر قند سفید یک سیر ترشیدین
 و دو سیر در آن حل کرده صاف نموده بپاشانند و اگر ده شقال شرب خراسانی اضافه نمایند
 اقوای گردد و اگر سپیش سودا می صفا روی باشد علاتش کثرت قطرات و غش
 و زردی روی و بدخوی و جنگ و پنچانی و حرارت بدن خصوص سرد زردی قاروره است از شرب
 شرب لیمو و شرب نارنج و شرب خوره و شرب زرشک با عرق کا و زبان بنوشند شرب
 منصف و مسهل درین نوع گل نفشه گل نیلوفر گل کا و زبان از هر یک هفت درم لوی سیاه
 پنجاه عدد و ترشیدی سی درم خبازی سه درم جوشانیده صاف نموده قند سفید یک صد و پنجاه درم
 داخل کرده بقوام آرند و هر روز پانزده درم با آب گرم بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نصف

کینه

مالتیو

مطبوخ

سپیش

شرب لیمو و شرب نارنج و شرب خوره و شرب زرشک با عرق کا و زبان بنوشند شرب

استعمل است غناب خراسانی چهل عدد پوست بلبله زرد شانه تره سناری کی از هر یک پنجم گرم افیتون و مسکه
 چهار درم گاو زبان گل سرخ از هر یک چهار درم تره سندی نه مثقال جو شاییده صاف نموده شیر شست نه است
 ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده بیاشا سهند طمائی نافع است روغن کدو و شیر و ختر در گرم کرد
 بر سر ببالند اگر بیش سوداوی باشد علامتش حب و حرارت و سکونت و کثرت ترش کردن است
 جلابی نافع بعد از فصد اگر ضروری باشد و مانعی نباشد صفت آن گاو زبان گل بنفشه نیم خطی
 سفید از هر یک سه درم بادرنجویه گل سرخ از هر یک دو درم پریاوشان پنج سوسن اصل اسوس
 از هر یک یک درم جو شاییده صاف نموده قند سفید و حل کرده نیم گرم بیاشا سهند جمله یک شربت است
 مطبوخ مسهل که بعد از نفع ماده است صفت آن غناب سیستان از هر یک چهل دان
 بلبله سیاه پنجم درم سفیج فستق اسطوخودوس افیتون افریطی از هر یک سه درم گاو زبان گل سرخ
 بادرنجویه از هر یک پنجم سناری کی هفت درم جو شاییده صاف نموده تره سندی ده مثقال در آن
 حل کرده صاف نموده غار یقون سفید یک درم سوده سرد از و نموده نیم گرم بنوشند و آخر روز حببت
 تقویت قند سفید با شرباب گاو زبان یا کلاب و تخم بالنگو بدینند و اگر سببش سودا بلغم باشد
 علامتش کسالت و لذت نبض و بطور آن و طوبت بینی و دمان است جلاب نافع درین قسم
 کلنگین یا کلنگه دو درم عرق گاو زبان و عرق بادرنجویه هر کدام که باشد بست و پنج مثقال حل کرده
 صاف نموده نیم گرم بنوشند و بعد از نفع مطبوخ مسهل مذکور در سوداوی بدینند و غذا نخورند آب
 گوشت مرغ مطیب بدر چینی از عفران بخورند صرع مرضی است و لغت بعضی افتادن و زرد اطباء
 سنده ناقصه است در بطون نافع از بلغم یا سودا با خون و یا از صفرا و این نادر است علاج صرع بلغمی
 و سودا و استفراغ ماده است بحبوب توقایا و مطبوخ افیتون حب نافع از برای صرع بلغمی خصوص
 آن صرع که بمشاکت معده باشد صفت آن ایارج فیترا پوست بلبله کالی غار یقون سفید از هر یک
 یک درم کوفته بخیته باب حب سازند جمله یک شربت است ضماد نافع برای این قسم صرع که بمشاکت
 معده باشد صفت آن سنبل الطیب فشار کنند نه خطی کوفته بخیته شرباب ریجانی سرشته بر معده
 ضاد نمایند کمادی که از برای صرع که بمشاکت عضوی بعید باشد چون انگشت و پا اول مرتبه
 بالانتر از آن موضع را مضبوط نمایند پس بوس کنند و نمک گرم کماد نمایند آن موضعی را که از اینجا

جلاب

مطلب

جلاب

ص

خدا

علوی

بخار بدماغ منتصاع میشود عطوس نافع از برای صرع صفت آن اهلوه و دوس مغز نند ق بندی
که از ریشه گویند در چینی اجزاء مساوی کوفته بخته بدینی بدینند تا خطه آور و از چینی های که با خطه
سفید است دماغ را با گوشت آنکه با سر که بخورند و بچنین است هم گوشت که بسوزند و بخورند که با کوس
علتی است که چون مردم بخوابند چیری گران تصور کنند که بر سینه افتاده است و این علت مقدمه
صرع است و سکنه و چون است حسب نافع که برای جمیع این علل صفت آن ایارج فیه غار لقون
افیتون شحم خنفل نکس بنده ی نخچرم با دزانی که رای طیبیت ملحت داند جمله یک شربت است و غذا
باید که لطیف باشد سکنه سده است در بطون دماغ و با آن خلل میگردد و حرکات جمیع و سکو
تنفس میشود و بسیار باشد که تنفس نیز بر تپه طیفیت میگردد که حساس کرده نشود و درین حال شنبه
میگردد و مرخص میزد پس باید که در چشمش نظر کرده شود اگر عکس ناظر در چشم ظاهر گردد و زنده است
و آلوده و این از دم و با نغم حادث میگردد و آنچه از دم باشد عکس سرخی روی و پری که گاهی
و گاهی صورت حقیقه نرم درین مرض بعد از قصد قیال و حجامت ساق سفید است و آنچه از بلغم
عکس سفیدی رنگ سایر علامات بلغم و نقد هم سباب مولد بلغم است مثلی که در حال در گوی و
ریند صفت آن زیره کرانی با دیان از هر یک سردم در آب جوشانیده صاف نموده عمل نبات
و خل کرده و جوشانیده و حقه کنند آنرا حقه که سنار کی و عطر یون و فیضی و شحم خنفل و نکس بوز
و خل نایب صفت آن حقه ماده که سکنه بلغمی از نافع است افیتون اقرایی شحم خنفل از هر یک یک
بسنجاق فستق و دوش پودینه خوشی یک سته بچشانند و بسیار لایند و پنجاه درم آب آنرا گرفته درم
روغن بابونه و خل کرده حقه نمایند و اگر درین حقه دو درم بوره ارینی و یک مثقال نمک بنده ی فستق
اگر کامه و خل نمایند و اتوی میگرد و چون تا به را گرم کرده بالای طافه برنجی که زیرش نهند گذارند
که اثر گرمی بلکه احراق بسوزند و درین شحم نافع است قلیح و استر خا و فلیح و در غره اطباء اطلالان حوس
و حرکت نفث بدن است سوک راس اگر تا نصف راس باشد فلیح و مقوه است و سبب فلیح
فروختن فضل رطوبی بود از بطون دماغ با عصاب جانب پس منع کند قوت حسن حرکت را از
نفوذ دران یا نفوذ کند اما اعضا متاثر نشود بسبب فساد مزاج بسری و تری و گاه باشد که فعال
بلغمی نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس در عضو ضمه ظاهر گردد و اگر تمام بدن سوک راس را فساد

و

و

نفس می شود و بسیار باشد که تنفس نیز بر تپه طیفیت میگردد که حساس کرده نشود و درین حال شنبه می گردد و مرخص میزد پس باید که در چشمش نظر کرده شود اگر عکس ناظر در چشم ظاهر گردد و زنده است و آلوده و این از دم و با نغم حادث میگردد و آنچه از دم باشد عکس سرخی روی و پری که گاهی و گاهی صورت حقیقه نرم درین مرض بعد از قصد قیال و حجامت ساق سفید است و آنچه از بلغم عکس سفیدی رنگ سایر علامات بلغم و نقد هم سباب مولد بلغم است مثلی که در حال در گوی و ریند صفت آن زیره کرانی با دیان از هر یک سردم در آب جوشانیده صاف نموده عمل نبات و خل کرده و جوشانیده و حقه کنند آنرا حقه که سنار کی و عطر یون و فیضی و شحم خنفل و نکس بوز و خل نایب صفت آن حقه ماده که سکنه بلغمی از نافع است افیتون اقرایی شحم خنفل از هر یک یک بسنجاق فستق و دوش پودینه خوشی یک سته بچشانند و بسیار لایند و پنجاه درم آب آنرا گرفته درم روغن بابونه و خل کرده حقه نمایند و اگر درین حقه دو درم بوره ارینی و یک مثقال نمک بنده ی فستق اگر کامه و خل نمایند و اتوی میگرد و چون تا به را گرم کرده بالای طافه برنجی که زیرش نهند گذارند که اثر گرمی بلکه احراق بسوزند و درین شحم نافع است قلیح و استر خا و فلیح و در غره اطباء اطلالان حوس و حرکت نفث بدن است سوک راس اگر تا نصف راس باشد فلیح و مقوه است و سبب فلیح فروختن فضل رطوبی بود از بطون دماغ با عصاب جانب پس منع کند قوت حسن حرکت را از نفوذ دران یا نفوذ کند اما اعضا متاثر نشود بسبب فساد مزاج بسری و تری و گاه باشد که فعال بلغمی نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس در عضو ضمه ظاهر گردد و اگر تمام بدن سوک راس را فساد

علاج

بطلان حرکت آنرا بگویند و اگر بطلان حرکت مخصوص یک عضو باشد آنرا اشتراک نامند
علاج مار العسل تا چهارم باید که بر آن عضو آب و غذا اقتضای نمایند چنانچه که بعد از چهارم تا پانزدهم
برای نفع باوه هر روز دانه می شود و صفت آن را از زبانه انیسون از هر یک دو درم بادرنجبویه سه درم
در پانزده آنرا آب بخوشانند تا به نصف رسیده پالانند و درم گلنگبین عسلی در آن حل کرده و بنوشند
بنوشند و غذا نخورند و آب با شیر و حب القلزم و اندکی دارچینی و زعفران بخورند و عضو آب گلاب
و عرق بادرنجبویه بخورند تا پانزده روز برین وجه بگذرانند و بعد از پانزدهم بچقنه که در سکنه ذکر شد
رو سه بار چقنه نمایند پس از استعمال چقنه و سترغ بنیم تلیمین بچقنه نمایند صبر سقوطی چند روز بگذرانند
ترید سفید غار لقیون از هر یک سه درم و سترغ بنیم یک درم کوفته بنیمین و سترغ بنیم و سترغ بنیم و سترغ بنیم
نخود آب خشک و کوبیده و کباب بعد از آن در گوشت دارچینی و زعفران و قرقفل و صفت و زبانه و سترغ بنیم
انداخته بخورند و گاه باشد که با فالج حرارت مزاج بود و بسبب آنکه دل و دماغ با هم مقاومت کنند
پس آنوقت که رطوبت از دماغ فرو آید مقاومت نماید حرارت دل و جگر غلبه کند پس درین حال
تسکین حرارت کنند بشیر آب میوه و عرق گاو زبان و غذا نخورند و در پنج آب میوه و شراب سبزه بنیمین و سترغ بنیم
توان داد و بایستد که حرارت چند آن مستولی شود که آب جو باید داد و چون حرارت تسکین یابد باز
بمعالج فالج پردازند گلنگبین سترغ بنیم و سترغ بنیم و سترغ بنیم و سترغ بنیم و سترغ بنیم و سترغ بنیم
و سترغ بنیم و سترغ بنیم و سترغ بنیم و سترغ بنیم و سترغ بنیم و سترغ بنیم و سترغ بنیم و سترغ بنیم
گلنگبین و گاو زبان یا میزند و چهل روز در آفتاب ننهند و اما اشتراک در عروق حالتی است مثل فالج
در عضوی از اعضا پس اشتراک بطلان حرکت عضو مخصوص باشد و ازین جهت گفته اند که فالج اشتراک
نصف بدن است و در طول و نسبت میان اشتراک و فالج عموم و خصوص مطلق است و در عروق و عضوی
و نیز یک بعضی هر دو فالج است و در اشتراک یک انگشت فالج گویند و بسبب اشتراک بر بدن
عصب و عرض میباشد و این علاج پذیر نیست و درم نخاع میباشد علامتش در وقت وقوع است
علامتش فصد و در ابتدا و صندل و قرقفل و کشنیر و هرگز خرفه و سید مجبوعه یا بعضی و گلاب و گلاب
و در تن آرد و جو خبازی و در انتها گل خطمی سرخ و یا بونده خضاد نمایند و بر فصد جرات نمایند تا غلبه خون
متعادل نشود و سقفه و صبر میباشد اگر حادث شود بعد از آن دفعه قابل علاج نباشد زیرا که در آن

علاج

برابر کشیدن عصب و اگر بعد از دو سه روز عارض شود دلیل بر درم عصب و رنجش ماده
 بدان باشد تنقیه کند و در اوهای محلل مقوی بر موضع ضربه بزند چنانچه در موضع خود بیاید
 ضما و نافع از برای فالج و سترخا و بسبب ضرب و سقطه صفت آن گل از می سیم دوم برگ سرخ
 گل سرخ از سر یکینج درم صبر شوی درم ماش بست درم باب برگ سرخ دوم سرشته
 صناد و نافع از برای فالج و سترخا و بسبب ضرب و سقطه وقتی که بسبب ضرب بر ضربی
 می باشد و صفت آن حدس مقشوده درم گل از می صندل سفید فلفل از سر یک درم سرشته
 ضما و نافع ضما دی که بجهت ضرب و سقطه که بسبب فالج و سترخا باشد و قتی که ضرب و سقطه حادث
 شده باشد پس نقشه و حدس مقشود گلنار پاری کوفته نخته بروغن گل کلاب سرشته ضما و نافع
 گواه سبب سترخا و سوزن ج بار در طب سیهاده باشد عکاشش آنکه تباریج حادث گردد و دیگر عکاشات
 نباشد علاجش تبدیل مزاج و گاه باشد که فالج عارض گردد و از جهت ماده که بعضی اعضا بر سبیل
 بحران دفع کند و بیشتر این در قویج واقع شود و علاج مناسب این آنکه مالیدن روغنها کنند
 که گرم باشد بسیار و تقویت عضو کند که ماده را از و منع کنند مثل روغن بابونه و اگر روغن گل
 و روغن قسطا بر اینها جمع کرده بآلین پیشاید تشنج انقباض عضویت و در هم کشیده باشد
 آن چنانچه در انبساط و بکشد آن عاجز آید اگر بسبب تشنج بگم باشد عکاشش آنکه دفعه حادث شود
 و دیگر علامات بلغم علامش تنقیه بلغم وین فریون نالیدن بآن بعد از تنقیه بلغم شرب از نافع
 از برای این قسم تشنج ضما دی نافع از برای تشنج بلغمی صفت آن جید بید ستر فریون
 سوم زرد روغن سوسن گداخته هم در هم کرده ضما و نمایند وید آنکه صفت تشنج بلغمی را اگر قوت باشد
 طعم که خوراندند و آب اصل بدهد بعد از سه روز و نوزاد آب با یکاه و خردل و صغیر و روغن گاو دهند
 و از گوشت کبک کنجشک ندر و مانند اینها ماء الحیم ساخته دهند اگر تشنج بسبب بیوست باشد
 علامتش تشنج سباب بیوست مثل چهاب قوس و اسهال و گرسنگی و رنج بسیار است
 و این تشنج در کودکان و جوانان نادرست و انواع مرطبات از اغذیه و شراب و طما
 سفید است ضما دی نافع برای تشنج بسبب درم عصب چون احتمال کرده شود بعد از قصد و احتیاط
 ساقین و لیمین طبیعت به شیر خشک صفت آن صندل و فلفل سوده یکا آب سوده بر موضع درم

خلو

خلو

ن

ضما و نافع از برای تشنج

ضما و نافع

عضوت می پردازد اگر اختلاف از سرچ غلیظ بود متعلق از بلغم باشد که او نمایند آن عضو را بسجین کنند
 و نمک یا روغن فروغ و روغن قسط بعد از آنکه آن عضو را بخوبی خشکی مالیده باشند که سرخ
 شده باشد طلاء نمایند و اگر این تدبیر نافه مرض بنویستنی بلغم نمایند یا با بوی معوی پنهان بقوت
 و از چیزهای غلیظ و جفراست پرهیزند و اگر اختلاف کسی اول کم شود و بعد از آن دائم شود و هم نشود
 و صرع بود تنقیه بلغم نمایند و اگر کم و بیش فرو آمدن فضول غاصط از دماغ بجانب بینی
 آنرا از کام گویند و آنچه بجانب گل و زرد و در ناله خوانند و بعضی طبعیان فرقی نکرده اند اگر از گلو
 باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخ چشم است و تقدیم مستحیات و دماغ در مثل
 آفتاب مقام و شستن و خوردن و دوا و غذا ای گرم و مثل آنها و گاه باشد که از حرارت جمیع
 بدن بود و حکمش اگر با متلاخی باشد فصد و اسهال نمایند و رادی بعد از تنقیه و در سافج و در
 شراب غلاب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و بنفشه و غذا مارا کشید باشد و با ماش و اسفناخ و شیرین
 و اگر از سردی بود علامتش گرانی سرد و کورت و اس و کسالت و راحت یافتن بخیر می که سردی
 گرم نمایند و تقدیم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد که بسر رسد و اگر غلیظی باشد بکمال آن
 معلوم میگردد و پس اگر مادی باشد تنقیه کنند و در سوس مزاج سافج و نلوانا و کما دانت و شحمیات
 اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام یار و مفید است و در آخرش نافع و در زکام ماری اول
 و آخر مفید باشد و نیز که گرم را شراب بنفشه و شراب نیلوفر و بنفشه و اسفناخ و شیرین مزاج هر یک
 خداوند نزل صفت آن بنفشه خشک بخورم اصل اسهول و شیرین که بنفشه و در هم و یکبار در مثل آب
 بپوشانند تا نصف رسد یا لایند و بیست و یکم کلقت و را نجل کرده و با دست و ده بنفشه بنفشه
 یک شربت است حسب لطیف از برای نزل صفت آن بنفشه و در هم و یکبار در مثل آب
 یک درم کوفته اصل بنفشه و یک درم کفایت سرشته حب زنده جمله یک شربت است حسب مزاج
 سوال حادث از نزلان بلغمی این سیاق بلغم غلیظ را بر آورد و صفت آن رطب اسوس را زبانه نم کش
 بر سیاوشان غار بقوت سفید از سبز یک یک درم بنفشه و درم بنفشه و درم کوفته بنفشه
 حسب سوزش معوی که چون نزل بسینه ریخته و منع ریختن آن بسینه که صفت آن شونیز را بر زبان
 کرده یا شنبانه روز در سر که بنفشه است و در پارچه کتان پاشی و شونیز را با ماد و رطب

نمک

نمک

نمک

ببینی کشید چو ری بخت کشودن بینی دوز کام صفت آن با قمار ابر که تر کرده خشک نموده
 و از تشنه اندازند و سر بخار آن بدارند چو دیگر که همین خاصیت دارد و صفت آن سبب چشم
 را بر سر که بچو شاند و سر به بخار آن بدارند چو دیگر که همین خاصیت دارد و صفت آن سبب چشم
 و مان باید تشنه شید فی الحال بکشاید صفت آن شکم را سیراب سازند در تشکیل و طفل اندازند
 چون چشمه شود و سر را بالای آن بدارند و دلی بر سر داشته باشند تا بینی بکشاید و دیگر که میان
 که خود را بیک سو بکشند که نگاه بدارند و زخم زیاد نشود و غرغره که منم بختن تر که بیک سو بکشند
 کند صفت آن گنار فارسی حب لاس پوست ششاش سفید عیدس کشنده خشک که بازج
 مجبور را در دو پیا که آب بچو شاند چون یک پیا که بماند صاف نموده غرغره نمایند با آب
 و ورم در اصرار چشم به آنکه چشم مرکب از هفت پرده و سه رطوبت است غریزی تیر تیر
 است از طایفه که هاس تخوان است منظم ساخته چشم که در آفریدگار تعالی به صنع خویش
 چشمه است هفت پرده و سه آب چشمه که بکشد با جبه و پس جلید و پس غایت
 و پیش غلبه فرق و با ترم رطوبات از جاییه و جلید و ویرینه است و قوت بینائی در رطوبت
 جلید است باقی رطوبات و طایقات خواص و معادات وی اندر ورم ملتحمه است اگر از
 خون باشد غشاش هر چه چشم و غرغره ورم است و عروق چشم و بسیاری و رخ است علامت
 قوه بینائی از جانب ورم است اگر ورم و چشم باشد از سر و دست و قدم کند و چشم و بین
 طبیعت بشر است منزه از غلبه و آلودگی سیاه و گن نقشه است و شیان زمین سفید و چشم فرغ
 با شیر و خمر سوده و چشم بماند یا بر پشت چشم طلا نماند ضاوی نافع صفت آن صند
 سرخ سوده کشنده تر برگ غلبه اشغال خرقه تر مجروح را کوفته بچینه پیشانی چشم ضا و نمایند
 و غدا همس و شش بشیر با دهم شیرین یار و غن کا و یار و غن گو سفند و نمایان چاشنی
 و او و تر بنده و شکریا برگ خرقه و کدی تر با پاک یار و غن کدی تاز و بچینه چاشنی و او و تر
 و غن بچینه و زنده و زده و چشم غلبه است اگر قبض و طبیعت نباشد بخور و اگر در از صفا باشد علامت
 آفت که آس و سرخی و رخ از دمی کمتر و در و دوزش و ضربان بیشتر علامت است
 که اگر لافعی نباشد و در کنند لیکن کمتر از دمی گیرند خون را پس اسهال نمایند بلیون و جلید

ببینی کشید چو ری بخت کشودن بینی

دوز کام صفت آن با قمار ابر که تر کرده خشک نموده

و

ضادی

یا مبلوغ خیار شنبیر و اگر در دم پوست بپایند نذر و بکیر کم شمش کوفته با آب گرم دهنند
 خوب باشد ضمادی نافع از برای این قسم صدام رمد لعاب بیدانه لعاب بزر قلعو ناشیر و غیر
 میوه را در هم آمیخته یا رچه را بآن تر کرده و بر چشم گذارند و اگر رمد یا لیس یا شنبه طبیعت
 نرم نماید شنبه شست حل کرده در گلاب کشیده شست بکیر دم آب چسبانیده نبات سفید
 ده درم داخل کرده وقت خواب نوشند و اگر رمد از بطن باشد علامتش عظم درم و آب و آب
 آب بخین از چشم در دو و سه رخ اندک و گران و دوح بسیار شایف بر یوما را به لعاب حلیم شسته
 و تخم کتان و لعاب گل آملی سوده و چشم چکانند ضماد نافع درین قسم صبر سقوطی و صفت کبی مری
 زعفران آب سوده بر چشم ضامن نمایند و غذا بخورند و آب با شیر حب القرطم خجره و جلاب
 نافع از برای نضج ماده این قسم رمد صفت آن باد بخوبی را زبانه از هر یک دو درم صفت گل نشسته
 از هر یک سه درم صفت اسوس بکیر دم چسبانیده بیا لایند و گل قند آفتابی ده درم در آن
 حل کرده صاف نموده بنوشند و این جمله یک شربت است و اگر گل قند نباشد و در غلی گل سرخ
 دو درم بفرایند بجای گل قند سفید ده درم داخل نمایند و چون نضج از فاروره ظاهر گردد
 و اسهال بحسب صبر و ایلیج فیکر کنند و اگر رمد از سودا باشد علامتش گران و سه رخ
 و خشکی و تیرگی رنگ و وجه ناخوش اندک سرخی مغممه بود گاه باشد که سرخی در مغممه نباشد اما لک چشم
 البته باشد جلاب نافع برای این قسم رمد صفت آن گاو زبان پر سیا و شان سرفقه یا خجوه
 از هر یک سه درم چسبانیده صاف نموده گل قند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده
 بنوشند و بآن بادوست کنند تا اثر نضج در قرار و رده ظاهر شود و پس تنقیه نمایند و مبلوغ آفتاب
 پس شایف بر یوما یا لعاب گل آملی که بشیر و خمر گرفته باشند سوده و چشم چکانند و راسته
 و انتهایات و نیاز چون چشم کشند و غذا نخورند و خود مدینه بره و اسفغانخ بر و غن کا و بخته
 بخورند و نرید از دهنه و شربت با فتن و مسکه گادی بانان خوردن بهتر و اگر رمد از باد غلیظ باشد
 علامتش تند آن بی گران و سیلان و طوشت باشد و گاه باشد که بسبب تند و سرخ شود و کما و نافع
 از برای رمد ریکه صفت آن با بونه و شربت و صفت واکیل الیاس و مبلوغ فوج و صمد اسب
 آب چسبانیده بر پنجه آن بپارند و آب از انلول نمایند و شمش را که اندک نمایند و در آن

و اگر در دم چشم
 شنبه شسته
 صفت کبی مری

و اگر در دم از اسهال

و اگر در دم از اسهال
 و اگر در دم از اسهال

که از او بگوید نافع بود برای مردم صفت آن بوره زیره سفید شکر تری از او مساوی گوشت
 در پاره کتان نازکی بسته چشم و گرد آن بگردانند و اگر وجع و سر سبزه زیاد بود از برای بکود
 آب سوده بر شنبه چسباندند بر چشم نهند و بپوشی دیگر از نالیفت ابله یا بپند نافع از برای بر صفت
 زرد چوب سوده زاج سفید در رنگ فلفل سفید تو تیار سترافون همه را گرفته همه آمیخته و در چشم
 نهند مقدار و سه باشد آب تر کرده بر و چشم بگردانند و صاحب مطلق برادر با یک از دو غشاید
 سر را و اگر ماوروشنی و سفیدی و بر یک چشم نگاه کردن بسیار آید آنکه نظر از آن نگردد و در مجامعت
 بسیار احتراز نماید و اگر سنگی مفرط و اشتداد خصوص در عشا و از چیزهای بخارناک مثل سیر
 و پیاز و کرب و شور و ریبا و ترشیه های بسیار ترش و بیداری و خواب مفرط احتیاط نماید بطرفه
 نقطه سرخسیت بر سفیدی چشم بسیار کشودن سنگ از ملتی فون کیو تر یا فاخته خاصه آن
 از زیر پر خون بر کشند و بیرون می آید در ابتدا گل از منی آن ختم کنند و در انتها آب اکلیل ملک
 بالعباب حلیم شسته بآن ختم کنند و بر چشم چکانند و اگر از زوت سفید و کشید و شکر کلا
 خیسباندند و چشم چکانند نافع است و اگر بیدانه دخل نمایند بهتر است و سیل غشاید
 که بر سطح ملحقه شود و از اجسام غریبه که مشابه رگها باشد و غشاید دقیق و هم یافته گرد و طلا
 فصد کردن و سهل دادن و شیان احمد لیلین و شیان احمد حاد و شیان و بیدار کردن و چشم کشیدن
 نافع و اگر غلیظ باشد باید داشت خرب عین مرضی است که یک چشم درشت و رخ شود
 باخارش و آب ریختن و پوشیدن و دانه های خورده که سرهای او سفید باشد پوست تنگ آن
 جدا گردد و باید آنجا باشد بصورت دانه اخیر شیان احمد لیلین و شیان سماق کشیدن و چشم
 بعد از فصد و تقیال اسهال بقصر نهفته نافع است و در نوع آخر شیان احمد حاد و شیان احمد
 و چشم کشیدن بعد از فصد و تقیه نافع است جساء الا حفاان ملتی است که یک چشم خشک
 چنانکه هر وقتیکه از خواب بیدار شود چشم نتواند کشا و تازمانیکه دست بالضمادی نافع از برای
 این علت صفت آن گل نهفته و گل خطی آب پیچیده نماید و اگر با بختار است گرم و چشم را با یک
 سفید شدن و در و در سلاق منعی تاک یک چشم غلیظ شود و غشاید و شیان باشد و در بیدار
 و در ابتدا ای حادث این مرض سماق را با کباب خیسباندند و چشم چکانند و نافع از برای سلاق

نقطه

س

بر چشم

جاء الا حفاان

ساق

در زمان ابتدا اصفه آن برگ خفته تر برگ کاسنی تر کوفته روغن گل سرخ و آنل کرده
ضماد نمایند ملا می که بهین منفعت دارد و سفید چشم مرغ روغن گل سرخ مخلوط کرده بر یک چشم
طلان نمایند و اگر سلاق ویرینید و غلیظ باشد فصد و حجامت کنند بعد آن طبعی بلبل بدهند
و سر بخار آن بدارند و شیان املین و شیان ویرج و چشم کش و ضامی نافع درین حال
عین چشم ترخم انا کوفته بچ سخته ضماد نمایند قمل سبب که بهین محل سستن موید باشد و
غوره نافع چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه با یارج فیکر اصفه آن عاقر قرحا و ویرج
سندمان بوشانیده صاف نموده آب گامه دخل کرده غوره نمایند و چشم را آب شور و آب
شب یانی بشویند شکر را اند و شکر متقلب بعد از تنقیه موی را بر کنند و خون خارشیت
بر آن موضع طرا نمایند و کنند یک کاشخ نمون و بسوزن گذرانند چنانکه کمال آن دهند
بمیدست مغرب زخمی است که در گوشه چشم از جاسی بی ناصور شود و هرگاه دست
بر یک زیرین نهند چک بیرون آید عکس بشو و صاف قالی اگر خون غالب بود و سه سال
تقرص بنفشه پس شیان مغرب در ناصور چشم کشند صفت آن صبر سقوی کند
اندر وقت سفید دم الاخرین سرکه صدفانی شب یانی بگذارند زاری از هر یک یکدوم زنجار
ربع درم شیان ساخته آب سوخته بر موضع ناصور بچکانند شیان مغرب و یک
صفت آن زهره گاو یکدوم روغن بلسان بآن مخلوط کرده خشک نموده شیان سازند
و این شیان از برای ابتدای نزول المار و انتشار و بیاض را نیز نافع است و این هر دو
شیان را بعد از آنکه غرب را از چرک پاک کرده باشند بچکانند و بدست نمایند اگر با کفایت
کرده بهتر و الا بیل طلا موضع غرب را درخ کنند قرصه ریش چشم اگر چرک در آنقه باشد با کاف
یا شیر و خمر بشویند و شیان کنند بیاض چشم سفیدی است که بر قویه ظاهر شود اگر بعد از
قرصه و شخته باشد تا هم زایل نشود و اگر بعد از رمد و صناع و شقیقه عارض شود بعد از زوال
سبب چرم صغیر و چرم کبیر و خرم مغسلی چشم کنند که چون الله تعالی نافع است و معده
نیوی پیوسته پر آب شدن چشم و سیلان اشک و وایکه بعد از تنقیه اگر بدن مغسلی باشد
بچشم کشند صفت آن سرکه مقماتی و قوتیانی کرانی مساوی کوفته بچکانند برام و چشم کشند

کاف

کاف

کاف

کاف

کاف

کاف

کاف

و از میوه و شور بها پیر می کنند و بر شمعشاد و عناب عامل النفع است نزول آب مطبوعی
 غریبه باشد که در وقت صبح میان رطوبت و بینید و طبقه قرصه بایستد و آن دیدن باشد و نکاش
 هرگاه در پیش چشم نیالات مثل چشم و کسرموی پیدا آید هم نزول آب شود و لیکن این خیال
 از شما جدا نیست و بسیار شد پس اگر در سر و چشم و آنم نباشد بوقت اشتلا و معدله زیاد شود و بوقت
 اگر سنگی که در دوازده رخار معدله است ایارج فیه و تنقیه بآن در ابتدا مفید است و غره کردن
 بعد از فیه و با سلیق و شعیان و مرار است کشیدن و از شور با و میوه با و جو ضا تا و لبنیات
 بر سر نیز نایند و فیه و کباب و پنجه و آن خشک کار خور و در خشکی بسیار ناید و اگر مستحکم شود منع دیدن
 بتما که کند قرح باید کرد و آبی که قابل قرح بود مفید رقیق صافی باشد و آنکه عسل و جراح است
 کند و آنچه قابل قرح نیست غلای و زیتونی و جوی و سماخونی و خشک رقیق که هنوز یکمال نشده
 و بعد از آنکه بر قابل قرح گردانید آن ممکن است و گفته اند که هرگاه شمش ماه بگذرد و بر خیالات
 مذکور خوف از نزول آب نباید و هشت شمشا یعنی شبکوری ایارج و تنقیه بآن و در فلفل
 را برای که از جگر تیره که کار در آن کشیده باشند و درون آتش نهاده باشند تا آن آب بیرون
 آید باشد بسیار و چشم کشند شبکوری را زایل کند و هر یعنی روزگوری آن وقت و فلفل مع
 با صره بود و علاء جنین تعلیه و تریه و بنون بود مثل شراب عناب و شراب قراح و هر سه و گوشه
 صفت با صره و دوا می بندی نافع از زهر اشک روشنی چشم و تقویت با صره صفت آن تن
 تو تیا می بندی نافع از زهر اشک و زهر بیک جزوی کوفته بکوبیده و کحل سازند با
 سوسوم و اصراف اول و جرج اول و قند و زعفران از برای در گوش حادث از گرس
 لعاب کچول و لعاب پنهان و نیکم و چکانه نافع با و ضما و نافع از برای این قسم در گوش
 صفت آن شنبلیله بکاسنی نازده برگ خرفه کوفته از بیرون گوش و عالی آن فماد
 نمایند و قند و زعفران از برای در گوش از بیرون گوش و زعفران و غن شنبلیله و پنهان
 فحل که در آن چند بیدستر و مرکب حله و ده یا شش نیکم و در گوش چکانه و گوش را به بخار آب که
 پدیدارند و گوش را بر زین که تمام شد و نافع در این قسم در گوش صفت آن گل با و نه گل حلی
 سبزه و کحل از آب شنبلیله و زعفران و پخته و نهاده اند و نافع از برای علامت آن

نزول آب مطبوعی
 در وقت صبح میان رطوبت و بینید و طبقه قرصه بایستد و آن دیدن باشد و نکاش
 هرگاه در پیش چشم نیالات مثل چشم و کسرموی پیدا آید هم نزول آب شود و لیکن این خیال
 از شما جدا نیست و بسیار شد پس اگر در سر و چشم و آنم نباشد بوقت اشتلا و معدله زیاد شود و بوقت
 اگر سنگی که در دوازده رخار معدله است ایارج فیه و تنقیه بآن در ابتدا مفید است و غره کردن
 بعد از فیه و با سلیق و شعیان و مرار است کشیدن و از شور با و میوه با و جو ضا تا و لبنیات
 بر سر نیز نایند و فیه و کباب و پنجه و آن خشک کار خور و در خشکی بسیار ناید و اگر مستحکم شود منع دیدن
 بتما که کند قرح باید کرد و آبی که قابل قرح بود مفید رقیق صافی باشد و آنکه عسل و جراح است
 کند و آنچه قابل قرح نیست غلای و زیتونی و جوی و سماخونی و خشک رقیق که هنوز یکمال نشده
 و بعد از آنکه بر قابل قرح گردانید آن ممکن است و گفته اند که هرگاه شمش ماه بگذرد و بر خیالات
 مذکور خوف از نزول آب نباید و هشت شمشا یعنی شبکوری ایارج و تنقیه بآن و در فلفل
 را برای که از جگر تیره که کار در آن کشیده باشند و درون آتش نهاده باشند تا آن آب بیرون
 آید باشد بسیار و چشم کشند شبکوری را زایل کند و هر یعنی روزگوری آن وقت و فلفل مع
 با صره بود و علاء جنین تعلیه و تریه و بنون بود مثل شراب عناب و شراب قراح و هر سه و گوشه
 صفت با صره و دوا می بندی نافع از زهر اشک روشنی چشم و تقویت با صره صفت آن تن

در وقت صبح میان رطوبت و بینید و طبقه قرصه بایستد و آن دیدن باشد و نکاش
 هرگاه در پیش چشم نیالات مثل چشم و کسرموی پیدا آید هم نزول آب شود و لیکن این خیال
 از شما جدا نیست و بسیار شد پس اگر در سر و چشم و آنم نباشد بوقت اشتلا و معدله زیاد شود و بوقت
 اگر سنگی که در دوازده رخار معدله است ایارج فیه و تنقیه بآن در ابتدا مفید است و غره کردن
 بعد از فیه و با سلیق و شعیان و مرار است کشیدن و از شور با و میوه با و جو ضا تا و لبنیات
 بر سر نیز نایند و فیه و کباب و پنجه و آن خشک کار خور و در خشکی بسیار ناید و اگر مستحکم شود منع دیدن
 بتما که کند قرح باید کرد و آبی که قابل قرح بود مفید رقیق صافی باشد و آنکه عسل و جراح است
 کند و آنچه قابل قرح نیست غلای و زیتونی و جوی و سماخونی و خشک رقیق که هنوز یکمال نشده
 و بعد از آنکه بر قابل قرح گردانید آن ممکن است و گفته اند که هرگاه شمش ماه بگذرد و بر خیالات
 مذکور خوف از نزول آب نباید و هشت شمشا یعنی شبکوری ایارج و تنقیه بآن و در فلفل
 را برای که از جگر تیره که کار در آن کشیده باشند و درون آتش نهاده باشند تا آن آب بیرون
 آید باشد بسیار و چشم کشند شبکوری را زایل کند و هر یعنی روزگوری آن وقت و فلفل مع
 با صره بود و علاء جنین تعلیه و تریه و بنون بود مثل شراب عناب و شراب قراح و هر سه و گوشه
 صفت با صره و دوا می بندی نافع از زهر اشک روشنی چشم و تقویت با صره صفت آن تن

تقدم ورم اذن است و خروج ماده اگر نواز باشد یا شد مرم امیض بر روغن گل رقیق کرده
 بچکانند و اگر گشته بوده باشد مرم جل یا باسیقون اندازند و بر ششها جمت تسکین بر روغن شفا
 بخورند و اگر گرم در گوش پیدا شده باشد عکاشش خاریدن گوش بود و احساس حرکت آن
 در اینجا تا بیرون آمدن عکاشش قبل از اخراج آن گرم بود و قطره نافع آب برگ شفتا و آب برگ
 بچکانند و قطره دیگر صبر سقو طری یا آب سیاه یا سیاه نموده و بکش بچکانند فنیله مفید صفت آن
 صبر سقو طری لبه که سوده و فنیله بآن آکوده در گوش نهند این همه بر سر کشتن گرم بود و بعد از آن
 عطسه کردند تا بیرون افتد یا بگوشت گاو بیرون آورد و وای طمپین یعنی آواز گوش
 آنکس بی نافع بعد از تنقیه و باغ یا آنچه مناسب خلط بود و با بونه اکلیل ملک مقصود شست شایسته
 سر و پستان بدارند و روغن بادا شمع در شست باید در روغن شست در گوش بچکانند و اگر
 از بخار سرد بود و تنقیه بعد بقی و سهال کنند و با دست باطریفل کشیده نمایند و اگر خشک
 و خلط در داخل بود استعمال مرطبات و باغ از اغذیه که شیرین نمایند و روغن کدو و روغن بنفشه
 با دانه در گوش بچکانند و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند و دخول جانور و آب
 در گوش انداختن و آب گرم نکوشد و ریخا بخار آید و جمت دخول آب در گوش هر یک پایی
 که جانب آن گوش بود یا بستند و گوش را بر کف دست نهاد و چند بار بر چند تا آب بیرون
 آید یا با شوره بر گوش نهد و بکد یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یک طرف آنرا در گوش
 نهاد و طرف دیگر را چسب کرده و متعل سازد تا شفت آب از گوش کند بطر شش یعنی گرمی آنکه
 مولی بود یا عارض بود و از سیری یا از فرغ عصب مفروش بود یا سبطه ضربه یا سبطه قابل
 علاج نیست و آنچه در تب یا با شفا بود یا سبطه تصاعد اجزیه صفرا در باغ عکاشش سهیل صفرا باشد
 مثل شیر خشک و طبعی لایله و غیره بنفشه و فنیله و زنی نافع درین قسم طرش روغن گل
 باندکی سر که بچکانند تا سر که برود و روغن باند در گوش بچکانند و روغن مذبور را با روغن
 یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آکو و شراب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب تمشک
 بنوشند و آنچه از ریختن خلط غلیظه بآلت جمع باشد عکاشش انبیج ماده است و شربت
 پس تنقیه است یا یارح فیرا و صپ تو قایار و غن بادام تلخ و زیت و روغن شربت و روغن آمل

بچکانند و اگر گشته بوده باشد مرم جل یا باسیقون اندازند و بر ششها جمت تسکین بر روغن شفا
 بخورند و اگر گرم در گوش پیدا شده باشد عکاشش خاریدن گوش بود و احساس حرکت آن
 در اینجا تا بیرون آمدن عکاشش قبل از اخراج آن گرم بود و قطره نافع آب برگ شفتا و آب برگ
 بچکانند و قطره دیگر صبر سقو طری یا آب سیاه یا سیاه نموده و بکش بچکانند فنیله مفید صفت آن
 صبر سقو طری لبه که سوده و فنیله بآن آکوده در گوش نهند این همه بر سر کشتن گرم بود و بعد از آن
 عطسه کردند تا بیرون افتد یا بگوشت گاو بیرون آورد و وای طمپین یعنی آواز گوش
 آنکس بی نافع بعد از تنقیه و باغ یا آنچه مناسب خلط بود و با بونه اکلیل ملک مقصود شست شایسته
 سر و پستان بدارند و روغن بادا شمع در شست باید در روغن شست در گوش بچکانند و اگر
 از بخار سرد بود و تنقیه بعد بقی و سهال کنند و با دست باطریفل کشیده نمایند و اگر خشک
 و خلط در داخل بود استعمال مرطبات و باغ از اغذیه که شیرین نمایند و روغن کدو و روغن بنفشه
 با دانه در گوش بچکانند و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند و دخول جانور و آب
 در گوش انداختن و آب گرم نکوشد و ریخا بخار آید و جمت دخول آب در گوش هر یک پایی
 که جانب آن گوش بود یا بستند و گوش را بر کف دست نهاد و چند بار بر چند تا آب بیرون
 آید یا با شوره بر گوش نهد و بکد یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یک طرف آنرا در گوش
 نهاد و طرف دیگر را چسب کرده و متعل سازد تا شفت آب از گوش کند بطر شش یعنی گرمی آنکه
 مولی بود یا عارض بود و از سیری یا از فرغ عصب مفروش بود یا سبطه ضربه یا سبطه قابل
 علاج نیست و آنچه در تب یا با شفا بود یا سبطه تصاعد اجزیه صفرا در باغ عکاشش سهیل صفرا باشد
 مثل شیر خشک و طبعی لایله و غیره بنفشه و فنیله و زنی نافع درین قسم طرش روغن گل
 باندکی سر که بچکانند تا سر که برود و روغن باند در گوش بچکانند و روغن مذبور را با روغن
 یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آکو و شراب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب تمشک
 بنوشند و آنچه از ریختن خلط غلیظه بآلت جمع باشد عکاشش انبیج ماده است و شربت
 پس تنقیه است یا یارح فیرا و صپ تو قایار و غن بادام تلخ و زیت و روغن شربت و روغن آمل

در گوش چکانند و ای مجرب مولف از پراخی اکثر امراض اذن صفت آن با بونه اکلیل الی
 مزه خوش زعفرانی خشک پوست ششخاش عنب الثقلاب اسطوخودوس قشقرق استین اخضر
 مساوی درونیک کرده آب بر روی آن کنند و سر آنرا محکم بگیرند که در وقت طلوع بخار آن بدر رود
 پس بچکانند با تاش لایم و جادری بر سر گرفته دیگر را در زیر چادر برده سر آنرا بگیرند و مرگوش را
 به بخار آن باز نماند عرق آید پس یک را بر آورده چادر را بر خود چپیده و صبر کنند که عرق بخار شود
 و اگر داده این مرض خلطی و سوداوی داشته باشد و وزن کمی از او دیده و قبل نمایند و آنچه
 از افتادن چیزی در گوش بود و علامتش آنکه روغن یا دام در گوش چکانند و عطسه زنند و بی
 بگیرند تا بیرون آید و آنچه از نولول و گوشت زایل شود و علامتش بریدن است اگر ممکن باشد
باب چهارم در امراض الف ر عات یعنی خون آمدن از بینی اگر در جوانان باشد
 منع جائز نباشد الا بوقت افراط و آنچه از امتلا و غلبه خون باشد تیر منع نباید کرد تا پری رگها
 و سرخه و گراسته بدن زایل نشود و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آنست که اندک
 اندک آید و خون رقیق و با حرارت بود و علامتش بعد از تصد قیال تسکین و تندی خون شرب
 عنب یا آب زرد خشک و از چیزی های گرم پرهیز کردن و آب سرد و بر سر پیشانی ریختن و طلا
 نافع برگ امر و برگ بید برگ سفر جل کوفته بستر که سرشته بر پیشانی ببالند یا بج بستر
 سرشته بر سر طلا نمایند و در می که چون در پیشه دهند خون باز دارد و صفت آن کمانه دارد
 مازوی سبزیون که داسیا کافور قید و رسته دم الا خون که با کوفته بخته روی بینی را بگذا
 بشویند و قدری از آن در سب قلی کرده در پیشه دهند و اگر تسع غلبه است یا آب با درون
 تر کرده یا بسیار دواست تر نموده از ذر و زرد کور بران پاشند و در پیشه دهند خون آمدن
 نیک کند چون سر گین تازه خرفشارند و آبی که بیرون آید در بینی چکانند یا زرد و یا را محکم
 و مجسمه بچکانند اگر عات از جانب راست باشد و بر سبز نهند اگر از جانب چپ بود و کوفته
 نشین و بستن پنج آن منع برمان کند خشکی بینی یا از حرارت و بیوست مفرد باشد یا از
 خلط تسع که در آن حرارت است کرده باشد و خشک و بسته شده باشد و آنچه از گرمی و خشکی بود
 از آن درون چیزی های گرم و قلمت طعام و بخورانی دریا صفت و مجامعت است و عنب سب نماید و در وقت

باب چهارم در امراض الف ر عات

از بینه و علوی

چکانی

در خون که در رغن با دام چسب کند و خیار سبک داند خور و بوی کردن کشینتر تر نافع بود اگر از خلط
 سنج باشد بقصر نهفته نشسته کنند نشستن الا لثام غرغره که بعد از تنقیته سبب ایاریج و سبب
 نافع است صفت آن خردل کوفته یک تخم بید و گل کرده غرغره نمایند و هر صبح بینی به بول شتر
 بشویند نشقوق نافع مرکبی آب فوایج و آب بادروج سبده است شقاق نماید عطسه و عطسه بسیار
 از گرمی و نافع باشد باید که از گرمی با پیر پیتر نمایند و از دود و غبار و حلاهای خشک بر پیشانی
 و سر مالند و بوی خشک مثل کشینتر و صندل بویند قروح الا لثام مریم بجست
 قروح رطوبه بینی مر و در سنگ سفید آب قلعی اقلیمیای تر قرضی از سر یک یکد رم کوفته بموم سفید
 یک شقال بر رغن گل سرخ پنج شقال گذاخته ادویه را بان مزوج کرده استعمال نمایند
 و اگر بدن متلی باشد فصد کنند مریم بجست قروح یا لبه بینی منقرطه گاو و بر رغن نهفته گذارند
 اندک اندک لعاب بیدانه و گل کرده بر هم زنند و چون دیگر قشر از لعاب بیدانه نکند
 بکار برسد یا بپنج درم اراض فم و حلق بشور الفم بیشتر از خون و صفرا بود حلاش
 فصد اسهال بطبعی خلیله است مضغه نافع بعد از فصد و اسهال آب غلبه الشلب
 و آب کاسنی تازه و آب کشینتر و آب سماق و آب شاه نوت و اندکی سرکه انگور می مضغه
 نمایند در رغن نافع تخم خرفه طباشیر نهفته سماق گل سرخ آرد و عکس قشر اخر ابرابر کوفته بخیه
 در دمان پاشند کچر یعنی بوی دهن آنچه از جزارت معده بود علامتش کم شدن بوقت
 تناول غذا و شستن دمان بود علامتش هر صبح آب آلو و آب زرد آلو و آب زرشک
 که همه را در آب خیسانیده صاف نموده باشد بخورند و از چیزهای گرم پیر پیتر نمایند و اگر از بلغم
 عفن در معده باشد علامتش آنست که بشستن دمان و طعام خوردن زیاده شود و گوشت
 نگیرد و علامتش تنقیه معده با سهال وقتی است و زنجبیل پرورده و دمان گرفتن و مداومت
 با طریقل کشینتری نمودن نافع است و اگر از فساد لثه و غمور باشد سبب فرود آمدن رطوبت
 فاسد و عفن از مضغه نافع بعد از تنقیه و نافع یا یاریج فیه که مور و بکلاب و سرکه که
 نور و در و چشانیده باشد حل ساخته مضغه نمایند و سبب مسک و بر دمان نگاه دارند و اگر
 از فساد لثه و غمور و عفونته آن و دوام ترشح خون از علامتش باشد فصد قیدال اسهال قیدال

سبب الا لثام

قروح الا لثام

سبب از اراض فم و حلق

خدا

سبب

نمانید و ضمغه نافع درین قسم برگ سرخ سماق آب و کلاب چوشانیده و صاف نموده
ضمغه نمانید و ترک شیرینی کنند و اگر بخور فساد دندان کرم خورده و سیاه شده باشد و پیر شدن
و پاک و پاشتن و سوزن و خارش و در دمان گرفتن و در نشود و دندانها را بکنند و اورام شفتین یعنی درم
لبها علامت است هر خطی که باشد به تفراغ آن کنند ضمغه نافع از برای اورام سفته از خون و صفرا و غلظت
آرد و عدس کشیند و تر کوفته بلباس پنبول سرشته ضمغه نمانید ضمغه نافع از برای درم بلغم
و سودای صفت آن بایونه اکلیل الملک گل خملی سفید بزرگتان تخم مروضا و نمانید اورام لثه
و عمو و بیضه آماش گوشت دندانها و عمو و جویع عورت یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت
باشد علامت آن بشناسد اگر رموی بود و فصد قیال کنند و اگر صفراوی باشد بطیوخ بلیله نرد
و بهند ضمغه که در هر قسم مفید است آب عنیب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ
کاسنی مخلوط کرده ضمغه نمانید و هرگاه از برودت و رطوبت باشد عکاش سفیدی لون درم
و سردی است که بر زبان محسوس شود و ضمغه نافع درین قسم صفت آن غسل صفی بلباب حلیه
حل کرده روغن گوشت و روغن جویع و حل کرده ضمغه لثه و اکیمه یعنی آدن خون ازین
دندان اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و اگر از حرارت خون باشد بمخلطات مثل شراب عناب
ضمغه نمانید نافع بود بعد از فصد و اسهال آب عنیب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشیند تر
و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگور می ضمغه نمانید و در وری نافع تخم خرفه سرشته
سماق گل سرخ آرد و جو عدس بقتشر اجزا بر کوفته بخیته در دمان پاشند و مثل شراب عناب
و شراب زرشک و آب تخم بنبشته و عدس بخیته غذا کنند سسئون نافع از برای این قسم
صفت آن که از آنج گندار ناری طباشیر سفید سماق گل سرخ پوست انار ترش شام گوزن سوخته
کوفته بخیته سسئون نمانید که بعبون ابدال عالی نافع است اسهال خا و لثه سبب رطوبه عکاش
آب از دمان رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن فکین در وقت بخن گفتن است سسئون
نافع چون استخوان کرده شود و بانه ترک سردی و تری صفت آن و نقل صندل کوفی ترشند
گل سرخ گندار فارسیه منیل الطیب جوز السرو و اجزا مساوی کوفته بخیته برین دندانها پاشند
و دندان اگر از حرارت باشد علامت آن است که از آب سرد فکین بایزد اگر از غلبه خون بود

نمانید و ضمغه نافع درین قسم برگ سرخ سماق آب و کلاب چوشانیده و صاف نموده

ضمغه نمانید و ترک شیرینی کنند

و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگور می ضمغه نمانید

گل سرخ گندار فارسیه منیل الطیب جوز السرو و اجزا مساوی کوفته بخیته برین دندانها پاشند

نصفه و چاست کنند و اگر از صفرا بود و بلغم و دهنده مضمتنه نافع از برای درد دندان
 از گرمی صفت آن غلبه الشهاب بزرالنج پوسخت ششش باب جوشانیده صاف نموده
 سرکه و گلاب و روغن گل سرخ و خل کرده مضمتنه نمایند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری افیون
 بر موضع در دهند و قدری موم بالای آن بزنند و اگر از سردی باشد مضمتنه که نافع است آن را
 فوج صفت عاقره جابر النج در آب جوشانیده صاف نموده مضمتنه نمایند و قدری عاقره حبا
 در دهان گیرند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری بر شمشاد بخورد و بر موضع در دهند و باید دانست
 که هرگاه گوشتش دندان که از لثه گویند آسوده شده باشد و پیش از آن است شده
 و دانه قبول داده میگردد از آن خون می آید بپر کنند دندان درین صورت منفست و اگر
 لثه قوی و آسوده باشد و در دروزی دندان بود و سوراخ و پختگی در آن پیدا
 شده باشد بپر کنند آن مفید است و اگر در غمور بود گاهی بکندن دندان تسکین یابد بکبت
 تحلیل ماده و گاهی نیاید و گاه باشد که سبب رود دندان دو بود یعنی گرم که در پنج دندان تو کند
 بخوری نافع از برای درد دندان تخم کندنا تخم پیاز بزرالنج کوفته با پنجه بر یکجا بر آتش نهند
 و دمان را به بخار آن بدارند اگر خواهند که دندان را بکنند آنکه آهن بپزند آن را رسانند
 قدری عاقره حار را یکماه در سرکه یکساله اندازند که تا مثل خمیر شود بر دندانها نهند و دندانهای
 صحیح را محافظت نماید بپر کنند از سرخس یعنی گندمی دندان برگ زرد آکو و خرفه
 و برگ صوفه بخاید که نراکلی بگوید و موم با مغز بادام نیز همین عمل نماید و صفرا و بادام و کاک
 و روغن مالیدن هم مفید بود و مضمتنه بشیر تازه گرم نیز مفید بود و گاه بود که از خوردن چیزی
 سرد دندانها را حالتی پیدا آید که هرگاه چیزی سرد بان برسد در و کند زرد و تخم مرغ گرم و نان گرفته
 دندان نهند چند کثرت و چنان گرم که اثر گرمی آن آب از چشم بیرون آید بهتر است الا سنان
 فی النظم یعنی دندانها بر هم زدن در خواب روغن قسط برفکین مالند و یا بونه و قهوه موم طلا کنند
 تحک الاسنان یعنی جنبیدن دندانها از پیرایه بود قابل علاج نیست و این
 از طول مرض باشد یا از کثرت رنج و ریاضت بی آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسیده باشد
 علاجش غذا ای مرطوب صفت است چون گوشت بزغال و بره و مرغ و فربه و سخون قالیق کباب و...

دندان

دندان

دندان

دندان

و آنچه از استرخا الله باشد عکاش گزشت استخوان نفع از برای حرکت و نه از این سبب نقصان
 صفت آن کند بر گرسنه ز راوند و جرم و مالاخوین ایرسا کوفته بختی برین و آنها پاشند و اگر
 از ضرب و سقطه بود عکاش استعمال استخوان بار و قایض است اشتقاق لسان یعنی شکایت
 زبان این مرض از حرارت و خشکی و باغ میباشد عکاش بنز قطونا و بهدانه و برگ خرفه و در دمان
 گیر و با درنگ را بنیزند و در هم مالند و کت که از انجا برین آید بر زبان نماند و اگر از اخلاط معده باشد حله
 پاک گردانند و از غذا های گرم و خشک اعراض نمایند و تعذیل معده کنند و ارام لسان اگر
 از خون باشد عکاش سرخی زبان و در و با تده و باقی علامات غلبه خون است ضمضمه نافع
 درین قسم چون احتمال کرده شود بعد از فصد و اخراج خون و تبیین طبیعت صفت آن آب
 غلبه الشلب آب کاسنی تازه آب خرفه تر آب کاهو تر آب شاه توت مضغه نمایند و اگر
 صفرا باشد عکاش زردی زبان و سوزش و شدت در دست و لبها باشد که زبان با وجود
 ورم جوشش کند مضغه که در دمای مذکور شد بعد از اسهال صفرا بمطبوخ بلیله نافع
 و اگر از بلغم باشد عکاش سفیدی ورم و کثرت لعاب دمان است مضغه نافع درین قسم
 بعد از حقه نمودن بچقنه که در آن قریب و شحم غلط باشد صفت آن صغیر سوده بادا لعل شتر
 مضغه نمایند و اگر از سودا باشد عکاش سیاهی و خشکی و درشتی زبان است مضغه نافع درین
 چون احتمال کرده شود بعد از اسهال سودا بمطبوخ افیمون صفت آن آب انجیر زرد و لعاب
 گل خلی بر وغن بنفشه مضغه نمایند و او حل لعاب این در دمان ملافه نهاری گردک نماند
 اگر از خون باشد عکاش سرخی و آسایش در دکل و باقی علامات خون باشد با اندک در دست
 زیرا که حس ملاذه کم بود مضغه و غره غره نافع درین قسم بعد از فصد قیفال صفت آن ساق
 بسیر که و کلاب خیسایند صفت نموده غره غره نمایند و اگر از صفرا باشد عکاش شش بود یعنی
 مثل سوزن در آن موضع فرو بردن و بسیر حرارت و خشکی دمان و در و زیاده غره نافع
 درین قسم بعد از تبیین طبیعت آب آلودی سیاه و شیرینی که شیر خشک در آن حل کرده باشند
 صفت آن آب کاسنی تازه آب غلبه الشلب آب خرفه تر و آب شاه توت در آن حل کرده
 غره نمایند و اگر از سودا باشد عکاش خشکی و صلابت ورم و سیاهی رنگ است غره نمایند

دمان

اضمه اوام لسان

اضمه اوام لسان

دمان

غمر غره دیگر فلوس خیار شینیر آب عنیب الثعلب حل کرده صاف نموده غمر غره نمایند
 و اگر از بلغم باشد علاتش نرمه آماسن سفیدی رنگ آن و در و بنایت اندک است غمر غره
 نافع و رین قسم نفقت آن خردل کوفته با بکامه و گلاب و سکنجبین حل کرده غمر غره نمایند و اگر
 از سودا باشد علاتش محکی و صلا بیت ورم و سیاهی رنگ است غمر غره نافع و رین قسم خون
 کرده شود بعد از اسهال سودا بطبع و خفتون خفت آن معتبر حلیه بر کنان انجیر زرد و تخم
 و آب جو شامیده صاف نموده با بکامه و گلاب و خنجر حل کرده غمر غره نمایند استرخای و لاهه یعنی
 فرو آمدن ملازه اگر از سردی و تری باشد با پنجه در و لاهه یعنی مذکور شد علاج نمایند و باز و
 و نکاه و شب یانی و برگه مور و سوده ملازه را بر دار و گاهی سرشین و سوس گندم را بس که شتر
 بر یا قوچ طلا نمایند و بعضی علاج این قسم را بریدن گفته اند تا بریدن خالی از خطر نیست خنجر
 عسل و نفس شیش و دل و عسل بلع است و خنجر یا بسبب ورم ووزن و عضلات اطراف ووزن
 و عضلات بیرون است و این قسم را خنجر مطاق گویند پس این آماسن اگر از خون باشد علاتش
 سرخی روی و مری رگهای زبان و علامات غلبه خون بر تمام بدن باشد غمر غره نافع و رین قسم
 چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت سابقین و تلمیم طبیعت بجهت نرم شدن
 رب شاه ثوبت و آب کشینیر تازه و گلاب و سرکه حل کرده غمر غره نمایند و چون ورم متغیر شود و در
 نرم گردد انگشت بالائی بران بماند تا بکشد اگر صفره باشد همین غمر غره نمایند بعد از فصد و تلمیم طبیعت بجهت
 غلبه و زرد و آلوده و ترش و بی و سرشینه و در آن شیر خشک خراسانی حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از بلغم
 علاتش تبخیر نوری و چشم سفیدی رنگ و بسیار رفتن لعاب و رین و در و اندک و شدت و تبخیر
 حلق و شوری طعم دمان است غمر غره نافع و رین قسم بعد از فصد و کاه که در آن تربید و تخم خنجر باشد
 صفت آن عسل صافی با بکامه حل کرده غمر غره نمایند دیگر صفت آن رب انجور با بکامه و تخم
 حل کرده غمر غره نمایند غمر غره دیگر سکنجبین عسل یا سکنجبین عسل یا بکامه حل کرده خردل بوده
 و خنجر نموده غمر غره نمایند و اگر از سودا باشد علاتش محکی و تده و موضع ورم و تیرگی و سیاهی
 رنگ علیل مائل برنگ بیمار و خشکی و ترش و دمان است و غمر غره پاکه و بلغمی مذکور شد و رین قسم
 نیز نافع است چون استعمال صلا بیت کرده شود بعد از فصد یا سلیق و حقه متوسطه یا این نهاد

غمر غره

غمر غره

غمر غره

غوره که منع نر که کند صفت آن پوست خشک باشد شیرینج حدس کلند فارسه کل سرخ و در
 چو شانه صحت نموده غوره نمایند و اگر این ادویه را کوفته بخیمه خشک بپاشند نیز نافع است
 و یا از سو مزاج خنجره می باشد و این اکثر در پنهان باشد و از تناول چیزهای گرم و خشک
 و تشنگی با قراط در سودای گرم هلاکش نوشیدن ماء الشیر و ماء حنا و آب هندوانه و آب انار شیرین
 و شراب بنفشه با لعاب بهدانه و لعاب بزر قنونا و لعاب خبازی و آب عناب است و یا از سو
 بارد خنجره می باشد و بیشتر حدوث آن از خوردن تخم و برص با قراط و تنفس سرد و موه که خنجره
 حسب نافع درین قسم چون پیوسته در دهان گیرند صفت آن فلفل خردل زعفران سیل الطیب
 قرنفل سیاه و دانه چینی از هر یک بوی صمغ عربی ربع مجموع قند سفید یوزن مجموع ادویه سیاه
 و یا از سو مزاج طبع خنجره می باشد هلاکش عدم احساس بخشونت و درشتی تقدم مرطبات است
 غوره نافع درین قسم صفت آن انیسون بادیان صغیر ایرسا پودینه باب چو شانه صفت
 نموده غوره نمایند و نافع است این قسم را از تخمیل مر یا غسل و سیاه دانه خوردن و انجیر پسته بریان
 کرده شکر و موز و یا از سو مزاج خشک می باشد هلاکش نکمه با گز تنگی آواز حدشته و صفای اندک
 می باشد و درشتی و در بیشتر حدوث ایحال اگر دروغبار و دو و می باشد هلاکش و غن بنفشه
 یار و غن بادام یار و غن که و اندک اندک تجمع کردن و لعاب بزر قنونا و لعاب بهدانه و قند سفید
 و نبات خوردن و شوربای مرغ فریه و ماء الشیر و گوشت بزغال و بز و اسفناخ خوردن و از بهمن
 گفتن احتراز کند و یا از سو مزاج خنجره و قصبه ریه است هلاکش حمال جیدل الهوا و متدل الحار با
 درختین آب بر سر و گردن و خوردن زرد تخم مرغ نیم برشت گرم و شوربای حلیم گندم و با قنونا
 اسفناخ و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید یا تخم ریحان و بزر قنونا و پالوده
 و یا ترنجبین یار و غن بادام شیرین خوردن نافع است ضعیف النفس یعنی تنگی نفس اگر او بلغم
 باشد هلاکش خنجره در سینه و سرفه بر آمدن بلغم و تنگی نفس در وقت حرکت و اگر از سرفه بلغم سینه
 خون است سقا است شراب بنفشه مستعمل درین قسم صفت آن زوفای خشک سه ورم انجیر زرد و خنجره
 از هر یک ده عدد و صغیر بادیان تخم خطمی از هر یک پنجاه گرم ایرسا اصل ام کس خراشیده از هر یک
 ده و در صم نبات سفید یک عدد و پنجاه ورم بهست و شراب سبزه شربتی هر روز یک اوقیه بعد از شام

۱.

۲.

صفت آن

باقی واسمهال تنفیقه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد و دوار السک حلو نافع است دوار السک تلخ
 نیز نافع است و اگر از حرارت دل باشد بواسطه کثرت بخارات عکاشش عظم نبض و تشنگی و سوزش
 دل است دواي تلخ درین قسم که مسکن حرارت قلب است باید که استعمال کرده شود این دوا
 بعد از قصد باسلیق صفت آن کشاب صندل یا شراب نیلوفر بقرق کاسنی و عرق گاوزبان
 و شیر تخم خرفه منقشر و گل کرده بنوشند طماری که بر سینه بالند نافع بود و صندل سفید با کبکب شیرین
 و آب کاسنی تر سوده بر سر بالند و اگر از استرخاء عضلات سینه و ضعف حرارت غریزی باشد
 عکاشش لویه نبض است و نفس بر مثال کسی زند که گرسنه باشد و تار است نبضش کند و گرسنه راست دارد
 نفس بر نیاید اول را نفس بگاد و دوم نفس انتصاب نامند عکاشش علاج فالج است و روغن قسط
 بر سینه مالیدن و اگر از خشکی ریه باشد عکاشش باریکی آواز و سرفه خشک دم شدن آن از خوردن
 تر بجا و عکاشش خوردن کشک بگوشت بزغال و بره و منقر که که شیرین تازه و گل کرده باشند و فندک
 با عرق بیدمشک عرق گاوزبان و از سیو یا هندوانه و انار شیرین و شفتالو می تواند خورد و سعال
 یعنی سرفه آنچه در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و سل و درم جگر باشد علامات آن
 مذکور خواهد شد بد آنکه سرفه گاهی خشک میباشد گاهی تر و سرفه خشک آنست که بان چیز
 بر نیاید و این سرفه از ترله رفیق و نزلات حاده میباشد که پیوست از سرفه فرو و آید عکاشش
 آنست که در وقت خواب زیاد میشود و شیر قصبه و حلق خاریدن گیر و سرفه آید اگر زود
 بعد از آن پروازند بتر و الا خوف سل باشد عکاشش منع نزله است بخوردن شراب شفاش
 غرغره نافع درین قسم صفت آن عکاس پوست شفاش گل سرخ بزرالنج عنب الثعلب گلزار قار
 چوشانیده صاف نموده غرغره نمایند سعال که ماده را غلیظ گردانند و منع سیلان کنند صفت آن
 شفاش سفید بزرالنج تخم کاه و منقشر منقر تخم کدو و منقر تخم خیارشاسته گیشا صمغ عربی افیون غفر
 کوفته بخیته بلعاب بهمانه سرشته بهما سازند و پیوسته در دهان گیرند و چیزی درشت و خشک بر
 مالیدن درین قسم نافع است و نیز سرفه از سودا و مزاج گرم و خشک در شفاش میباشد عکاشش یا دوی
 سرفه در وقت حرکت و اگر تنگی و سگی و حرارت هوا است بالا غری بدن و سحر نبض و تسکین
 یافتن و سوا و خشک از سخا و مثال آن عکاشش خوردن کشک کبکب شیرین یا مرغ و کدو و فغان

طاری

سعال

طاری

و سرفه آشامیدن شراب بنفشه و شراب نیلوفر باغاب بهمانه و لعاب بزر قطونا و عرق کاسنی
 و عرق گاوزبان اشوبه یا اندیشیرین طلای نافع درین قسم صفت آن صندل سفید سوخته برگ خرفه
 کشمش تر و ترانه که و بگللاب سرشته پیوسته بر سینه باندند و از سور مزاج سرد و شش نیز میانه
 علامتش خند آن چیز است که در سور مزاج حار و کشمش غلبه خوردن کنگبین است و حمل از
 مسو یا انجیر و مویر منقش و مغز پسته بادام و غذا یا منخند از خود و با قلا و لوبیا و مصطفی بزر عطران و دانه
 و سینه را بر و غده های گرم چیزی نمودن و یا از جو شمش قصبه ریه است و این اثر از انواع سعال است
 علامتش آنست که از چیزی خوردن و غبار و دود و آله یا د و نیز از سوای گرم خوردن شراب تصفا
 صلا جیش فصد با سلیق و خوردن سهل صفر است و تدریس سور مزاج حار ریه نمودن و یا از قشوریت
 قصبه ریه است و دود و غبار بسیار کردن علامتش اول و یا با و شور یا لای چرب و فالوده جا
 و سرفه و طب آنست که بآن چیزی بر آید و این سرفه از استلای خون و صفرا می باشد علامتش
 عظم نبض و حرارت بدن و تشنگی و سحرخی روی و از سورا و آسید سرد و راحت یافتن و بیشتر با این
 چیزی بر نیاید اما چون گاهی چیزی از وی بر سینه آید نه قسم بر آورده باشند علامتش فصد با سلیق
 است و آنچه در سرفه گرم گفته شده از اشربه و اخذ و دود و عمل باید نمود و یا از اخلاط غلیظه می باشد
 علامتش خنجر و سینه و بر آمدن چیزی های غلیظه علامتش مثل علاج ضیق النفس بلغمی است و باید تا
 که در سرفه گرم ترشی و سینه سرفه را زیاد کند و اگر شیرینی دهند بصفر استخیل گردد و درین تلخ شود پس
 شراب نیلوفر که در آن خاصیت است که بصفر استخیل نگیرد و باید و او بداند که بعضی اشخاص باشد
 که ترشی ازاله سرفه آنها کرده پس اگر استخوان کنند بدان ترشی و بعضی سرفه ها که از صفرا بود و جواب
 و در نیست لثیم الدم یعنی خون بر آمدن سرفه اگر اندک بود و سرفه اندک آید از خنجره و قصبه
 ریه باشد علامتش غرغره بقا بفضات است و پیوسته گل از منی و صمغ عربی در دهان نگاهد اشستن
 و از گرمی و تیره زدن پر سینه نمایند اگر سرفه بسیار آید و رنگ سرخ بود از سینه و اگر نیم رنگ بود از شش
 است و در جمیع اقسام فصد کنند از با سلیق یا اسلیم و شراب حب الاسق قرص که با دهند و غذا برنج
 و با قلا یا شیرین تخم شش و دهند و اگر صفت غلاب یا نباشد و تنب نباشد با مرغ و دهند و اگر تب باشد
 ما را شیرین و متجدد و از سورا یا امرو و دانه شیرین و دهند و ذات الریه ورم گرم بود و شش و صفرا

و

و

باخون یا بلغم شور متشنج متعشش تبانی و سرفه و گرائی سینه و تنگی نفس و دراز سینه بجانیت
 و انتقال و سرفه روی چشم و سطریری پاک چشم و تشنگی و تشنگی زبان و بعضی موجی و سبات و در
 بلغمی سرخ روی چشم و حرارت کمر و دیکن گرائی و سبات بیشتر باشد علائش فصد با سلیق
 است و تبیین طبیعت مثل شیر خشک و ترنجبین و تخمیر و بنفشه و غده آتش جواز از شراب عناب
 و نیلو فر و شراب بنفشه و شراب انارین با عرق کا و زبان وقت غلبه حرارت شیر و تخم خیارین و شیر
 تخم کاهو و بنفشه و در بلغمی پسیا و شان و تخم خطمی و صل اسوس از هر یک سه درم جو شاییده صفا
 نموده یکی از شراب مذکور داخل کرده به بند ضحا و نافع در ابتدا و ذات الریه صفت آن آرد جو
 گل بنفشه کوفته گل خطمی سفید سرشته نیلگرم بر سینه نهادن این وقت و طبع از موم سفید و روغن بنفشه
 سازند بر سینه بالند و در آخر نیز ضحا و مذکور تخم کتان زیاد کرده ضحا و نماید حسب معال که
 و تخم و دهن گیرند مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین خشکاش سفید و مغز بادام شیرین بقتل از هر یک
 سه درم گل بنفشه و دو درم رب اسوس یک درم ترنجبین پاک کرده بوزن مجموع او و یک کوفته بنفشه
 بلعاب بند اند سرشته به با سازند هر یک دو دانگ و سر انگشت بران کنند تا پس شود و بکار
 سل مرض سل پیش شش بود و لازم آنست همی اوقیه و بعضی کسان باشند که اگر چه شش
 متفرج نباشد لیکن حال ایشان مثل حال سلولان و ایشان کسانی باشند که مدده و سینه ایشان
 جمع شده باشد و مجاری نفس تنگ و متنگی گردانیده و مجاری دم زردن را تنگ گردانیده و سرفه
 معصب و ضعف و لاغری و کاهش بدن پیدا کند و این مرض اگر چه فی الحقیقت سل نیست اما
 چون در عوارض شریک است پس سل خوانند اما حقیقت که قرص شش باشد علائش از دم شش
 و سرفه و بر آمدن مده سرفه است و فرق میان مده و بلغم آنست که مده باخون و خنک ریش
 بیرون آید و بدبوی بود خواهه اگر بر آتش نهند و اگر در آب اندازند بعد از زمانی در تن نشیند و بد آنکه
 مرض سل اگر در ابتدا بود هنوز بحد استحکام نرسیده باشد چنین گفته اند که اگر یکدفعه کاهم شده
 و شیخ رئیس گفته که علاج پذیر نیست و طبیعت که متوجه علاج او میشود و از برای تسکین عرق
 آنست که مدت حیات بصحبت نگذرد و علائش در اول مر که خون بر آید فصد با سلیق کنند
 و خون اندک بر آرند و آنچه از خون بر آرند بچند کرت بر آرد پس قرص که با شراب حب الاسون و

پنجم
 زنجبیل
 ج

و تا سیر دق نمایند و بد آنکه در سل و دق چیده باید کرد که شکم روان نشود که اگر شکم کشاید پاک شود
 قرص سلول را و قتی که شکم کشاید باید داد و صفت آن گل سرخ ششدرم طباشیر گل ارمنه
 از هر یک چهار درم کو قتی بخت بلعاب نیز قنطاریا سرشته قریصها سازند شربت یکدرم با شراب
 سفرجل یا بادوغ دهند غذا بجا رسد شش با شیر تخم خشکاش و شیر مغز بادام دهند
 ذات الجنین و شوقه و برسام یعنی اخلاص میان هر یک فرقی کرده اند بیان آنرا
 در معالجه زیاده مدخلی نیست و این بر سه ورم گرم است در حجاب دخل با حجاب خارج یا حجاب
 خارج یا عضو ملائمت داخل یا عضو ملائمت خارج و درم قسم آخر چون در خارج است محسوس گردد و علامتش
 تب سر لازم و وجع ناخمس در پهلو و نبض فشاری یعنی سریع متواتر مختلف الاجزا و در بلندی
 و پستی و صلابه تشابه فشار و تنگی نفس هر سه خشک در ابتداء و آخر چریک بر آید علامتش
 فصد با سلیق است از جانب ج و بعد از دوم یا سوم باز فصد کنند شب طیکه احتمال مرین و
 غذا آتش جو یا اسفناخ دهند و از شیر به شراب عتاب و شراب نیلوفر و شراب بنفشه با عاب
 بپزند و دهند و طبیعت را نرم دارند غذا نافع در ابتداء و کل بنفشه اگر در حجاب گل خطمی سرشته
 غذا نمایند و است الصدر ورم حجابی است که سینه را و بچسب میکند اگر در جانب سینه
 ذات الصدر گویند و اگر در جانب مهره های پشت بود ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر
 درد بود و در دای سینه از ثقبه بجز تاقم معده و عدم قدرت علیل نظر کردن بر زمین آسمان
 و از تکیه کردن بر پهلو و پشت راحت یافتن و علامت ذات العرض حساس و در میان
 هر دو شانه و پشت تکیه زده بجانب راست و چپ نگاه نتوان کرد و در وقت سرفه زحمت
 بسیار رسد و علاج هر دو علاج ذات الجنین است الا آنکه در اول غذا و بر سینه و در دوم و سینه
 هر دو شانه باید نهاد و حقیقتا طبیعت دل بیرون از اعتمال باشد و سبب آن بود و علاج
 ساده میباشد یا بادی و علامت سوء مزاجات تبک دارند که رشد و سافج را به قنطاریا مادی را به
 و قنطاریا تبسیر نمایند و در مصلحات و سهلات مقوی دل مثل گاو زبان و باد و بنجویه و زعفران
 لازم دارند و از دندان میباشد علامت و علاج در آن خواهد آمد و وقتیکه گرم شکم چنانچه عود
 بهنین ابریشم زعفران و قنطاریا مفهم دار چینی سعد کوفی ادویه قلیه یارده و وارید بپزد و مشک

ذات الجنین و شوقه و برسام

ذات الصدر

علامت

کلن سرخ طباشیر سفید کشمش خشک سیب نیلوفر کافور او نیمه قلیبی معتدل گاو زبان فیروزه یا قوت
 مرکبات مفرحات یا قوی باز معتدل اگر کم دو الماسک عشی معطل شدن حس حرکت است سبب
 ضووت دل و سبب آن چیزه بود و مودی که بدل رسد چنانکه در نوبت های بعضی پنهان از گردن
 هوام زهر ناک و از خزون زهر های و از فضل بخار است رویه پدینه چنانکه در احتیاق رحم بافت
 چنانچه ترقن جیت و امثال آن میباشد و از سود مزاج سازج یا مادی یا طقت روح و وقت آن
 علامتش در آن وقت رنجش آب سرد و سردی و بوی موافق و خوش بوئیدن و بوئیدن که کل
 بکل آب نکرده و دست و پای مالیدن و حرکت دادن و در وقت تشنگی بهوش آمدن سبب
 معلوم باید کرد و در دفع آن باید کوشید یا آب بهشتم در اهر احضار معده سود مزاج معده
 علامت سود مزاج گرم سازج تشنگی و جساد و خانی و فاسد شدن غذا های لطیف و اندک گرمی
 و خشکی و بان و قلت شوت طعام است و علامتش آتقال آشر به بارده است مثل شراب زرد
 و شراب غوره و شراب انار و شراب ریاس شراب صندل و شراب لیمو و نارنج و آغذیه بارده مثل
 زرشکبه و سماقیه و خضر میه و نفاجیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سود مزاج بانا و صفرا
 آنچه گذشت تلخی و بان و غشیان علامتش بدون آوردن صفراقی و امثال است او که بعد از آن
 تبسیرات مذکوره و علامت سود مزاج حار طبع اعتدال از روی طعام و بسیار آب و بان
 خاصه وقت گر سنگی و ابی بر آمدن صفرا و بلغم نشسته صفرا می علامتش قی کردن است و امثال
 سبب غار لیمون و شراب لیمون و درم در کلند آفتابی پنجه دم سرشته بخورد و نوشدار و پنجه دم
 و آب سفرجل یک سیر یا شراب نارنج یک اوقیه سر صبح ناشتا بخورد و علامت آنچه از گرمی و خشکی
 بود علامت حرارت است یا زیادتی خشکی زبان و دبان و خشکی طبیعت و لاغری بدن و علامتش
 خوردن آتش جویت یا مرغ فریه و گوشت بزغال و بره و از میوه با انار شیرین و سیب شیرین و نهان
 و از آتش شراب انار شیرین با عرق کاستنی و علامت آنچه از سردی ساده بود و علامت هضم و دیر
 گذشتن طعام از معده و تغیر آن تیزی و نرسد و بسیار نفخ و آرزوی طعام و علامتش از ته است
 گرم است و علامت آنچه از سردی و تری موده باشد که از روی طعام میل بغذا ای تیز و غشیان
 و تشنگی کاذب و آروغ ترش و نفخ و شکم است و علامتش تفتیده معده یعنی آب شربت و غسل است

باب پنجم در امراض معده

سبب موی جان

و اسهل بلغم و هلاست بانوشد اردو و جوارشات و کنگبین مع علامت آنچه از سردی و خشکی
یا ماده سوداوی بود بسیار آرزوی طعام است و ضعف هضم و بسیاری نفخه و سوزش معده
وتری و هیان پیش از طعام خوردن و بیرون آمدن سودا بقی و بزرگ سپید و جلش تنقیه
معده است از سودا مطبوخ افیتون و عجون نخال پس در صورت بنقوبات معده و آنچه از
سردی و خشکی بی ماده باشد دیر علاج پذیرد و احتمال طلیه گرم و تر بر معده است و علامت آنچه
از تری بود بی ماده قلات تشنگی و نرسیدن آب شیرین و اغذیه تر و ضرر یافتن از آنها و بسیار آب مان
و سرعت نزول غذا از معده علامتش ابلهیل صغیر و قص کل علامت آنچه از سردی معده بی ماده
ضعف هضم و بطور نزول غذا از معده و تغییر آن به ترش و نرم طبیعت و باد تاگی شکم و بسیار
شهوت طعام علامتش احتمال جوارشات حاره است و علامت آنچه از سردی و تری ماده بود
مربک از علامات سردی و تری مفرد است علامتش چیزهای گرم و خشک است وجع القواد
یعنی درد معده یا از سود مزاج ساده است علامتش تبدیل غذا او یا از اجتماع اخلاط رویت
علامتش تنقیه است و یا از نرم معده بود علامتش علاج ورم معده است چنانکه میاید و یا از ریاح
علامتش تکبیب پیوس گندم و نانک هوا و رست و خوردن جوارش که غنی و یا از ضعف معده است
و علامتش تقویت معده است و حجم که نشاد شهوت است و آن آرزوی خوردن کل مثال آن
و بیشتر احتیاج اخلاط لافه است در معده پس طبیعت باطل میباشد بخبریک که ضد آن باشد
و گاه باشد که آرزوی آب سرد دفع و طلب ضد نباشد بلکه طلب آن حفظ باشد بشابه و مشاکل خود
و فرقی در میان هر دو نیست که آنها طلب مشکلی است صحت بدان محفوظ نیست و آنجا که طلب شد
برای دفع مودی آن صحت محفوظ است علامتش تنقیه معده است یعنی و سهال و تسکین یکن آرزو
میبرد بریان و شور و تمیز استخوان بلور و نقلهای مرغوب همیشه و آن حرکت سودا فاسده
غیر منضم باشد که از بدن باز گردد و لغت و شدت و بقی و سهال دفع شود و گاه باشد که قے نشود
لیکن خالی از رجوع و غذایان نبود و یا آنکه همیشه چهار نوع میباشد یکی از خوردن طعام بسیار که از
احتمال معده زیاده بود دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم سوم تباهی جوهرها که اول و دوم
شبه شدن و ترش کردن پس لازم است به تشخیص که چه وسسته از این اسباب اعراض و احتیاط

لازم دانند و گاه بود که این بغایت ضعیف شود و نبض ساقط باشد و رنگ مرصع مثل رنگ
 از سوات گردد و باشد که تشنج پیدا آید در دست و پا و در آنوقت طبیب را باید که نترسد و دست از مریض
 باز ندارد و چهارم در حساب هیضه سو مزاج معده است که تغیر دهد غذا را بفساد و صفرا و بنه اگر
 سو مزاج جاری باشد علامتش بر آمدن صفرا بود بقی و سهال علامتش قی است با آب گرم و تفتیه
 معده است پس شراب انار منقوع و شراب لیمون منقوع و کلاب رب سفید حل خالص بنوشند
 یا معبر گردانند غذا را سردی و فساد بطنیه علامتش اخراج بغم بود بقی و سهال علامتش آب ملبورخ
 انیسون و زیره و مصطکی و بنار و بکنارند تا شکم چند مجلس بیاید و جوارش سفید حل و جوارش عود شیرین
 و بنار جمع کلی یعنی زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانکه در طبع کلاب میباشد
 و این یا از زیادتی سردی معده میباشد و علامت و علامتش بگشتن یا از بسیاری رنجیدن سودا
 بغم معده میباشد و علامتش آنکه شہوت آب اندک است و ترشی جفا و سوزش و غده قمه و
 بسیار بی صبر بر زبان خوردن و کثرت بران علامتش سهال سودا است بملبورخ و تفتیه
 بعد از فصد با سلیق و غذا ای چرب و ادون که این مرض بسیار است و اتفاق نام بدن باشد غذا
 چنانچه حال ناخوش است و علامتش غلبه ای کثیر از تغذیه دادن است بکرات و اندک اندک از
 او خال تنگ تر باشد و بدن را از تخمیل و طبعیت را از نرمی بنگار و در گاهی از دیدن میباشد
 و ذکر در علاج دیدن خواهد آمد جمع بقرمی یعنی گرسنگی عفا و سیری معده پس اعضا نهایت
 نبضه احتیاج باشند و طالب معده از آن متنفر و غیر را غلبه این مرض یا از سو مزاج بار و قمه معده است
 که قوت جرب را بمیراند یا نقصان غذا و شدت شہوت را اعضا نبضه علامتش ضعف قوت
 و لاغری بدن و بلبلان شہوت نیست و چون دست بر قمه معده نهند سردی شکم حس شود و در بعضی
 اوقات غشی عارض میشود و بسیار رو و مسافران را که سرمای قوی خوردند خاصه اگر پیش از آن
 گرسنه بوده باشند و قبیل غذا کرده اینحال عارض گردد و علامتش در حال غشی تنه ابیر است
 که در غشی ذکر شد و معده را بضمادات متقویه معده مثل ضماد تخم از سجد و منیل طبیب کل سرخ ضماد
 کنند و چون از غشی بیرون آید نان را در آب گوشت تر کرده بنهند و اگر آب گوشت را با طریقی
 گیرند بهتر است بکیرند گوشت گوسفند بکیرد و آب جرب آنرا بپا کرده سرخی آنرا با آب کنند و در آب بپا کنند

جوشن

جوشن

واندی که گلاب بران چکانند و سر دیگر را بپوشند و بر آتش نهند تا آب گوشت جدا شود و گوشت
هنوز خام بود و گوشت را بنفشه رند و آبی که برون آید و آنچه بی فشردن برآمده باشد یک جوش دهند
که بختیه شود و اندکی نمک در آن اندازند و بخورند و یا از خلط یعنی مثل بلغم ز جابج میباشند که بلغم معده
و قوت شهوت را بمیراند و این بو خلط است یعنی بود که شهوت کلی احداث میکند زیرا که آن ترش بود
و فم معده را گیرد و شهوت بجزکت در آرد و اینک سبب غشی گردد بی طعم و مزج و خلط و علامت
سوء مزاج یعنی بود و علامتش تنفیه معده و تشنجه آن بود و علاج آن قسم خالی از اشکال نیست
زیرا که با استفراغ حاجت بود و اگر سنگی اعضا غشی مانع استفراغ است و یا حدوث جوع بفرس
از ضعف قوی در فم معده و حرارت منفرد در جمیع بدن است و علامتش علامت سوء مزاج گرم و
تشنگی و تشنگی طبیعت و سقوط قوت و قور غشی در وقت گرسنگی است و علامتش در حال غشی ماکوتم
و بعد از آن غذای سرد بالفعل و بقوه و مقوی فم معده مثل نان و آب انار شیرین و آب سیب
و آب مغز حل شراب زرشک و شراب لیمون و نارنج و ریاس و خوره که برنج خنک کرده باشند
تر کرده بدین عطر غشی و طریا از حرارت دل و سینه و شش میباشند و علامتش آنست که از هوا
خنک پیش از آب خنک تشنه یابد و علامتش بوییدن بویهای خنک است مثل خیار و صندل
و گلاب و برگ بید و اغذیه و طلبیه و ضادات تازه بکار برند و یا از حرارت و علامتش
حرارت معده است و تشنگین یافتن آب سرد زیاد از هوای سرد و علامتش نوشیدن شیرین و گرم
مقش است با کجبین با شراب زرشک و از میوه خیار و هندوانه و سیب و مثقال عصاره یا از
عذایات و زوحیت و شوربای خلط با غذای میباشند که در معده باشد و ناهای شورجای این
صفت میباشند و علامتش آنست که هر چند آب خور و تشنگی زیاده بشود و چون صبر کند از آب
تخصیص را دل و چیزهای گرم خور و مثل غسل و نبات تشنگین یابد و این عطرش را کاذب گویند
و علامتش آنست که تنفیه یعنی و اهرمال و اگر سبب غذا بود ترک اغذیه موصوفه نمایند و گفته اند
که اگر در عهد و لیمون گرفته آب آن را با نمک سنگ بخورند یا فرصت میدهند یا باغ
شود و مستحق و تنوع و غشی بیان قه حرکت معده باشد بدفع چیزی از
طریق و مان که متعین باشد یا آن حرکت اندفع و تنوع حرکت واقع است یعنی معده بجزکت بدفع

جواب

در غشی

در غشی

و غشیان حالتی بود که معده را بان حرکت افتضای تحریک باشد و بیوی قی و سبب این حالات
 با صفراست و همگوش حرارت و تشنگی و دفع صفراست بقی و علامتش تنگی معده است یعنی در حقیقت
 و تشنگی یا بیشتر به اغذیه و باید که اغذیه ملائم طبع و خوشبو باشد و یا از بلغم سودا است و علامت هر یک
 معلوم شد و علامتش بعد از تنگی بقی و حقیقت آشامیدن شراب و انار و بی خنوع است فی الدیم
 یعنی برآمدن خون از معده بقی و این مرض یا از کشودن گشت از معده و علامتش فصد با سلیق
 و تجرع آب سفرجل یا شراب حب الاس با صغ عربی و گل از منی و دم الاغ وین و خوردن بلوط و خرما
 و ساق نیز موافق است و یا از آمدن خون از جگر یا از سیرت است بعد و علامتش علامات افات
 عضوه اصلی است و علامتش ماله بجا نشد دیگر فواق حرکت فم معده است از برای دفع موزست
 از خود و این یا از حرارت است چنانچه در تب های مفرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم است
 و علامتش استهزال اشر به و اغذیه و اخمه بارده است و یا از بروز حادثه در فم معده است و این
 اکثر سیران و مسافران را در سرما عارض گرد و علامتش آنست که معده را از سیران و اندرون گرم
 کنند و درین نوع و در نوع ریسک و رطوبتی که بعد ازین خواهد آمد حرکات عنقیه و لغزه زدن و نفس
 گنگا به اشتن و بصیر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید و موثر
 و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و سوزنده فم معده میباشد چنانچه در قی زنجاری و خوردن چیزهای
 تیر عادت میگردد و علامتش قی بکنجین آب گرم است و استعمال اشر به بار و شل شراب لیمو و
 شراب زرشک با لعاب بز و طینه یا و یا از گران طعام بسیار و غلیظ یا بلغم لزج غلیظ میباشد و علامتش
 قی کردن است آب گرم و در بلغم آب ترب و بکنجین عسلی است و یا از ماده های غلیظ میباشد
 و علامتش ماء الاصول و کافیه مقوی مصططکه و لیسون است طلای نافع درین قسم صفت آن پود
 و شبنم و بابونه کوفته روغن بیدستر و گل گرده بر فم معده طلا نماند و یا از ورم جگر میباشد و علامتش
 بیاید و یا از خشکی میباشد و علامتش آنست که در معده خلط یا ثقلی یا بادی یا حرارتی بنود و بجهت فواق
 و ته های گرم عارض میگردد علامتش روغن بادام خوردن است و بر معده ماییدن و غذا آش جو
 یا مرغ فربه و کروی تر و اسفانج نیمه خورده و قند یا نبات سفید آب بنهند و آن را با لعاب بز قوطونا بنوشند
 و در ارم معده این آماس یا از صفرا و خون میباشد و علامتش تب حرارت و معده و در و نه و در و نه

والم

والم

والم

دور ششتری زبان و شمارتاشنگی و سقوط اشتهاست و عکسش فصد بسیار است و نوشیدن آب از شر
و شیرین و نوشیدن دار اشعیر و شراب ایبو و شراب اکو و کمر بند و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و آب
عنبه و عنبه گازه و آب کاسنی تازه فساد نافع از برای این قسم در ابتدا آورد جوهر که خورده را آن
آب سفر صلی آب شسته در هر ششتر بر معده فساد نمایند فساد نافع درین قسم بعد از آن که این
صفت آن اکلیل الملکس گل کلمی گرفته بآب سرشته فساد نمایند و یا از اشتریه مذکوره آب بادیان و
آب کرفس افزایند و اگر درم معده از بلغم بود و عکسش تب مالم و بسیار آب آلود از زبان
و سقوط شهوت طعام و فیدی روی و زبان و تیج عکسش دادن مالد الاصول و غذا نشود و آب
که شست پیچ که سدر بنجینه باشد و گوشت پیچ را بخورند و بران گفته نمایند طملای نافع در ابتدا
صفت آن روغن گل سرخ و سرکه نیم آمیزیده بر معده فساد نمایند و یا که بعد از چند روز استعمال کرده
صفت آن خاکستر جوهر آب اکو رسیده کوفی سنبل الطیب کوفته بنجینه بگل آب و سرکه سرشته فساد نمایند
اگر تکیلی نیاید استقران بر فنی نمایند صفت سهلی که بر فنی اسهال نماید بادیان سه و درم نیم کرفس
و درم جوهر شانه ده صاعی نموده فلووس خیارشنبه نیم کلمه کفنه آفتابی ده درم در آن مال کرده
صاعی نموده بنوشند و چند صاع باین با و منت نمایند و اگر از سودا بود و عکسش سرطانی درم
و افکار و ویر فاسده و بد خلقی و خشکی روی عکسش دادن مالد الاصول و چون صفت پیچ
نمایند فلووس خیارشنبه آب را زیاده و آب کرفس خاکروده صاع نموده روغن بلور شنبه
و اصل کرده بنوشند و چند روز با و منت نمایند فساد محلی صفت آن حلیه بزرگتان با جوهر
گل سرخ کوفته بنجینه بآب سرشته فساد نمایند و اگر تکیلی نیاید بهال با یا سح فیقر امتوی با پیچون
و غار فیلون نماید فساد محلی قوی که بعد ازین سهول استمال کرده بنوشند و صفت آن روغن مشاش
نیم کعبه سنبل الطیب بعد کوفی اشق را بیکر که و گلاب حل کرده باقی از قوی را بنجینه کوفته بآب سرشته
فساد نمایند با سبب ششتم در امر فتن کبید و مراره و طحال و راح الکبد اگر روغن با
عکسش ششتری و گمانی و ششتری دور و دورش در موضع جگر است و سقوط شهوت طعام و نور درم
سرخ زبان و روی و سرفه خشک فواق و اگر درم عظم بود معده را از عظم آن زحمت رسد اگر
در جانب قعر نماید بآن علامات قی و قبض شکم فواق و ذیاب و شهوت طعام بیشتر بود و اگر

بیشتر و امرش کبید و راح طحال و راح الکبد

[illegible]

三

1992



وگاه باشد که همه بدن برسد و از لوازم این مرض نیست بسیاری نفخ و قراقر و شکم و اختلاط
اجابت طبیعت گاهی نرم باشد و گاهی قوی و گاهی نرم و گاهی دیر و علامت خفیه از عکاس
استسقا است استسقا بد آنکه استسقا در تحت بسیار آب طلب است و در مصلحت استسقا
ماوی بود و بسبب آمدن ماده باغریه بتامی اعضا ظاهر می بمان موضع بر سر غذا و اختلاط را این
بر سه نوع است اول دوقی و این بدترین انواع است پس کمی پس طبعی و علامت دوقی
گرانی شکم و بزرگسگی آن و درشتی پوست شکم است و چون دست بر شکم انداخته دوقی یعنی
شکمی بر آب نماید و از آب مسجوع گردد و در وقت دست زدن از پهلو به پهلو گردد و علامت
علاج ورم جگر است اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوز مزاج باشد گرم را به سکنجبین و آب
کاسنی و سر در آب سکنجبین بزوری علاج کنند و غذا مناسب هر یک دهند و تغذیه
ما در صفت مثل کلک لاج بار و یا حار و سرد و حرارت و سردت مزاج حلیل بعد از آن بدارند
و مقویات کید گرم یا سرد و موافقت نمایند و در وقت تخم کفر و انیسون رو باس پرسیاوشان
با دیان تخم خرنوبه تخم خیارین تخم کاسنی مقویات قرص اشترارین بار و حار و قرص گل
و شراب و نیار و سکنجبین بزوری بهترین ادویه این مرض است و علامات کمی متزلزل و آماس
بجای بدن است و چون انگشت بر موضع فرو برند مدتی درد کوی بماند و سفیدی بول و نرمی
طبیعت و گاه باشد که بول سرخ بود و بسبب عدم انتیاز میان خون و ماهیت و نزدیکی این نوع
اسلم انواع استسقا است و علامت تقویت و سکنجبین است با پنجه و سر و مزاج بار و معده ذکر شد
و در رگ گرم و نرم از گردن بدیر پنهان شدن و علامت طبعی نرم گرائی است چنانچه در دوقی
بود و چون دست بر شکم زنند او از طبعی مسجوع شود و ناف برون آید و علامت اسهال برفق
بچه پیکر اهرات گری نماید و تبدیل جگر و معده چه این نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث
شود پس باد را به سکنجبین برورد و مقننا و بشیافات و اضمه کنند و ادویه موضعی بهر گین برود
سرگین گاو و کبریت و سرکه ترکیب کرده کمی را از جمیع بدن و زرقه را بر شکم و طبعی را بر اطراف کما
نافع از برای طبعی جا و رس جوس گندم و نمک گرم کرده کما و نمایند و غسال بچشمه های گرم
و استعمال حمام مغرق استسقا را از دفع است و حمامی که تری افزاید یعنی حمامی که آب بسیار بریزند

خاصه این

برقانون

فصلی است در بیان سبب و اثر و غیره که در قیوم و مثال آن چرا که در عوض آب و غذا و غیره مفید است
 و بعضی نیز بول و شتر و غیره که قیوم و در دهنه غوره باشند و آورده اند که زنی را استسقا عارض شد با حرارت
 و چند آن آثار غوره که از ذکر آن شرم می آید خلاصی یافت برقان صفر یا سبب دفع طبیعت
 بدین باشد صفر را در بطریقین بیان چنانچه در تب صفرادی در روز سب از روز پای بجران
 اگر که پیش از هضم باشد نیکو دفع و پس از طبیعت در آن وقت نرم باشد بدی و فسادش کمتر باشد
 و درین قسم طبیعت باید کرد و از آن گرم خوردن و همچنین و یا از گرم مزاج کبد باشد و عملش
 گرمی مزاج کبد بسیاری زردی قاروره و کف زردست و عملش سهل صفر است و شراب های که
 جگر را خشک گرداند و غذا و ضمادها ازین قسم و یا از گرمی مراره باشد و فرق میان آن هر دو آنست
 که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود و از زردی پتیرگی زرد و بدن لاغری پذیرد و طبیعت
 قبض شود و علامتش غلظت گرمی جگر است و یا از سده جگر باشد و علامت سده جگر گراستنی
 در آن موضع بودنی در دو تب و اگر سده در جانب محب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و اگر
 در جانب مقعر باشد بول از نرم و آبناک و سفید آید علامتش اگر سده در محب بود منخج مادر پهنند
 مثل سکنجبین با آب رازیانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکی لک منسول و اگر در جانب
 مقعر بود و استمال او پی منخج مسکه کنند مثل سکنجبین ریوندی و آب رازیانه و کرفس و کاسنی
 و عنجب الثعلب و یا از گرمی هوا بیابان و این قسم کودکان و زنان را بسیار حادث می شود و
 علامتش جاهای خشک است و اشره و اغذیه و سیوه های خشک و یا از ورم مراره می باشد و علامت
 آن تب است و اگرانی موضع جگر و در شستی زبان و تنوع و علامتش مثل علاج ورم کبد است و یا از
 ضمه مراره می باشد و علامتش مثل علاج ضعف جگر است و یا سده مابین جگر و مراره است و علامت
 قی و فزای یا اندک نقلی در موضع جگر است و یا از اندک سفید گردد و علامتش است فراغ صفر است
 و استمال فتنه است مثل آب کاسنی تازه و تخم کاسنی و عنجب الثعلب و سیوه و تخم کرفس و رازیانه
 و ریزه چینی و سکنجبین بزوری و بحسب گرمی و سردی مزاج در کوبیده صفر و تصرف نمایند و یا از
 سده مابین مراره است و علامتش آنکه براز دفعه سفید گردد و و جسر بیرون آید و ممکن که قی
 آید که کند و علامتش آنکه گدازد و در کشاندن سده این مجری آب بطریق کف است چنانکه در آن فایان

سپهر خا و نایب انا سوداوی عکاش صلابت سپهر و بیرون آمدن از موضع خود و نفع در شکم
و نفس نهتنها و سرعت نبض و شریان کبریه و جانب حلقوم است چنانچه بیسرور یافته شود و لاغری
بدن و عکاشش اگر غایب خورن بود و فصد با سلیق و اسلیم دست چپ است پس از آن سنگین بزرگی
و نه در اسهال بلوغ انقباض ضادی نافع درین قسم صفت آن اشق بیکر که غلبه یافته فوج و سودا
و رخ سوسن اسهال بوی کوفته بختی با سب سرشته ضاد نایب و قرص کبر و ایسیا به سنگین متخذ از سرکه
ایسر نافع است اگر اشق را بر سر طلا نایب در دم سپهر را تحمیل بدو اگر یکدم قند سفید با سرکه بخورد در دم
سپهر بگذارد اگر سیدوس کندم بیکر سرشته ضاد نایب صلابت آنرا دفع کند ریاح طحال یا از
سردی مزاج سپهر و غلبه سودا و ران بیا شد و عکاشش تدر در زیر پلوی چپ و درم غنر صلاب
چنانکه اگر دست بران فرو برند در و فرو نشیند و قوا را کند و چپ نه براید عکاشش با الاصول است
که در آن تخم فحشاءت داخل کرده باشد و صفوف صرف دادن و صبر بر تشنگی بنگایت مفید است
و نهادن تخم آتش و ضاد با سب عجل بکار برند با سب نهم در امراض معاد و مقعد و اسهال
سراسر اما بیکه بود یا از ماکول بود یا از اعضا یا از هوا نیز می باشد که در جنوب و بلاد جنوبیه و اسهال
بیشود و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است و یا از عضوی غیر معین یا از عضوی معین مثل ریاح
و معده و دیگر و سپهر و مراره و روده انا آنچه از ماکول بود یا از او میسر می باشد که قوت او در معده
یا در روده باشد و عکاشش خوردن بشر قوطونا بریان کرده بر روغن گل سرخ چرب کرده یا رب سب
شیرین یا بنهید یا از سب بیکر خوردن است که موجب تنه و بهینه شود و یا چیزی مزلق مثل لوبیا عک
غذای که خوش طعم نبود یا بغیر شہوت خورده شود یا فحاح بود و تولد ریاح کند و آن را نفع آسمال
معده شود بر غذا پس غیر بهینه بماند و موجب اسهال گردد و علاج این مجموع آنست که یکشنبه روز
غذا نهند و بعد از آن غذای لطیف سیرج الانضام خفیف دهند و معده را حسب خصوصیت کبر تر
تقویت کنند و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است و این را اسهال بادی گویند و بیش جمل
فضلات و ترک ریاضت و قله تملیل بسیار و عت و سکون و تملل بدن است یا از حبس تر افران کما
بوده مثل حبس خون یا سیر حبس طشت و مثال آنست و عکاشش تقویم سباب مذکور و است و عکاش
تقویت بقصد اسهال است و اگر بدن قوی باشد بر ریاضت و حرکت بود اگر خام سردی و یا از غلبه صفو

دوبان اسهال

تجام بدن است و علامت او عکاشش در مهال مراری خواهد آمد و یا بر سبیل سحران پیدا شود یا سبیل
 زوبان و گدازه نشانی اعضا پیدا شود و این در عصب حیات و قیه اکثر عارض میگردد و در عکاشش البته سبیل
 و حرارت و غش برانزو اختلاط لون و عدم وجود آفتی است و در عضوی که موجب اسهال گردد و اگر
 زوبان قوبان کچم و شخم بود صدید غلیظ و چرب بود و در آخر مثل شخم متساوی القوام گردد و زوبان
 کچم نیز اول صدیک بود اما چرب نبود و در آخر ششماره القوام گردد و یا از عضوی غیر معین این اسهال
 مری بود و سببش انفجار و یا به عیای عضوی از اعضای صدوریه و عکاشش تقدم و درم است
 و ران عضوه وقوع لرزه و ناقص قشری و عکاشش آنست که شیر و تخم نیارین یا کلاب و قند و هند
 و یا اسکنجین یا شراب زرشک بحسب احوال غذا اما الشیر باشد با چوز مرغ و دای که بعد از پاک
 شدن فسخ دهند گل ازنی طباشیر سفید دم الاخوین گل سرخ از هر یک یکد انگ تخم کاسنی دو دانگ
 کو فته خخته یا کیتقال شراب رب دهند و موضع را بقویات ضا نمایند و در آتش جودری برنج و حل
 نمایند و اگر تب بود سوجا جنت نباشد و یا غیر تدی بیاشد چنانچه فصل جمع گردد و عکاشش آنست که
 دران عضوه در وی ظاهر شود قبل اسهال و بعد اسهال خفتی و راسته دران عضوه پیدا شود و معرفت
 نوع خلط ببول و برار و باد و در در عضوه اسهال حاصل توان کرد اگر غلب بود و صدراوی است و اگر کچم
 سوداوی است و اگر موطنه بود و طوبی باشد و این نوع را اسهال اوور گویند و اگر دوری نباشد
 بلکه دائمی باشد و بعضی اوقات قوی تر شود و از فساد خون است و عکاشش تقیته بدن است از خلط
 ثمار و تبدیل مزاج یا آنچه موافق باشد و تقویت آنست که دران عصب میشو و بعضا دانسته و آنچه از عضوه
 معین باشد یا از دماغ بود و این اسهال دماغی گویند و سببش فرو آمدن نرله معده است و فساد
 غذا و عکاشش آنست که در اول روز که از خواب برخاسته باشد چند مرتبه متواتر اسهال شود
 پس تا کن گرد و با علامات نرله و فساد مزاج دماغ و عکاشش آنست که بقفا لکیده کند و بالین پشت کند
 و پیش از آنکه حادث از خواب برخاستن و بجا نشستن بود بسیار گردد و اندوختی فرمایند و آنچه بقیه
 بر نیاید و در معده بماند با برودت فرو آمده باشد عجیزی نرلق دفع باید کرد مثل تخم زحمان و بار تنگ
 با تخم مرویانر قطن یا شربت انار شیرین یا قند یا شراب صندل یا شراب ششمالش و او ویه قابضه که
 اسهال باز دارد و نشاید دادن و تدبیر باز داشتن نرله باید کرد چنانچه در باب نرله گذشت یا از اعضا

دوبان اسهال

دوبان اسهال

و این اسهال است که گویند و این بسبب سوء مزاج معده است یا بسبب باز ماندن ماسکه است از کار
خوشی بسبب امانت معده از رطوبتی و عکاشش بیرون آمدن طعام است بی تغییری و حساس
تقل و عکاشش قی کردن است و جوارش خود و جوارش جنوب و جوارش کند خوردن و یا از ضعف
قوت با ضمه میباشند از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیار کرباح در معده است و یا از رطوبتی
نسج که میان طعام و معده حجاب گردد و با ضمه از کار خود بماند و عکاشش ضعف با ضمه و تقل طعام معده
و غیر متغیر منضم بیرون آمدن این وقت خود نه سرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد و عکاشش از
سوء مزاج را بطلمات آنها معلوم کرده به تبدیل و تعدیل کوشند و باد را تبرک چیزهای نفاذ و کاسه
ریاح خلیلین دهند و رطوبتی را که عکاشش غشیان و بسیار آب دمان و شیرینی دمان و بیرون آمدن
رطوبتیست به بریزند و عکاشش قی آوردن است یا به ترب و شربت و عمل بمیاد است بجز شبات
مذکوره نماند و یا از ضعف قوت واقع میباشند و این را باید با تعدیل الوقوع است پس اندک اندک
وضع کنند چه از ضعف بیکبار دفع نتواند کرد و آنچه دفع کنند منضم بود و علامت منضم و ضمه معده است
که زیاده از ده ساعت در معده نماند و بسبب آن یوست بود و عکاشش را چیزهای مرطوب بپزد
و یا از کثرت صفرا بود و معده علامت و عکاشش اسهال مراری نباید و یا از بلغم شور در معده بود و عکاشش
شوری دمان است و عکاشش قی کردن است و خوردن گلقدار مقوی مصطفی و آشامیدن شراب
سفید و شراب میوست و یا از ثبور و خوشش قره است و ریشی و معده و عکاشش جو شش دمان
و خشکی و حرارت است که بعد از تناول غذا در معده احساس شورش دور و بیش و در چون طعام بگذرد
تسکین یابد و در بر از صدید و زرداب قیق برای و عکاشش اگر نمانی نبود فصد با سلیم کند و غذا را شش
بیان کرده و عدد و پنج شسته با شیر و خشتاش دهند و هر روز دو درم بنز قوطونا بریان کرده و یک درم
صمغ عربی سوده بر وزن گل سرخ دو درم چرب کرده با شراب صندل بدهند و اگر بعد از یک هفته دفع نشود
قوه طباشیر و سفوف حسب الزمان دهند با شراب سفرجل و یا از باطل شدن معده باشد و شش
نفاذ اکال با تیزاب سوم حاره یا درم گرم که حادث شود در معده مثل فلفونی و جمره و عکاشش بیرون آمدن
طعام غیر منضم است بی سببی از اسباب مذکوره و عکاشش آنست که معده را بقا بقضات قویه ضما و نمانند
و غذا اگر چه چوبیان کرده دهند اگر از حرارت بود و الا شور یا می گوشت یک گاو سرخ و پیاز و گندم و گندم

که از شیر تازه و نان سیده خشک کرده رساند اثبات محل معده میکند و یا از جگر باشد و این را
 اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و معده آنست که در کبدی کیلورسیت و فعل سیده
 تمام بود و در معده ضرری نبود و اسهال کبدی با قی و ریم میباشد و سببش انفجار و سبب کبدیست و علامت
 اقامت درم و ناقص قشقریه است و علامتش آنچه مذکور شد و تقویت جگر با شرب و غذای است
 یا غسالی است یعنی مثل غساله که گشت تازه بود و سببش ضعف جگر باشد یا بسبب یاسوراج
 یا درم و سودمزاج را بعلامات آن معلوم کنند و دفع کنند و درم و سده مذکور شد و گفته اند که غسالی صعب تر
 بویزه منقی زائل شود و شک نیست که هرگاه از برودت و رطوبت باشد مناسب خواهد بود و یاد دهم که
 و این را فوسفطار یا کبدی گویند و سببش یا تفرق اتصال جگر باشد و علامتش آنست که قطن شیر
 و گل از منی و دم الاخوین دهند و غذا زرده تخم مرغ نیم برشته و یا استلار بدن بود و علامتش امتلا و بدست
 و عدم علامت حج و رو و یا خروج تدارک پی در پی و علامتش فضا کسل است ما دام مریض ضعیف
 نشده باشد و قابض ندهند چون ضعف پیدا شود محاجم بر موضع کثیره از بدن نهند و تقویت
 استعمال کنند و یا صفراوی میباشد سبب استلار جگر از صفرا و صدیک میباشد و این انفجار و سبب
 از انفلاح سده و یا از احتراق شدید و علامات و علاج انفجار سده مذکور شد و علامت الفتاحی
 و احتراقی و صدیک و صفراوی آنست که بان علامات حج نبود و مختلط نبود بران و مریض را از خروج
 آن راحت حاصل آید و در وقت خلا معده بیشتر بود چون غذا خورد و ده شود ساکن گردد و علامتش
 قابض ندهند که خوف هلاک عاجل بود بلکه تعدیل مزاج نمایند و تعدیل حکماط بلاد الشیر و اشربه بارده
 مطبوعه که در آن قبض بسیار نبود چون شراب زرشک و عذره و انار و ریواس و رین نوع اسهال
 خوف حج است پس باز تنگ کو پنول بریان کرده با اشربه مذکوره دهند و گاه باشد که در کبد
 پاراسه جگر بیرون آید و علامتش آن بود که برایش نهند که اخته نشود و کیاسی میباشد و سببش
 ضعف جاذبه جگر بود و علامتش اسهال سفید دگاه بود که اندکی بسبزی زنده بود اسهال و قوف در اسهال
 و قلت خون در بدن و لاغری و زردی دنگ با سفیدی آمیخته و علامات سود مزاجات مصنف
 مقام شود و اکثر آن از برودت و رطوبت است و تعدیل و تقویت جگر نمایند و غلطی میباشد
 از سده که بخارض بود در عروقی که معروف است بعد اول و علامتش قتل در جانب راست و لاغری

علاج

دوسطار

و اسهال کبدی

درست نظر را بنویس

و از انفطاح عروق در امعاء و اسهال و موی حادث شود و این را قوسه نظر را بنویس
میگویند و در روده های غلاظ و روده های دقاق میباشند و در دماغش سه شکر اول متصل به دهان
و از آنجا عشری گویند پس با هم پیوسته اند و این سه سر را معاد دقاق گویند پس از عروق پس از آن
پس از تقیم و این سه سر را معاد غلاظ گویند اگر از انفطاح عروق روده های غلاظ بود و غلاظش
فرو آمده آن بر روده اول با خون و آنرا بنحویں سه آنکه علامت بواسیر باشد و اگر در امعاء و دقاق
بود علامتش اول نزول غلاظ بود پس نزول خون رقیق و کث ناک با قراقر و باد و علامت اسهال
که بدی بنوع علامتش فصد با سلیق است اگر غلبه خون باشد و رب و خوره و ریاس و سبب
و حب الاس یا شراب اینها با گل از منی و دم الاخون و صمغ عربی داخل کرده باز در تخم مرغ
بریان دهند و غذا برنج شسته بریان کرده با شیر و تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی
داخل نموده باز در تخم مرغ نیم پرشت و یا چغندر و صمغ عربی بریان نموده بپزند و حقه قابض
از مثل رنج و حب الاس و گل از منی و دم الاخون حل کرده هرگاه در امعاء غلاظ بود به نهایت
مفید باشد قوی پنج چون اکثر وقوع این در روده و قولون میباشد تا آنرا از اشتقاق
کرده اند یا از باد غلیظ باشد در میان هر دو طبقه روده های بماند و چنان محسوس گردد که گویا آب
در سوراخ میکند و این با وجود نرمی طبیعت نیز میباشد و علامتش قراقر و انتقال در روده از
موضع موضعی و تقدم تناول میوه ها و غذای سرد و باذنک علامتش شافها و حقه ها که طبیعتش
فرو آورده باد را بشکند و البته باید که در روده حقه که دو سوراخ داشته باشد بپزند و این نوع
قوی پنج را قوی پنج گویند و یا از نقل است که در امعاء مختلست گردد و این قوی پنج را قوی پنج ثقیلی نامند و
احتیاس این از علاقه بلغم لزج بود و یا از سودا یا از صفرا می باشد خشکی نقل بنادق شدن آن از
خشکی طعمها یا از اندکی آن یا از حرارت روده یا بواسیر یا بواسیر است آن یا بسیاری آمدن بول
یا کثرت نقل بول از کثرت رنج و حرارت هوا علما چ همیشه گینی در دست بکمال باد و در آب گرم
نشانیان و بعد از آن احتمال حقه نمایند که شکم پیور و حقه بکثیر رنجی و نقلی و بلغمی و سودا و
صفت آن بیفطاح و فصد تخم عوفس نیزه کرانی یا ریان از هر یک بخورم سنا کی منفر حسب القریط
از هر یک ده درم کل نهفته حله بزرگ کتان از هر یک سه درم با بوندر کل خشکی از هر یک ده درم

درست نظر را بنویس

پنج سیر آب جوشانیده تا پانزده سیر آید بنیالایند و در دم بکشد و در دم فلوس خیار شنبه در آن
 حل کرده و در دم رخن با دام اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه نمایند و حقنه که
 در هر ارشاق استعمال نمایند غنای آب کو سیاه از هر یک سیاه عدد و ستر بنفشه کل نیلو فر از هر یک پنج دم
 بزرگ حقنه یک سته راز پانزده شش درم کل خطی سفید یک کت در یک ستن و پنج سیر آب جوشانیده
 تا پانزده سیر باز تا بنیالایند و در دم فلوس خیار شنبه در آن حل کرده صافی نموده و در دم رخن
 اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه کنند و بجای روغن کچا بعضی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در شش
 ما الاصول و در صغیر وی و حرارت شراب بنفشه و شراب نیلو فر آب تر سندی ترش کرده و هر
 بادبان و بنده تا کشاید نیاید غذا ندهند و اگر ضرورت باشد به غذا ادا و ن ما اللحم و شور باد مرغ دهند
 و بعد از کشاید اگر غلبه طبعی باشد حقنه کنند و یا از درم کبد و طحال و کلبه سیاه بعد از آوردن
 طبیعت بجلال چنانچه در موضعش نکور شد و میشود استعمال نمایند و یا از درم گرم امعا نیاید باشد و علما
 احسان درم و شپ گرم و غلبه تشنگی و قی صفراوی و در دوپری رگها و گران و ضربان ست و اگر
 و موی باشد علما شش حقنه بار و نیمین است بشراب بنفشه و آن و شیر شست و فلوس خیار شنبه
 پس قصه با سلیق و سائر تدابیر از اخمده و او وید و اشتر چنانچه در او رام معده گذشت و یا از
 التواء و رد و می باشد و سبب التواء پاره شدن رباطات رود است بواسطه حرکت غلبه
 یا قوی یعنی فرو آمدن امعا یک سته حقنه و غذا تشنه و ش آن بعد از حرکتی غلیظ یا سقطه یا خیر و یا
 و احساس نزول آن بکسین خفیه خود باز آمدن و غذا تشنه است بر شکم ماییدن بر فوق و هموار می
 و چکات تشنه تا بجای خود باز آید و یا از دیدن یعنی کرمهای باشد و بعد از نیمین طبیعت بر ش آن
 سعی نماید با نخ و رباب دیدن و اگر کرده خواهد شد ز حیرت آنکه ز حیرت حرکت رود و متقیم بود بهر رخ از
 بطریق مضطرب و بیرون نماندن اگر اندک رطوبتی که یا خون بود و گاه باشد که خون نباشد و صادق
 نیاید و گاه رباب و علما هر یک ضد علاج دیگر است پس تحقیق و تشخیص آن اجتهاد سبب دل باشد
 و صبح ناشتا شیرینی دهند از قند و بنر قطن با تخم زیمان با بارنگ اگر آخر روز تخمهای نیاید گاه رباب
 علما چ آن نیمین طبیعت تشنه شراب بنفشه و طبع پوست پنج خطی و گاه باشد که شیر شست و فلوس
 خیار شنبه حاجت افتد غذا نماند و عکس تشنه با سطلح و شیر و مغز با دام شیرین دهند

و اگر تخمها برآید غالی است که صادق باشد و علامتی دیگر بایست تا اعتماد توان کرد زیرا که
 با وجود قبض و حبس نقل در چهار ممکن است که از جانبی دیگر تخمها بیرون آید پس تخمها را نباید که پیش از
 وقوع این مرض طبیعت قبض بود یا تعلیم و چون مقرر گردد که صادق است اگر از آبها باشد علامتش
 بیرون آمدن آن بود یا برآز و سوزش و حرارت و مریه و علامتش آشامیدن آب منفرجه آن آب
 بریان کرده است و غذا اما در اشعیر و بریان و سرخ و کاکا و سرس بریان کرده یا شیر و تخم خشخاش
 بریان و آب ساق چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی دارد و ضمای نافع درین قسم صفت آن
 پوست خشخاش گل سرخ برآیند سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگل آب سرشته روغن گل سرخ
 داخل کرده بر شکم نهند و اگر خیاخته ذکر شد تسکین نیابد قرص طلا شیر و میند و اگر از بلغم بود علامتش
 بیرون آمدن بلغم باشد یا برآز و سایر علامات بلغم و علامتش آشامیدن شراب حب الاس است
 یا تخم ریحان و تخم و بریان کرده و غذا بزرخ با پیس کرده پخته زیر کوب بریان کرده در آن انداخته
 بخورد و کاکا و سرس نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد و سفوف مقلباتا دهند و بر ششها شیا
 نافع درین قسم صفت آن حصص یکی زعفران کندر صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون جزو
 کوفته بنجینه باب سرشته شیا فاسا زنده هر یک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند
 در اکثر اوقات و این شیا و اکثر سام زحیرا نافع باشد و اگر از سرما بود علامتش زیاده شدن
 زحیرست از رسیدن سرما بقعد و علامتش علاج بلغم است و چیزهای گرم بر بقعد نهادن و بزر
 گرم حمام یا بر خشت گرم بقعد نهادن و نگاه از نشستن زمین و سلب بین مرض حادث شود و زرد
 تخم مرغ بر روغن گل سرخ سرشته نیم گرم بر بقعد نهند و بیشتر انواع زحیرا چیزهای گرم نهادن مفید است
 و چیزهای سرد و مفرست و از درم کرده و امضا مستقیم میباشد و علامت آن نقل و ضریان در آن
 موضع است علامتش آبزی نافع درین قسم صفت آن گل خطمی و خبازی و سرخ و سرشته و آب انار و
 در آبزی خورده در آن نشیند شیا فی نافع صفت آن گل خطمی و خبازی کوفته بنجینه باب سرشته شیا
 ساخته استعمال کنند مخصوص در زرد و مارا گویند و این مرض یا از باد است و علامتش قسیرا قی
 و استفراغ و قه و بی آرامی و سکون درد به بیرون آمدن باد است و علامتش آشامیدن ماء الاحو
 و کما و سبوسن نمک در آب گرم نشستن و یا از صفراوی میباشد و علامت خروج صفرا است

و تشنگی که مانده سوزش علاج شراب تر مندی و کسپول و تخم نسان کحل است و یا از سود مزاج
 گرم امحا است و عکاشش علامت سود مزاج گرم است و عکاشش آب انار ترش و شیرین است و کسپول
 بکلاب و روغن گل سرخ بر مژده و یا از بلغم غلیظ است و عکاشش گرانی و خروج بلغم غلیظ و تقدم
 استعمال و لذات بلغم است و عکاشش تفتیه است بقی و خفته و خوردن جو ارشاد و یا از دیدن است
 و ذکر آن خواهد آمد سبب یعنی ریش و دبا و اینچنین بود که سبب روده را طوبی مثل زرد بریده باشد
 باحدث و مسرت صفرا و فضول که بران گذرد و باز در او پس هرگاه اخلاط حاده بران بسیار گذرد
 و سطح بود و از ان رطوبت بر سته کرد و وحدت اخلاط دران تاثیر کند ریش گرداند و عکاشش سهال
 یا در روده است پس اگر در درنا و بالا آن بود سبب و در و دمای بالا است که مهار و قاق و امعاء
 علیا نیز گندید و چون با بران محکم بود و با باشد بسبب نزدیکی با عضله ریشیه و آن دل دماغ و حکمت
 و اگر در ریزنا و بود در و دمای پیرین است که انعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گندید اول خون آید
 و بعد از ان بران و این سلیم تر بود و عکاشش آنکه شیر را پس تاب نمایند که با بهیت آن برود و قدری
 صمغ عربی و نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بپاشانند و پوست خشکاش نرم سوده
 یکدم یاده و در شراب حب الاس یا شراب انجیر یا شراب سیب ملق کنند و قرص طباشیر
 و قرص که با آب اشربه مذکوره بدینند و اگر تشنگی غالب باشد شیر و تخم خرفه بریان کرده با آب اشربه مذکوره
 بدینند و تخم زعفران بریان کرده و کسپول بریان ساخته بر روغن سرخ چرب کرده در و دمای نسان
 گرداند و غذا اینج باشد تخم خنکاش بریان کرده و صمغ عربی بریان نموده بدست مالیده بر روخته
 بخورد و زرد تخم مرغ نیم برشته بخورد و اگر ضعف غالب بود و کبک و یتونج با چوبه مرغ بریان کرده
 و بیا ان یعنی که منایچه دراز است آنرا حیات گویند و تولد آن در چهار و قاق میباشد و عکاشش
 در شکم و حساس حرکت آن در وقت گرسنگی است و غثیان و در صورت دندان بر چرخیدن
 و از دهن آب رفتن و در روز دهن و مالیا خشکی کردن و بدخوی و روزه و خن خشک شدن
 و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه بصیر عارض گردد و آنچه بحسب القریع یعنی که و دانه مشهور است
 تولدش در اسعاء غلاظ است و عکاشش آنچه است که گذشت و برون آمدن آن و اگر در حاتم
 صبر کنند تا اعضا گرم شود و تشنگی نمک کند بعد از ان چیزی خنک بر شکم نهند اگر بالای نانت

جمع کرد و حیات است اگر زینا و است حب القرع است علامتیش چهار روز هر روز قدری
شیر و سبزه و در نماز پیشین خود آب چرب و بعد از آن روز پنجم در صبح قدری چربی گران از
جای بجای نقل کنند چنانکه نفس ثباتی شود بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر با شیر
خوبه بکوبد و کشند و تا نماز پیشین هیچ نخورند بعد از آن خود آب بخورند اگر پیش از آنکه سفوف
را بپاشانند اندک کباب یا اندک شیرینی در دهان اندازند چنانکه آب آن بخلق فرو رود و متعاقب آن
بیکبار و در اگر کشیده بهتر است سفوف دیدن آن صفت آن سرسبز و رنده شرکی قبیل بای رنگی
مقشر از هر یک یکدرم تر مس شامی تر بد سفید مچون تراشیده و قسط حسابینیل از هر یک نیم درم کوفته
بخیته این مجموع یکبار خوراک است و آنچه شبیه کبره که در سرکه متولد شود و در اما استقیم بود و علامت
خاریدن مقصد و خروج آن با بر از است و علامتش حقنه کردن آب برگ شفتا لویا شونیز و ترس
و شخم خطل است قبیل هر دو غن رشته شفتا لوی و روغن رشته زردا کو چرب کرده و صبر سقوط
بسی که اگر گوری حل کرده آن آلوده نموده بردارد و از شخم خطل و شونیز شیبانی ساخته بر دانه و در
تولید اینها از بدنه است و طویات از چیز نامتولد بلغم و طویات اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن
بر صبح ناشتا قدری سری بخرج نمایند تا منع تولد آنها نماید بوی اسپیر جمع با سوریت و استعمال
لفظ جمع بیشتر از منفرد باشد و این مرض در بینی میباشد و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت
تولول باشد و سبب آن فضل بود که از دماغ باین موضع آید و بجزارت نفس لطیف آن تکمیل یابد
و غلیظ آن بجز گرد و گاه بود که منتن گردد و در حلقش غلیظه دماغ است و استعمال موم روغن شمشاق
آب گرم و اگر تخلیل نیابد بشکافند یا بمرهم علاج نمایند و آنچه در رحم بود در امر این هم خواهد بود
و اما آنچه در مقعد است از یادنی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون مملو و او سبب پیدا اگر در دوشه
بود تولد کبره که صلب است مشابه تولول و غلیظه که شبیه دانه انگور بود و تولد کبره که شکل قوت شامی
و هر یک بیرونی و اندرونی میباشد و دانه میباشد و غلیظه علامتش فصد بلیق است و قاعده این است
ساقین تنقیه سودا و اصلاح سپرز و خور و غذا اصلح تری از او طبیعت را از قبضه نگاه بایست
بخوری نافع از برای بوی اسیر صفت آن برگه مور و نیاله یا بخیان پوست بخی کثیر مرکبی است
پوسته را جزا از این نقل از رزق نصف مجموعه کوفته بخیته براتش گذارند و در بر بخور سازند آن را

۲۰

خشک گردانند و نای که بهین عمل کند صفت آن سورنجان ریوند چینی نرم کرده بر آن موضع ریزند همین
 عمل کنند ضمایم که در دود اسیر رانکین دهد یا بونه اکلیل الملک کل خطمی تخم کتان از هر یک سه درم
 افیون از عذران از هر یک یک درم مثل ارزق دو درم کوفته بنده تخم مرغ و پیس مرغ و روغن گل سرخ
 و مغز سیاق گاو و گاو را آن شش برشته ضمایم کنند و اگر دایم بود و حالا خون می آید و خواهند که بیاید نه هرگاه
 و بیایز طلا کنند و اگر دایم باشد شش آمدن خون نکنند که آنکه با فراطر سرد موجب ضعف گردد پس
 شش کنند بقرص که با و شراب انجیر و شراب حب الاس و بشیات کبلی صفت آن کنند و گمانا فاسی
 مانده و بهر سرشته خدائی شبیه یافنی اقا قیام صمغ عربی اجزا برابر کوفته بنجیه بگل آب سرشته شیا ضمایم
 هر یک بهر سرشته خدائی نمایند و دستکاران ما هر بطریق بریدن علاج میکنند بیکدیگر اگر بنده و باشد
 تمام را با باد ببرد و اگر بنده این علاج کامل است بیکدیگر فانی از خطر نیست و اما با دود اسیر بادی بود
 غلیظه و عسل تخمیل و در وی مثل در و تو لعل احداث کنند و گاهی بجانب کرده بر آید و گاهی بجانب
 خشک و شسته و پیاده و در و گاهی قهقش بود و گاهی تلیمین سبب سببی از اسباب اسهال که در کشد
 و سبب سبب بود اسیر تخمیل و عسل و او بهر و استماله آن بر یاج غلیظه و علا شش تنقیه و دواست
 و دواست باد و او که اسهال ریح مثل جوار شانت و اسهال آن تلیمین طبیعت و اسهال اسهال
 سبب سبب ریح است که از دود اسیر هاوش میگردد و انتفاخ عروق بود اسیر چنانکه انتفاخ عروق امعا که
 در شش سبب اسهال میگردد و علا شش علامت بود اسیر و شسته بشو و بمرو لطف و در وقت امعا و شش
 آن نیست که در آنها علامت بود اسیر نیست استقوی نافع از برای اسهال بود اسیر صفت آن تلیمین و عسل
 که با شش کل تخموم از هر یک یک و دواست کوفته بنجیه با است چکمه بخورند چون شسته اند یا از برای
 اسهال بود اسیر نافع است و خوردن خفیف بنیدی و ورق اقنوب نیز اسهال بود اسیر را نافع است
 و بهین تلیمین سبب سبب و روغن گاو و بریان کرده نوا صمغ و آن قرص بود یا ساد و شش در سبب آن است
 و خصیه و از آن صمدید و در داب میرود و نافع میباشد و علا شش است که هر روز با شش از شش
 غریبه که در امراض چشم مذکور شد بگل آب سوده سه چهار قطره در آن بپاکنند و هر روز
 با از خون و صمد را باشد و علا شش فصد با سلیق و بر روغن گل سرخ و سفید که تخم مرغ ضمایم که در آن
 ضمایم کردن بر روغن گل موسم و زنده تخم مرغ و بعد از آن ضمایم کردن بکلی و شسته و دواست و با بونه

از اسهال
 اسهال اسهال
 اسهال اسهال

و اگر جمیع شود و تجلیل نباید بکشادن آن و انتظار نفع نباید نمود بلکه پیش از نفع او را بشکافند
 تا با صفت شود و شقاق معتدل از حرارت و خشکی میباشد علاجش مری سوزنک از روغن گل سرخ
 و هندی براج و مر در سنگ مغز ساق گاو و موم سفید و کثیرا و نشاسته بکار میدارند و اگر خون سیاه
 میگردد شاق و دوم الاخوین و شب سوده بر اینچاریزند که معتدل خارش معتدل از دیدان خورد
 میباشد و مذکور شد از اخلاط صفراوی و شور میباشد و علامتش غلبه این اخلاط است و علامتش
 تنگی این اخلاط و احتیاج از مولدات آن و مسح معتدل بر روغن گل سرخ و سرکه نافع است و خروج
 یعنی بیرون آمدن آن درین مرض کودکان را بسیار حادث میشود و زوری نافع از برای
 خروج معتدل صفت آن برگ مور و مازوی سبز گل سرخ گلزار فارسی کوفته بخیه بعد از آنکه موضع
 بر روغن گل سرخ چرب نموده باشند در اینجا پاشند و با نذر روغن فرستند با آب و هم در این
 کلبه و مشتانه و صفاق و اعضا تناسل و حج کلیه یعنی در درگده یا از با دست و
 علامتش غلبه بی کراتی و بی علامت حصاة چنانچه بیاید از موضع بی وضعی متقل بود و کمی آن در
 و شکوی هضم علامتش ماء الاصول است در آن تخم خربزه و خار خشک و رو باس و پرسیاوشان
 و خل باشد و در آبرن نشاند که در وی با بونه و شربت و اکلیل الملک جو شانیده باشد
 آب نشاند و ضماد از سداب و با بونه و شربت و کما د از سوسن گل سرخ و نمک سازند و یا از صفت
 و آبش یا از موزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و رنگینی قاروره و تشنگی بران لیل باشد
 و علامتش شربیدر او اندیم و اطلیه بارده و تنقیه و استقرار ماده اگر بادی بود و اگر سرد بود و بی
 قاروره و ضعف پشت همچون پشت پیران و ضعف باه و مثل آن بود علامتش حقه کردن بر خور
 با ذمه بخ و روغن حب القدر طم و روغن شطالیدن و این روغن با روغن گرده و بر اندیزه اشتر
 گرم و بخیون ماده الحیده و مطبوع نمودن و اگر بادی بود و تنقیه آن کردن است اما لاغری کرده
 علامتش سفیدی رنگ بول و کثرت بول و در پشت و لاغری بدن و قلت شربت باه است حلوا
 نافع از برای این قسم صفت آن مغز با و ام شیرین منقرض ناز جیل مغز فندق مغز پسته سفید
 بپستور و اسازند و نان صیده روغن و کله نر و کله گو سفید یکا نافع است و اما سنگ قریه بعد از این
 خواب آورده و در جمیع اقسام در درگده آبرن نافع است عسر البول اسهال یعنی دشواری و گرفتگی بول

در این مرض

باینهم در اعراض کلبه و مشتانه و صفاق و اعضا تناسل و حج کلیه

خدا

اسباب سردی و آماس نشانه است یا با وی غلیظ در مشانه یا بسته شدن رگیم و خون یا سوز مزاج
گرم چنانچه در تبهای محرقه واقع شود یا سوز مزاج سرد و باطل شدن جنس مشانه یا حبس بول و
بازداشتن آن بسبب مانعی یا سنگ مشانه یا ضربت که به مشانه رسد تا در معده مستقیم یا در معده
یا نقلی خشک شود بطوری که یا با غلیظ و معده مستقیم یا ریش و شیر و دیگری که هرگاه بول بماند میرسد
در و میکند پس میل مشانه میکنند هر یکن یا با لافتن خصیه علامت آماس مشانه اگر گرم بود
تب محرقه و در صعب در مشانه و ترخ و انتفاخ مشانه و ندیان و تشنگی و سیاهی زبان است علامت
آنست که فصد کنند و در آبریزن متخذه از سرفشته و خبازی و جو مقشر و گل خطمی و آب جوشانیده نشاند
و ضماد متخذه از آرد جو و گل سرفشته و غنیمت اشک بر مشانه ضما و نمایند و بعد از تنقیه تنه با ضماد یا بونه و تخم کتان
و آرد باقلا کنند پس اگر تحلیل نیابد و جمع بد شود و در زیاد گردد و در نهضت کوشش با ضما و نشانه
در آب گرم چون در دساکن شود نشان تشنگی بود و جهت انفجار رگین کیو تر و آرد کسب ضما و نمایند
و دست به مشانه بماند و چون بکشاید و در بول بد بر آید شیر و تخم خیارین یا شرباب بنفشه یا شرباب انار
یا قند سفید و سدر و چون از مدینه پاک شود شرباب کاکج و شرباب خشخاش و گل ازغنی و دم الاغون
و نشانه دهند و اگر آماس سرد بود علامتش شوا ری بول و غلیظ گرافی و متخذه و ضعف و ساقط
ظاهر گردد و در احساس ورم و علامتش در آبریزن نشاند که در آن یا بونه و کبایل الملک
و حلیه و نبرکتان جوشانیده باشند و ضماد از مثل اینها سازند و علامت با قند و بی آرامی و تقصیر
چیزهای بادناک است و علامتش بقانون علاج باید کردن است که ذکر شد علامتش بسته شدن
رگیم و خون و سبوق بول نده و خون و سبوق سردی اطراف و صفر بنفشه و نعنع و عروق سرد است و علامت
در آبریزن مجمل چنانچه ذکر شد نشاند و کجین غصلی نوشند و قدری پییر مایه خردکوش و ارمیل چکان
و علامت و علاج سوز مزاج از مباحث گذشته معلوم شد و تدبیر حس بول در سوز مزاج است
در آبریزن گرم نشاندن و برقی دست بر زهار مالیدن و علامت و علاج سنگ کرده و مشانه خواهد
و اگر بزرگ بود بجزکت کردن بجانب راست و چپ که از مجری دور شود بول بکشاید و اگر خور و باشد
در مجری بند شود و در ضرب و نقطه فصد باید کرد و در آبریزن که سرفشته و غنیمت اشک و جو مقشر و در آن جوشانیده
باشد نشاند و در غنیمت گل سرخ و در غنیمت بنفشه بماند و علامت و علاج درم اسکاگشت و درم رحم خواهد آمد

درم و علامت

و قلع و رطوبت و باد که در قویج ذکر شد و در آب گرم نشاندن در همه انواع نافع است قلع و قویج
 در قطن این موضع استخوانی که بر بازو بیرون میشود و بغیر گرانی و تمدد و خروج مده و مملکت و قشور رفته
 در بول و گاه باشد که شل گوشت پارسا بیرون آید و قویج مثانه از قویج کرده آن بمثلش شود که
 قشور کرده سرخ بود و قشور شده سفید و قویج کرده با تش بود و قویج مثانه با عسل بول و بوج
 در فیز توان دهنست و عکاشش تعدیل خلط و اماله از مراریه و بوز قویه سفید و سیاه است و اگر غالی
 بفضله قوی و همال و شراب ککچ و شراب ششخاش کنند و شیان اسپین بر وزن بنفشه یا روتن گل سرخ
 حل کرده در حلیل چکانند و علاج ببالا رفتن خضبه در آبریز که در آن بزرگتان و خطمی چوشانند و
 نشانند حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و بوز قویه آن بود بسبب حرارت بزرگ و بسیار خضرا و عکاش
 حرارت مزاج و رنگینی تار و رده و قهقهه مشرب و بات و ماکولات حاره عکاشش آن شامیدن شراب بنفشه
 بچشمند که ترک کرده و شراب آکو و شراب انار و لعاب بزرگ و نانو و شال آنها قوی که در قیاس هم نافع
 صفت مغز تخم خیار ششید و باد و بزرگ مغز تخم خیار و از مغز تخم که در شیرین تخم حرقه مقشر نشاسته کثیرا
 رب یا بسوس مغز تخم حرقه اجزای مساوی کوفته بنجته بلعاب بزرگ و نانو شسته اقراص سازند
 و هر روز دو مثقال آنرا با بلی از اشربه مذکوره بنوشند و طاکا با خنک بر موضع جگر ببالند و اگر خضرا
 غالی بود و شیر خشک است یا بقرنیه یا بآب تیزش شیرین حل کرده و شال آن آفرغ نمایند و اگر
 حرقت بسبب برهنه شدن مجری از رطوبت که بر آن محاق است باشد بسببش با بسیار بیا معیت
 یا تا اول اندر است یا طعام تیز و شور و عکاشش تقدم این احوال است و عکاشش ترک آن بسیار
 و چکانیدن سفیده تخم مرغ در حلیل است و غذا پاره پاره و بزغاله و مرغ فریه و حلیم گندم و بختخ و
 زرده تخم مرغ نیمه شسته و از بکیش مجاری و مثانه و جرب آن بپاشند و عکاشش بول خروج
 و خیزش مثل سبوس از قرحه و قشور و لاغری بدن و جرب عکاشش خیزش تریست که در قرحه ذکر شد
 تقطیر البول یا بسبب جدت بول میباشد که در مجری سوزش کند پس و غش بول بود و اجتماع
 و تشنه نیز عکاشش سوزش و زردی بول و علامت غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم عکاشش شراب
 است بشیر و ششخاش و شیر و تخم حرقه مقشر و شیر و تخم خیارین و غرض از تخم خیارین آنست که بدقت
 و ادراجه با مسکه بول را بار و دادن مناسب است و یا بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکه آن

۵۸

در پیرایه و صفائی بول از کدورت و رسوب رنگی که سرخی و زردی زند مندرنگ کرده بود گاه
بود که در خصیه که در جانب چپ آن کرده بود در پیدا شود و زمانی که ازان جانب بود دوروی و مختل
حادث شش و دوگاه باشد که درد سنگ کرده بدرد قوچ مشابه بود و فرق آن بود که در قوچ منبسط گرد
و آبوی بالا و زیر راست و چپ میل کند و در گره برکی لازم بود و بجانب پشت اندکی مائل باشد
معه اعصاب قوچ برخلاف سخت باید و صاحب حصا شدت و علامت سنگ مثانه در دزد مارست نواحی
آن و گرانی و خاریدن قضیب و انتشار و استرخایی سببی ظاهر و رسوب رنگ خاکستری با سفید و پیوسته
بر سطح بان مائل بود که دست بر قضیب مالده هرگاه بول کند و حال خواهد که دیگر بار بول کند و باید دانست
که سنگ مثانه نیز که در وقت یبایش سنگ کرده خورد و غیر درشت و سنگ مثانه در وقت که گرفت
که در بگزار بول افتد بول را باز دارد و زمان را تولد سنگ خاصه در مثانه اندک بود و سنگ مثانه نو
یشتر عارض شود و سنگ کلیه بول و سنگ مثانه لاغر ان را بیشتر بود و سنگ کرده فرجهان را و عملش
آنست که بدن را از ماده آن پاک گرداند بقی و دهان و او در بعض اوقات تا ماهه آن جمع نمیشود
و از رطوبات و غلبه اختلاص نمایند و تجوید مضمر و لطیف تدبیر و در وقت همیان در داگر خون غالب بود
فصل گفته و اگر هیچ شک بود حقه نایب و در آئین که وزان بابونه و خشک و شبست
و ضعیفی که در غلبه یبوشانیده نشانند و اگر حرارت غالب بود و بزین از نهفته و سپید و شان و
خشکی سازند و در آئین او و یک گرم مده دهند چون تخم کرفس و توده بادیان و انیسون و صغیر و شنوبر
و ادویه مدبار و مثل تخم خیارین و خشک تخم خربزه و عناب الثقلب کلنج و ادویه مدله معتدله چون
پرسپیا و شان و غیره بحسب حرارت مزاج و اعتدال مزاج غلیل چون از آئین بیرون
روغن مشبه با روغن بنفشه و مجاری و مواضع بالنده گویند که از بلندی نیز آید پس اگر حصا نیز
نموده و اگر در مجاری بالنده یا بواسطه نماید و بمجمله بروضی که زیر آن باشند نشسته تا با انحالت و فزونی جاذبه
یا آنها را زیاده در دفعین با ورم شیرین دهند و اگر در مجاری قضیب گیرد و آب گرم ننهند و لغا بها و روغنها
در وجع کنند و دست بدان مالند تا بیرون آید مثل محلول بود و باشد که سنگ مثانه بریزاند و بیرون آرند
و روغن عصاره چکانند و خاکستر عرب دادند عجب اثری دارد و دیگر عرقهایی که بران سفیدی غالب بود
در روزهای آهستین نموده سر آنرا محکم کنند و بر روی خشت و زبور تاخته که در آن نان خفته باشد ننهند

و شش ساعت بگذرانند پس بیرون آورند شترتی یکد انگه خون تیس با آب گریس یا آب ترسید
 و اذن فعلی عجیب و آرد و این را تیس بداند گویند خاصه تیس چهار سال که در اول رنگ بر آوردن انگور
 پنج کنند و خون اول آخر را بریزند و میانه را بگیرند و نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند و از گرد و غبار
 محفوظ دارند و کیهن حال آنرا بدینند و حب القلم را در تقطیت حصان تاثیر می عجب است همچنین
 نمک و ترسب و اگر شک باشد زخمیه نشود و در شکافتن و بیرون آوردن خطرست و در بین صحنه
 کمتر بود و اسکنان کرده رانیده و نشینده که بشکافتن بیرون آورده باشند او را هم خصصه
 یا از خون و صفرا بود و عکاش سرجی رنگ حرارت و در قوی باشد و عکاش فیه با لقی و فیه با فیه و شترتی
 صفرا و ترک گوشت است طلا نافع و درین قسم صفات آن آرد و غلبه شیر کاستی تازه و فیه کاستی
 و کله و فیه و غن کل شتر طلا سازند طلای دیگر است عمل بعد از طلا و قبل صفات آن آرد و با طلا آرد و بعد از آن
 شتر طلا سازند طلای قبل در آن صفات آن آرد و با طلا کل خطی تخم گمان با بونه کلید الملک کوفته یا شتر طلا
 بر و غن کل شتر بزرده تخم شتر طلا سازند و یا از بونه بود شتر سینه می و در داند که شتر طلا ساقی با شتر
 و شتر طلای کلید الملک با بونه و حله نیز گمان است و یا از سودا بود و عکاش صلا است و کوفته است و حله
 سودا و اگر آن غلبه خون بود و صفرا کم کنند و بطبع فیه و فیه و با بونه و کلید الملک
 و نیز گمان و حله و مقل از رقی و مغز ساق کا و کنند فیه و فیه سیرگاه که غشاء و غن فیه و فیه
 اند و فیه شکم ازان و دمجری که در اریتین است یکی کشاده شود و سبب بطرفی مرست یا کل بار گران
 یا رفع صدمه یا از جای جستن یا با غلیظ یا ضربه و ازین کشادگی اگر شتر یا حیا یا روده بآن
 فرو و آید و بکسیر انشین برسد اگر اسهال فرو داده اند از قبله الاسهال گویند و اگر سبب فرو داده اند از قبله
 گویند و اگر آب فرو داده اند از قبله الاسهال گویند و قبله را و قریز گویند و آب با باشد که در لوبه است و غلیظ فرو داده
 و در بخا غلیظ تر شود آنرا فیه گویند و علاج این قسم علاج ورم صلب باشد و اگر کشادگی بپایند
 که یکسیر انشین تواند رسید پس در گوشه آن بالند آنرا فیه انشین گویند و اگر غشاء و غن و فیه
 در برابر ناف یا زیره یا بالای شتر و چیری ازان بیرون آید آنرا فیه حراق البطن گویند و فیه حراق
 زنان را نیز عارض میشود و علاج در میان درست شدن فیه و فیه و فیه و فیه و فیه و فیه و فیه
 غرض محافظت بود تا زیاده نشود از حرکات قوی و رفع اسهال است خاصه بر طلا و از طلا

در این کتاب

در این کتاب

برخ و دفع این افکار است و تقورات و یا از ضعف دل و دماغ و معده و جگر و کرده است لیل
 و علامات ضعف آن اعضا و تقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از استرخا اکت و ضعف
 بدن است و علامت و علامتش ذکر شد و آنچه از ترک مجامعت است و عضو ضعیف پیدا میشود
 علامتش پیوسته مالیدن و در سیر و آب گرم نهادن است و یا از قلت نفع و اسهال بان میباشد
 و علامتش تناول شیرهای شفیق مثل باقلا و انجیر و نخود آب و یا از سردی اعصاب قضیب است
 علامتش بسیاری رقت منی است و سهولت خروج آن بی انتشار و ضعف جنس و حرکت و حضور
 و لاغری وی یعنی اکت و علامتش اگر مزمن باشد معالجه فلج کند و تقویت دل و شادی و بویا
 خوش را و تقویت باه مطلقا اثری تمام است انغذیه باهمیه قلیه پیاز منقح کله بره قلیه کجشک شیر
 و گوشت بزغال مرغ و هر سیب شیر برنج و سیب نیم برشت و ماهی بریان فواکه مخدرین خیار و
 شفتا کوک و فواکه میر و دین انکو خرماسغز پیسته منقح گردگان انجیر ادویه باهمیه پیچیده و قضیب
 پیشرایه شتر قضیب کا و شکاک کرده بسویان سوده شقاقل خوبان بهمنین و دیرین زربا و
 سورنجان دارچینی بسببه حبه خضر انجیر کتان و از ترشیهما اجتناب نماید بحسب انزال
 از خدمت می باشد علامتش احساس حرارت و سوزش بوقت انزال است و زیادتی آن چیزی را
 گرم علامتش احتمال انغذیه و اثر به بارده است و یا از ضعف قوت ماسکه است بسبب برودت
 و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و بخت منی و زیادتی بخوردن چیزهای سرد و تر است
 و علامتش انتقال بدن از رطوبت باسهاال و قی و مالیدن روغن قسط بر عانه و خصیه است
 و یا از ضعف اعضا و تقویت است و معده و کرده و این با نقصان باه و قلت رغبت میباشد
 و علامتش تقویت آن اعضا است و یا از ضعف و عیبه منی و سخت مجاری آن میباشد و فی الحکله
 به چیزهای قابض کمتر شود باب یازدهم در امراض شدی و اورام شدی در پستان
 ورم حاد نشانی شود و چنانچه در سایر اعضا چنانچه درین صحبت ذکر می شود و اما ورمی که از بختین
 لیس و بختین شیر در آن حاد و شایع میشود و در حدیث علامتش انتقال و صلابت و درد و خجسته
 علامت شیر آن است که خرقه تنه را گرفته بیک که حدیث آنرا آب شکسته باشند سرشته ضما و نمایند
 ضما روی ناف و چار و با قلا آب کشنی تازه برگ خرقه تازه ضما و نمایند و بعد از آن که چار است

حسب انزال

باب دهم در امراض شدی و اورام شدی

قلل البین

باب دوازدهم در امراض رحم و اولاد

مشکل طمی و با بونه و کلایل الملک باب گرم سرشته ضما نمایند و اگر بسبب ضربه و سقوطه در می دران
پیدا شود و مویزد و ماکش را کوفته باب بزرگ مورد و آب برگ سر و سرشته ملا نمایند قلت البین
نقصان شیر یا از کمی خون شود بسبب بیماری خون کم کردن یا خروج آن بوجهی از بدن یا منوراج
در بدن یا اندک خوردن یا استعمال چیزهای گرم که از آنها خون کمتر متولد شود و علامتش تقدیم
این اسباب است و علامتش منع آن و استعمال اغذیه و اشربه محموده که خون آنها بسیار تولد کند
و یا از کمی خون میباشد بعلیه یکی از اخلاط کثله و علامت صفرا زردی شیر و وقت وحدت و علامت
بلغم شدت بیاض و ماهیت و سیل کجوضت در بوی و طعم و علامت سودا غلظت و قلت شیرت
و علامتش تنفیه بدن از خلط غالب و تغذیه بقند است باب دوازدهم در امراض اعضاء
او ارم رحم حدوشت آن یا از ضربه باشد یا احتباس طمش یا سقوط اجنیه یا عسر ولادت
یا کثرت جماع علامت درم گرم و تب بود و در دوسر در میان ناف و عانه و آن موضع را
تنفیه کنید و در برابر آن از پیشب فکین گویند و عسر دل و بزاز و تواتر شهن نفس و علامتش
فصد یا سلیق یا صافن است و اگر قوت قوی باشد اول فصد یا سلیق کنند پس صافن ضمای
ناف صفت آن آرد جو با قلاکل بنفشه گل خطمی سوده باب کشینه تازه و آب کاسنی تازه و
آب خرقه تر سرشته ضما نمایند حقه رحم بلعها با و در غنهای سر و کنند و آب گرم و برگ خبثه
و اشال آن و بعد از آن در آیزن که دران با بونه و کلایل الملک و خطمی جوشانیده باشند
نشانند و اگر کلایل نیابد و جمع شود بنصوبات مثل بزرگتکان و جبارزی و حله ضما کنند و چون
شفی شود و بنات حقه نمایند و شراب انار شیرین و شیر تخم جبارین دهند و هر دم سبیلج
بروغن گل سرخ رقیق کرده در قبل حقه نمایند و بعد از تنقیه اگر مندرل کشود گل رمنی و دم الاغ
و اندکی کند و در روغن گل سرخ حل کرده حقه نمایند علامت درم بطنی انتقال موضع و ثقل و عدم
در مقعد و تهج اطراف است و علامتش قی کردن و سهل بلغم دادن است ضما و مستعمل در ابتدا کشینه
و جبارزی و اندکی با بونه ضما کنند ضما دی که درم از ابتدا گذشته بود بزرگتکان حله آب خبثه زرد
و کلایل الملک با بونه شبت ضما نمایند علامت درم صلب و داوی علامت موضع و گرانی
و کسالت و لاغری و ضعف ساقین است و گاه باشد که شکم مثل سستیه شود علامتش تنقیه از اخلاط

در اخلاط

کشت سیلان طشت

در اخلاط سوداویه اشتداد و در غن خضار و در غن بنیت و در غن با بونه خفته کردن و مالیدن مرهم بر سر و در غن
از غل خارج کاه کردن و در طول از غن خضار و در غن بنیت و در غن با بونه خفته کردن و مالیدن مرهم بر سر و در غن
کشت سیلان طشت یا استکرای بدن از خون دفع کردن طبیعت آنرا بطریق طشت است و طشت قوی است
با وجود سیلان دم است و عدم ضعف و تغیر بدن و رنگ و تا ضعف و تغیر رنگ پیدا نشود و پس آن را جازن بنا
و چون با فراط انجامد و صلیق باید کرد تا ماده از آن جانب برگردد و آن خون بحسب قوت و متلا باید گرفت
چنانچه بی صنایع معلوم میگردد و با طبیعت ماسرین باشد و در مثلین محل بقصد جرات نمایند و بجهت بالنا
ریت پستان نهند و قرص که با شراب حسابا لاس نهند و شیاف کلی که صفت آن در بوسه گذشت چنان نمایند
و یا از حدت وقت خون میباشد و علامتش زردی رنگ و ضعف بدن و وقت و سوزش است و در آنجا سیلان میکنند
و سرعت خروج زردی آن را علامتش تفرغ است و مبلوغ لیلیه زرد و شامه و قرص سندی و شیر خشک و آنست
قرص که با یاز رشک و رب شیرین و شراب یاس و اگر صلیح دود انگ بر اینج سفید کوفته با قند پنبه
بود و اگر با عصاره لسان گل و شیرین تخم خرفه پنبه بهتر است و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته با گنضم
کنند صواب بود و از غلبه بلغم بر خون و از خارش و قوت ماسکه افواه عروق را غلبه سودا و نیز که موجب تشنج
آن گردد و میباشد و علامت معلوم نمایند و اگر قدری پنبه در روز و شب تر دارد و در سایه خشک گرداند
زنگ خلط غالب معلوم گردد و علامتش اینست از تنقیه بر جابسات مذکوره مداومت نمایند و یا از بوسه
میباشد و علامت و علامتش مذکور شد و یا از قرصه رحم که بسبب سرولات یا جذب شیمه و جنین مرده یا احصا
خلط حاد مراری یا کثاری و دم میباشد و علامت آنجا زردی کور شد و آنچه حساب باقی بود و فرزند از کدر
و دم الاخوین و از زردت و مری و شیبانی و پوست آنرا ساخته احتمال نمایند و اگر دور بود که فرزند
با نرسیده بهین ادویه را در آب لسان گل مخلوط و قبل خفته نمایند و اقراص که با شراب حسابا لاس
با شراب انجبار دهند و اطلیه قلابه بر قطن و عمانه و تنبیه در همه انواع لازم دارند احتیاس چنین
یا از کمی خون میباشد و علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و تقادم اسباب کله خون است مثل امراض
و استقرار و ثقل و ریاضت و علامتش عدم سکون غذا ای موافق و خواب و راحت است و یا از
غذایست خون میباشد بسبب ری از اخلاط بلغم یا سودا یا خون علامت سردی یا بلغم یا سودا ابران و لا
میکنند و علامتش بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط ادویه مفتوحه ملطفه مرده بکار میزنند مثل کرس و لیلیون

و از زایانه و فوئج و شونیز و دار چینی و سلیخه و جوز بو کوفته بعسل سه وزن ادویه سرشته بچون بازند
شرابی و دودرم شایانی که حیض را بکشد صفت آن ابله سداب از هر یک یک یک جز و مویر و جز و
جمله را کوفته بزیره گا و سرشته شیا فها سازند و چند بار بردارند حیض بسته را بکشد شبیات دیگر
که همین عمل کند صفت آن اشنان فارسی عاقر قرقاوت الصبیخ سداب فرقیون انجری مسک
کوفته بقند سفید سرشته شبیات سازند و بردارند و یا از خشکی می باشد غلک تش خشکی دماغ و لاغری
بدن ست عکاش برادوست بر اشربه و اغذیه و حمامهای لطوبت افزاست و روغن نفثه و کدو
و پیله بامالیدن و خبازی و طی و برگ خرفه حمل نمودن احتناق رحم این مرض شبیه صرع
و نبوت و دور آید و فرق آن ماسکه که صاحب آن مرض چون بهوش آید از آنچه بر و دار و شاه
حدیث کند مگر آنکه بسبب قوی بود و زید و کف بر و سن چنان بیاید که صرع آید بسبب آن چنان
طحت بود هر گاه بطول انجامد یک شرت منی و احتمال آن بکفیت سعی عکاش برادوست
علاج عشی بود غیر بوی خوش به بینی داشتن چه بوناخوش به بینی داشتن بر رحم مناسب بود
و روغنهای گرم که در آن مشک و عنبر حل کرده باشند در رحم مالند و حقنه کنند و اما بعد از فوت
اگر احتباس طحت بود و معالجه دارد از آن اشتغال نمایند و فصد صافن کنند و اگر از کثرت منی بود
بجوب و ایا ربات تنقیه نمایند و در ترویج اگر و معرض بیشتر باشد تاخیر نکنند عسل و لادن
یعنی دشواری وضع حمل استقامت شیمه در آئین حلیه و نیز کرتان و خبازی نشانند تا نات و غویا
چرب دهند و روغن کجد بالحاب تخم گتان آمیخته قبل از آن چرب نمایند تا بان حقنه کنند و چهار
شقال پوست خیا شنبه را نیکو کوفته در نیم فن و چهار سیر آب بخشانند تا بهشت سیر برسد بسیار آید
و به تندی سفید شیرین کرده بدهند و عطسه آوردن و دهن و بینی گرفتن بچشمه را بسیار و در
در ذادن چهار روز بکشد غالب بچمروه باشد تدبیر بیرون آوردن باید کرد ضا و یک در و نیم
سفید است تخم خطل برگ سداب بر آب کوفته بزیره گا و سرشته بزراف و زرافها نمایند و گاه با
که بدست کاری قطع چنین صتیج افتد و بیاید دانست که هر گاه قبل از ولادت در دوزخ و قطن
پدید آید وضع سهولت خواهد بود و اگر به صلب پشت و ظاهر بود پس و تسهل آن اجتهاد آید و در
تاخیر باب سیر و هم در او حلال طر و مفاصل و حلال طر و مفاصل در او شست یا از

卷之四

三

ایک اور خط میں لکھا ہے

سر و بلغم خام بود و علامات معلوم کنند و علامتش نمایند با سهال معجون سورنجان و حب
 سورنجان نمایند و روغن قسطا مالند و اشربه و اغذیه موافقه دهند و یا از قنب و کشت محبت
 علامت در بزرگ محبت است و استعمال حمام غیر محلول روغن با بونه و روغن بنفشه منورنج نموده یا و یا از ضعف کرده است
 بعلل ج آن استعمال باید نمود و یا از امثال و رگ بزرگ است که بر صلب است میباشد علامتش
 ضربان و حرارت است با علامات غلبه خون علامتش فصد با سلیق و تسکین حرارت است اما ظاهر
 یعنی تمیگاه در آن بدر و پشت نزدیک بود و اکثر بلغمی و یکی بود و احتمال اشیای فاسد است
 در آن موثر است اوجاع مفصل بطریق عموم اوجاع در مفصل در و درم بود که در
 بندگای همای اعضا پیدا آید اگر در مفصل قدیم بود مثل کعب و اصل بنقرس گویند و بیشتر
 در اهام میباشد اگر از مفصل و رگ بود و تپا و زنکند از موضع آن و خج و رگ خوانند
 اگر تپا و زنکند و اکثر از جانب وحشی بود و امتداد و یا بد تا برانو یا تا کعب بحسب کثرت و قلت
 ماده و مدت عرق النساء نامند و از خواص این اورام است که خسته نشود مثل اورام دیگر و سبب
 این امراض ضعف مفصل و انصباب مواد است و این مواد خون میباشد یا صفرا یا بلغم یا سودا
 و یا مرکب از اینها میباشد و نقرس از بلغم و سودا بی اشتراک صفرا که بدرقه آن بود و در دست و پا
 سبب کوهکان و خنصیان و زنانی که خنص ایشان منقطع شده باشد حادث نمیشود زیرا که
 مره صفرا در ایشان کم باشد و جماع قوی تر است با این مرض است خاصه بر امثال نقرس
 و وجع الورك عرق النساء اما نقرس یا دموی است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و علامت موی
 شعله ارتفاع است و سرخی و شدت درد و ضربان و دیگر علامات غلبه خون علامتش فصد است
 و اسهال بلغمی و بلغمی زرد و مقوی سورنجان و در ابتدا ضا و کردن باین ضا و فو فل صندل
 منبطل سفید گل سرخ کشنیر تازه خرفه ترکاشنی تازه محلب و اگر در غلبه داشته باشد مثل
 بنفشه و پونه تنفشه اش و افیون یعنی مخدر است و طلا و نخل نمایند و بعد از ابتدا آرد و چکن
 کل طعم خناری و در غلط اکلیل المکاره با بونه ضا نمایند و در جمیع ضا و اوجاع مفصل م
 و سرد و اشربه و سهال سورنجان و نخل باید کرد که تریاق مفصل است علامت صفراوی
 ارتفاع قلیل و زردی رنگ شدت درد و حرارت است و دیگر علامات اسهال علامتش اگر در

عرق النساء و جوی قنب سورنجان و حب سورنجان

جوانی

فی الجاه و موی باشد فصد کنند و بر طبق بخامیه زرد و قشقرق سوربخان تنقیه نمایند و غذا و شراب هر روز
بدستور که در امراض صفراوی دانسته شد عمل کنند ضما و نافع درین قسم آرد و جو شیراشه که گوشت تازه
کاسنی تر خرفه تر مخلب ضما و کنند و درین قسم احتیاج بحمل نیست علامت بلغم سفیدی زنگ
و در که و عدم حرارت و تقدم تدبیرات مولد بلغم علایش فی سبب آب ترب و غسل و سهال معجون
سوربخان و سهل می دهند که ماده را نیک نفع داده باشد ثبوت الاصول و کنگبین و قبل از تنقیه
بجمل با بونده ضما و ثواب که در کمال است بی حدت اما بعد از تنقیه بزرگتان و حله و شربت و کلیل الملک
بار و غن قسط ضما و نمایند علامت سوداوی قلت تدور و در و کثرت در شتی و صلابت و رم
و کمودت و باقی علامات سودا است علایش تنفراخ سودا است بحسب مزاج هر کسی بعد و
اسهال اضمه بعد از نفع ماده و استعمال او به حمله و روغن های گرم و تر و طول است علامت
ترکیب و اختلافات انتفاعات میباشد چنانچه گاهی از اشیا و حاره و گاهی از اشیا و بارده
انتفاع یابد و ترکیب مرکب از علاج مفردات بحسب ترکیب ماده باید که و جمع الورك چون در
سفصل عمیق است پس علامات و رم بران بران نیک ظاهر نمیکند و در بعض اوقات علاج آن
مخالفت اوجاع مفاصل باشد و این است که رادع در ابتدا میسر سازند زیرا که ماده عمیق بود و رادع
بجوب حبس و عسر تکمیل میشود و مفصل را بر خلع میباید کرد و اند بلکه مرخیات مثل خطمی و ضما و
در ابتدا و موافق بود و گاه آنکه ماده بسیار رقیق بود و اگر خواهند که استفراغ کنند و موی فصد بایست
کنند از جانب درد و اگر بلغمی بود و لقی و قتها و شیا و دیگر سنگی تدبیر نمایند و روغن قسط بایست
و ضما و مای قوی تحلیل مثل چند بیدستر و عاقر قرحا و خردل و سوربخان ضما و نمایند بعد از آن
ضما و مای که پیشتر مذکور شد بکنند و گاه باشد که بدایع کردن آن موضوع احتیاج افتد بقا نوسه که
در کتب علمانی یاد نگورست بر بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود و ضعف تر باشد اما
عرق النساء گاه باشد که پای را لاغری میکند و عرج حادث میشود و از اوجاع مفاصل عرق
و نفوس و معرض نکس و بازگشت زیاد است و اضافت عرق النساء و عرق الورك مثل اضافت عرق
پود و علایش مثل علاج آن الا در آنچه استثنای کرده شد اگر در قسم موی عرق النساء و نفوس اگر
فصد بایست کافی نباشد فصد عرق النساء نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النساء در جای

سوداوی

عرق الورك

عرق النساء

نور فانی

ناز و واقع میشود و در تنبیه را تخصیص بخانت جانی کثرت است باب چهاردهم در جمیات و روزهای بحرانی
جسمی یعنی شپ حرارتی غیریت که در آن متعلک دود و تب و سوزن و روح و شریانی که جمیع بدن پر کنند و شوق و شغلی که
با فعال سرزند و تناسبات است حمی یوم حمی قوی قوی قوی یوم است که اول روح گرم کرد پس گرمی آن
رسد پس سایر اعضا و جلاط حمی قوی است که اول حرارت غریبه با اعضا اختصاصیت داشته باشد و تاثیر کند بر روح و جلاط
و باقی اعضا سرایت کند و جمیع غلیظی است که اول اخلاط گرم گرداند پس از روح و اعضا
و این جمیع سبب بود و پامر کپ و بسا کثرت بحسب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و نقص اخلاط یا خارج
عروق است و یا داخل عروق و باید دانست که گرمی اخلاط و جمیات خلطیه عفونت نمیباشد
الا خون که گرمی آن بنفیان نیز عفونت میدهد و بعضی حمی دومی را منحصر بنفیان دانسته اند
حمی یوم حدود این تب یا از اسباب باویه بدنیه است یعنی دارد بر بدن یا نفسانیه یعنی
وارد بر نفس مثل غم و هم و فرج و قرق مغرور و تجویبی و خواب و تعب اسهال و در و در سنگی و تشنگی
و تشنه و فساد و فتنه طعام در معده و بعضی اورام بطاهر بدن و وقوف در افتاب و اغتسال با آب
و پیچیدگی گرم خوردن و ترک حمام کسی را که در حمام معتاد نبوده باشد و از زکام و نزل که گرم غشاش
عدم تغییر فاشش و رنجه و قاروره است و بیشتر بناقص و تشعیر به ابتدائ کند و حرارت آن مثل
حرارتی باشد که از حمام حادث میشود و بعد قی اندک مفارقت کند و اکثر زنان بقای آن از قبول
اکثر سه روز و بعضی شش روز گفته اند و این قولی بعید است و علاج هر یک علی التفصیل است و در باب
مطلوبه مسطور است و علی الاجمال مقابله سبب بود چنانکه تفریح در عجمه و مشاغل و ترمیم و تسلی و تفریح
و استخفاف و استهانت مفرج و در فرجه و تغذیه در جو عجمه و استغناء غلظی و اسهال و در تشنه و امتلا سینه
و تفتیح مسات آب گرم در اختصاص این است که از اغتسال با آب سرد و حادث می شود و در
همه اضا و حمی یوم الا تشنه غذا با نگینند و اغذیه لطیف صالح الکیه و منهند تخصیص دینی و شش
و همی و جوعی و آنسانی که در ابدان ایشان مزاج بسیار بود چه توسع در غذا ابران جماعت معلوم بود
حمی دق از اسباب سابقه میباشد مثل تجمای مخرقه هرگاه مدتی بکشد و حرارت آن در رطوبه
دل و رطوبت اعضا و صلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم در سینه حادث شود و بسبب مجاورت تاثیر
کند و از اسباب باویه میباشد مثل هم و غم و غضب و تعب و جرع و سهرا صعب و رسن جوانی و هوای گرم

که نماید از من خود یا با ناچار در آخر عمر عارض میگردد و یا استیلا و حارث است که تحلیل و تدریت و طوایف کرده باشد
و بسیار است غریزی و این بسبب دی و خشتی عارض شده باشد با زواجر افتراعات با افراط در تدریس جمیات
عزیمت بر بول خشکی را غریزی مثل حال شایخ بی اشتعال و التهاب نگاه بود که در لمس دی محسوس گردد و همین صفت
و تفایات بود اما در وقت اشتداد ضعف که متواتر گردد و قاروره قریق مائی بود و عکاشش طبعیت خفین باشد
نمی و مو از جمعی طبقه گویند از غلیان خون بی عفتت میباشد و این هم را سوز خوش فرغ اندک است
سرخ روی و چشم و استقلال و تند در رگها و گراکی و کسالت و غم نبض و سرخی قاروره و غلظت و بی قشعر
و ناقص استبداد کردن است و دوان مارا لشعیر که با عین ترمیندی بختی باشد و یار بیاس و از
اشرب شراب غناب و شراب آکو و شراب زرشک و شراب ترمیندی و شراب غوره و شراب
انار ترش و شراب انارین و یا از عفتت خون است و علامتش سوز خوش است
یا زیادتی قلق و اضطراب و تنگی نفس و غلظت نبض و بعضی درین قسم را مبطبه خوانند و جمعی و عوفیه
سه صفت بود متزاید یعنی آنچه روز بروز نقص پذیرد و زیاده از آنچه تحلیل رود و متساوی یعنی
متعفن مساوی متخلل بود و متناقضه یعنی متعفن کمتر از متخلل بود و علامتش علاج سوز خوش
است اما دمای خارج عروق حیائی بود که حادث گردد در او ارم اعضا باطنی مثل دماغ و اکات
نفس و معده و کلبه و معالجات آنها مذکور شد جمعی صفراوی اگر صفرا خالص در خارج
عروق متعفن شده باشد غناب خالص نامند علامتش است که کباب و زرد بود و کیر و زرد بود
یا ناقص شدید و قشعر سیه یعنی در ریزه چنان نماید که سوزن در وی میزند و قلب زیان ناقص
و زرد گرم شدن و تشنگی و خشکی و تنگی دمان و اضطراب قلق و بی مری و باقی علامات صفراوی
علامتش است که تا روز سوم شیره تخم که در دهند با آب نبات قطونا و شراب نیلوفر و چهارم بیوض شیره تخم که در شیره تخم که در
و شیره تخم خیارین روز پنجم که در نوبت است مسکن باید داد یعنی بجای شیره تخم خیارین شیره تخم که در شیره تخم که در
و شیره تخم هندوانه دهند و اگر بیوض شراب نیلوفر بکوبیدند که در دهند مناسب است او روز ششم که در نوبت است
نیست فی الجمله که یک مناسب است و بیوض تخم که در دهند و آنه شیره تخم که در شیره تخم که در
و درین روز مهمل نباید داد که خطر است و روز هفتم که در نوبت است و اول بخار است بجای تخم کاسنی
و تخم خیارین شیره تخم که در و شیره تخم هندوانه باید داد و درین روز هیچ وجه تحریک خوب نیست و در روز

ملوی

جمعی صفراوی غلبه خالص

مسهل از فلوس خیار شیر و ترنجبین و شیر خشک و خمیره بنفشه با گل قند شکری یا عرق کاسنی
و عرق نیلوفر و آبلیمو و شیرینده می دهند و روز نهم شیر و تخم کاسنی و شیر و تخم کدو و لعاب بزر قطلونا و
شربت نیلوفر و عرق بید مشک و بنفشه و ترنجبین بدینند که بعد از مسهل در دوا کن بچین و صفت
حد و شدت صبح است و روز دهم باز مسهل روز هشتم دهند و روز یازدهم که روز انداز و روز نوبت
با اعتبار روز انداز که فی الجمله حرکتی در دوا دانه برای استعدا در رفع شدن در روز چهارم ضرورت
شیره تخم خیارین دهند و با اعتبار آنکه تسکین ضرورت شیره تخم کدو باید داد و با اعتبار آنکه تسکین
تسکین حرارت مسهل از لاج بقیه مسهل که اگر چیزی باقی مانده باشد باز لایق دفع شود
با شراب انار شیرین یا شراب نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بید مشک و اگر بقیه از تب باقی باشد
روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم دهند و روز نهم اگر چه روز نوبت است و در روز نوبت
بقانون مقرر می تسکین ضرورت تسکین بقیه شده است از حرکت ضروری تصور نیست و از برای
استعدا و روز چهاردهم که روز بجران حقیقی این تب است فی الجمله حرکت ضرورت شیره تخم کاسنی
و شیره تخم خیارین با لعاب و شربت مذکوره دهند و روز چهاردهم که روز بجران است استعمال محرک
بیج وجه جائز نیست شیره تخم هندوانه با لعاب بزر قطلونا و شراب نیلوفر و عرق بید مشک دهند
و روز پانزدهم با اعتبار آنکه روز نوبت است مسکن باید داد و شیره تخم کدو دهند و با اعتبار آنکه روز
لعاب بجران است و اعانت بر رفع بقیه آنچه بطبیعت آنرا بجزکت در آورده و قادر بر دفع نشده باشد
محرکی یا بدین شیره تخم خیارین داخل باشد با لعاب بزر قطلونا و سکنجبین شکری و اگر تا پانزدهم
حمی زایل نشده باشد در شانزدهم نیز مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حیات مرکبه دار و علاج
حیات مرکبه مفراویه علاج یا دیگر که در میان غلبه خالص اگر آب بسیار غوره باشد فی ثبوت
و اگر در روز دهم نوبت خودی آید حبس نباید کرد و اگر در ابتدا اعتباس ثقل و متلا شود و بعد از
گل قند می توان داد و دفعه آتش جو باشد و شور بای می کش باب نمیندی و سفالنج و کدو و زردی
انار دهند و آنه و امر و دلیله و شیرین خوب است و در روز نوبت غذا اندهند بگر آنکه نوبت و اگر چه
روز باشد وجه بقولان کرد و در روز نوبت مسهل جائز نیست و اگر تب بمر این تب خفایا نشود از
نوبت تجاوز نکند و اگر آن است که در نوبت چهارم مفارقت کند اما غلبه غیر خالص با یا باشد

که اگر شش ماه بکشد و علامت غیب غیر خالص زیادتی قوت باشد بر دوازده ساعت و یا بیشتر که
بست و چهار ساعت کشاید که بی ساعت بحسب اقتضای بلغم با صفا و علاج آنست که از علاج صفا و
و بلغمی ترکیب کنند اما اگر صفا در داخل عروق بود پس باید رگهای عروق مست یا در بعضی رگها که
دل با فمعه باشد و یا در عروق حوالی که پس ازین هر شش ماهی محرقه صفا وید است و اگر در بعضی
رگها بود و سواى آنچه مذکور شد غلبه لازم تولد کند و درین هر دو شش ماه غلبه بیاید یعنی یکروز که
و یکروز بیشتر و اعراض آن یعنی در شش زبان و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنگی و سوزش
دل و محرقه زیاد بود و علاج هر دو علاج غلبه خالص بود و الا آنکه در محرقه اهتمام به تبرید بیشتر
و قهص کافوری و حبوب کافوری باید داد و طلاهای سرد بر دل و جگر مالند و شانههای بید و خیار در کف
و منجه و اندام بر اطراف و حوالی مریض نهادن و مبرداست بر ناف و پنج سرد کرده و شانههای بید و خیار
لازم فصد اکمل فائده وید و گاه باشد که التهاب را زیاد کند و محرقه بلغمی بیاید باشد که ماده آن بلغم
ثور بود و ترکیب از بلغم قه و مبره صفا و علاج آن علاج حیاتی است که از صفا و بلغم مست جمعی بلغمی
اگر ماده آن خارج عروق بود که هر روز بکیر داین را مواظبت نمایند و علامت آنست که درین بناقص است
و سرد و ویر گرم شدن و خون گرم نشود قوی نباشد و قلت تشنگی و صفر نهضت یعنی برآوردن بلغم
و تبخیر و زردی روی و بعضی تنهای بلغمی را در ابتدا سرد بود و بعضی را قشر بریده و بعضی را نافه
و چند نوبت که گذشت ازین سه حال چیزی نبود و اما نویسنده تا سیرده ساعت تواند بود و بعد از آن
گذشته پاک نگردد علامت سنجین علی یا سنجین کفند افتابی شیم کرده کفند نصف با شل سنجین
بحسب حاج مریض و تصرف طبیعت و سنجین بزوری باین نسخه صفت آن را زایش پنج و دم پوشت
نخ باویان هفت درم تخم خارده درم تخم کشت پنجم درم سرکه سیر قند سفید ده سیر بهر سیر
مرتب نمایند و در اول هر نوبتی تخم ترب و شربت با سنجین قی نمایند و در قوت معده اهتمام
و بعد از آنکه ماده منجمه شود و در قرار و زده اثر آن پیدا شود و سهل منجمه و سهل نافع از برای جسم
طبعی صفت آن غار لقون سفید یکدرم مصطکی یکدرم ترب سفید مجوف نیم درم تخم خطل یکدرم
که نوبت منجمه تا باب سازند جمله کثیر است و اگر مقدم برین سهل و طبیعت قیض واقع شود
طبیعت را منجمه که در آن قطور یون و قیق و غیر خشک دانه و لبلااب و سنکلی و گل خطلی باشد

در این نسخه
نویسنده

نرم سازند و اگر وقت خواب یکدوم رویند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا بخورد آب
 باشد که در آن حازیان و مرغ و کباب و تیر و جند آخته باشند و غذا بوقت باید داد که چون نوبت
 در آید مجدداً سنگ شده باشد و اگر قندیه بر این وجه میسر نشود یا خرنوبت باید انداخت و اگر ماده
 بلغم داخل عروق بود تب بلغمی لازم حادث شود و این را همی گفته گویند علامت بلغمی انزده است
 الا آنکه با این ناقص نبود و در روزه و عرق نبود و در وقت مفارقت و این تب بدق شبیه بود و در
 شبان روز شش ساعت فتور داشته باشد و علامتش علاج مواطبه است الا آنکه بدقت
 و چیزهای گرم تدریج و احتیاط اقدام نمایند و در اول کبجین و ربع آن کفند آفتابی اقتصار نمایند
 و شرباب بلغم و چیزهای که او را کند مثل تخم خیارین و تخم خرنوبه و پسیا و شیان سیاده باشند
 بعد از آن کبجین بزوری و مالیدن بدن و رتبهای بلغمی مناسب بود و اگر تشنج عکسیت را در تب
 بلغمی بالند یا شامیت فائده دهد حمایت سوداویه اگر ماده خارج عروق بود ربع دانه حاد
 مشو و یک سوزیکه و در روزه و این باز سوداویست که از سوداوی طبعی قول کرده باشد و یا از
 احتراق بلغم یا صفرا و یا خون و علامت هر یک از این اقسام اربعه علامت آن خلط بود که از آن
 تولد میکنند و اگر جدوث آن بعد از مطبوع بود و دلیل آن بود که از احتراق خون است و اگر بعد از
 مواطبه بود و دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمایت صفراویه بود و دلیل آنکه از صفراست علامت
 اگر از احتراق خون بود فصد با سلیق کنند و بعد از نفیج ماده اسهال بطبخ فیتمون کنند و اگر
 متولد از بلغم باشد کبجین بزوری دهند و بطبخ تخم ترب و کبجین عسل قی فرمایند و حب مسهل
 از فیتمون و ترب سفید بسفاج و غار یقون و لاجورد ساخته بدهند و اگر متولد از صفرا بود کبجین سیاده
 و شرباب بلغم و عرق کاسنی و عرق گاوزیان و در همه قسم نافع است و قی کبجین و پوسته پنجه خرنوبه
 نمایند و مسهل از سنبل و تمر بنیدی و خیار شنبلیله و شیر خشک تقوی یا فیتمون در وقت با دام شیرین
 دهند و در اندیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد نمایی باید کرد و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دانه
 حادث شود و این قلیل موقع است و علامتش صفرا و غلظت و تفاوت و وجع مفاصل و یا دقت
 جرات بر بلغمی و اندکی آن از صفراوی و شرباب بلغمی بود و علامتش فصد با سلیق است و فصد
 سافرن اگر قوی باشد و استمال مدرات و مسهلات سودا و علاج عام در همه و صفرا و بلغم است

حکایت

حکایت سوداوی

که روز نوبت هیچ نخورد و گرسنگی او باشد که سکنجبین بپسند و در ابتدای آن قی فرمایند و در میان
 لرزه آب نهند و در میان تب اگر آب خورده باشد و در معده جمع شده باشد التماس قی کنند
 و در آخر تب سکنجبین با شراب یا میو یا شراب نارنج یا عرق گاو زبان دهند و در روز دیگر بخواب
 که در آن سیر که با آب گامه و مویز و تمر سندی بچخته باشند و بحسب مزاج هر شخص مایه آنچه لائق دهند
 و مرغ و ران انداخته باشند باید داد و اگر در روز دوم راحت که فردا نوبت خواهد بود بزرگ زوره
 یعنی بی مرغ اقتضای کند می شاید خاصه کسی را که بدن قوی داشته باشد و یا در روز مقدم
 التماس مرغ باید داد و اگر اشتهای مرغ خورون نباشد مگر اگر داند و آب آنرا بپسند و اگر اشتها غالب
 و باطنه قوی باشد بجای مرغ گوشت نیز فایده تخصیص و تنبیه علامات از زمان ظاهر شود و روز سهیل
 دادن روز دوم راحت بود و حیات مرکب هر گاه مشکاوق و خلطی یا دود خلطی شل بود و دوی و
 یا دود غب جمع شوند آنرا مرکب گوشت و ترکیب یا بر بیل میاد و میباشند چنانکه بگذرد و دیگر
 بگیرد یا دود غله چنانکه یکی بگیرد و در میان آن دیگری بگیرد و یا مشاکر چنانکه در زمان گرفتگی
 هر دو ترکیب باشند و از جمله کبات آنچه باقی یافته شده شط الغب است و این پی باشد
 مرکب از صفرا و بلغم چنانچه هر دو خلط از هم متمیز باشند و در غیب غیر خالص هر دو خلط از شدت
 اشتراک نیز که یک خلط شده و اینچنان نیست پس هر دو یا آنرا دمره بود یا لازم یا صفرا و
 که بلغم غالب بود و علامتش غالب احض علامات شط الغب است که در یک روز قوی
 باشد و علامتش مرکب از علاج صفراوی و بلغمی مفر و باشند و نباید دانست که در معرفت
 مواد و حیات اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت چندی شاید که دود غب باشد یا سه ربع
 پچبیل میاد و مرکب گردد و هر روز نوبت بگیرد پس توهم شود که بلغمی بود یا دود خمس
 که بر طریق غب اند پس علاج آن علاج صفراوی و تنج خطا و خسران گردد و او معرفت نیست بلغمی
 چنانچه عده هاست و بعضی مرکبات بدست لال باید کرد چنانچه در ربع خمس سدس و امثال اینها علم
 بوقوع است آن حیات تعلق گیر و چنانچه در دود غب و سر ربع بدو مواطبه عددان معلوم گردد
 و چنانچه اگر دود و دیگر و زنگیر و معلوم گردد که مرکب از دود ربع است و اگر دود و دیگر و دود و زور

بجای

بجای

بجای

و لیکن آن بود که گریب از دوشش تا دوازده روز بگذرد و سه روز نگیرد و علامت او و سببش باشد
 پس درین سه صورت آخرید و بر براهیت عدد استدلال شده باشد در صورت دوم بر عدد
 و در صورت اول بر براهیت و باید دانست که نفس و امثال آن از قبیل ریاض است بریادتی غلط
 و علاج آن مثل علاج ربع بود بریادتی احتمال لطافات و تکلیف تدبیر و در جمیع حیایات قبل از نفع
 ماده مسهل باید بر سبیل موجب و بعضی گویند که حی صفاوی خالص را انتظار نفع مستحب بود و مادام
 که ماده ساکن باشد و متوجع عضو شریک نباشد که اگر چنین بنود قبل از نفع واجب بود چه دادن
 مسهل پیش از نفع موجب طول مرض است و انتظار موجب هلاک مریض و در جای انتظار نفع
 واجب بود اگر در طبیعت قبض باشد حقه کند و ملین ضعیف توان داد و در روز نوبت و روز
 بحرانی سهل نشاید داد و در روز ششم مسهل دادن خطرناک است و بهترین ایام در حیایات
 صفاوی از برای مسهل دادن ششم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است و در ایام بحرانی و غیر ایام بحرانی
 و روزهای که در آن ایام از ایام بحرانی نیک واقع شود ایام بحرانی نیک چهارم و هفتم و یازدهم
 و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهل و روزها
 که در آن ایام بحرانی ضعیف واقع شود و این ایام را ایام بحرانی روی خوانند سوم و پنجم و نهم
 و سیزدهم و نوزدهم و روزهای که در آن بحرانی نادر افتد و اگر افتد بد باشد ششم و دهم و دوازدهم
 و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهل و روزها
 شود و جمله بیست و پنج روز است و در پانزده روز باقی بحرانی نیست و بحرانی بر عافیت است و بحرانی
 خصوص در حیایات و موی و نزدیک بقصد باشد پس اسهال پس پس عرق پس او را بر دل
 پس خراج باب پانزدهم در او را هم و شور در امراض که در جلد حادث میشود و خصوص
 و جدری حصبا بفارسی گویند و بیشتر غلیان و جوشیدن و تیزی و صفراویت
 خون است و جدری آبله را گویند و بیشتر غلیان خون و وقع فضلات است که از خون پاکتر
 حمل و از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیره آنگور و تا غلیان کنند
 صاف نگردد و سلیم بر آن باشد که سفید و بزرگ بود و بعد از آنک و یا ساهی و بیرون آید بی کرب
 و اضطرار و بدترین هر دو سیاه بود پس نفش پس پس پس پس زرد و از جدری است

بسیار از این و در ایام بحرانی و در ایام بحرانی و در ایام بحرانی

پهلوان داشته باشند یا مضاعف بود یعنی متصل یکدیگر باشند و علامات این هر دو مرض
 تب مطلقه و محرقه و در اشت و خاریدن بینی و قزع یعنی ترسیدن در خواب بیداری بود
 علاج آن اگر مالمی بود قبل از ظهور فصد یا حجامت کنند و غذا شور بامی عکسین بنهند و از شیر
 شراب عنباب با عرق گاو زبان و دو درم خبث یعنی خاکشی که آنرا شیراز سی فشرک گویند
 سنگ شکورده باشد شراب عنباب بدینند و قدری در جامه و لیستر بزنند و اگر در بیرون آمدی کزنی
 یا خوف فرود شدن بود عسوک و بادیان و عنباب کشنیز از هر یک یکدرم انجیر زرد و فستق
 و آب بچوشانند و بیا لایند و با شراب عنباب و تخم خبث یعنی خاکشی یا بنهند و قدری آب گرم و زیره
 و مان ننهند تا بخار آن مسامات را کشاده گردانند و سهولت بر آید و از برای حفظ اعضا
 باطن بقدر یکدانه گمر و اریدنا سفته بنوده و از برای سهولت یروزی و تسکین الم بروز آن
 یکدانه گل شقائق انجمان بدینند و در ایامی که بروز مطالب است یعنی از چهارم یا هفتم
 آب طبع خود و عکسین گند بدینند و اگر درین طبع چند عدد انجیر باشد بهتر است و اگر طبیعت
 محسوب و خرد نرم بود ففص کنند اگر از آمدن طبیعت سخت و راحت و تسکین بسیار یابد
 قبض کنند و اگر رو و قبه بن آن بشراب صندل یا شراب سقر جل جدا نماید و غذا عکس که
 بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب نود و یک کنند و اگر دوسه یا چنین کنند قبض ناپذ
 کنند و کافور در آب کشنیز تازه حل کرده یا ساق در کلاب خنسانیده صاف نموده یا شیر ناردار
 ترش و چشم چکانند منع بر آمدن آبله و چشم کنند و اگر یا مارا بجا که آب بگرم خمیر کرده باشند
 برینند بجا صیت این عمل کنند و صندل را بکلاب سوده و درین چکانند تا منع بر آمدن آبله
 در اینجا کنند و بشراب قوت نشامی غرغره کنند یا آبی که در وی ساق و گل سرخ و عکسین متشتر
 چشایند با شند غرغره کنند تا خلق از آن محفوظ بماند و اگر آبله بسیار بزرگ بود و پر آب
 به جامه خواب شکل نیارد و بیا آرد از زین خوابانند و رنگ که بنایت نرم بود و آبست
 و اگر مرضی ریش گد و گل سرخ و انزروت و دم الاخون نرم سوده بر انجا بریزند و اگر آبله بزرگ
 شود قدری چوب گز در زیر دهن دو کنند و خشک شود و ازین قوی تر آنکه عکسین گل سرخ و شیر
 چوب گز در آب بپوشند قدری نمک در وی بکنند و باره بنهند و بیا آن تر کرده بر آب بمانند و از بجا

کتاب

اگرها شکافته بود نمک آب و در دانه ششری شیر با باشد بعضی خور و بعضی بزرگ شیر بهین بیشتر باشد
 و فواید بسیار شود و با خوردن و کرب و یا از خون می باشد علاتش بسیار سرخ بودن است با حرارت
 نوز و دماغ پر گردد و در روز بیشتر بود علاتش فضا کحل است و در وقت مملتی که در میان بروز و نوز آن
 می باشد تلکین طبیعت آب آلودی سیاه و تیره شدی و آلودی بخار از ردا کور در وقت ظهر آن آب فایز
 بر بدن ریزند و سر که با آب خوره یا روغن گل سرخ بر بدن مالیدن و غذا اماس و عیس و تیره شدی
 باشد و از میوه آلود و هندوانه و انار میخوش خورده شود و یا از بلغم می باشد و علاتش میل آن سفید
 و همچنان آن در شب است و علاتش آنست که مبلوغ بلبله زرد و مقوی به تیره و دهند و غذا کجور با
 ماش و نخود باشد و از اثر یک بخین که بسیار ترش نباشد و دهند و در حمام آب کفر و سرکه و تخم خرنیزه
 کوفته و در هم سرشته بر تمام بدن مالند و ما شتر آمان سرخ بود که بسر و روی و پیشانی حادث گردد
 علاتش سرخی آمان و در و ضربان در سر و روی است علاتش فضا قیال و حجامت ساقین
 و تلکین طبیعت است بیشتر ترشت و تیره شدی و در وقت تلکین دهند تلکین و غولام گلاب بر ملاق و دهنه
 طلا نمانند تا ماه و فرو و نیاید و غذا بشور با می مادر شیر و عدس یا تیره شدی ترش کرده است و از اثر
 شرباب غناب به تیره شدی ترش کرده و صندل سرخ آب کشین ترسوده طلا نمانند و اگر لبشکافند
 و زرد آب بیرون آید و دم سفید و روغن گل سرخ و مر و در سنگ مرهم ساخته بکند از جرب بسیار سیاه
 که یا خشک است یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه یا بجای جرب از فساد خون باشد
 و سبب فساد خون با غلظت صفرا باشد یا بلغم شور یا سودا و سوخته علاتش اگر رانی نبود اول
 فصد کحل نمایند پس بحسب هر غلط سهیل مناسب آن دهند و شامیره و سنابلی و خیار شسته بخور
 اقسام لازم دارند و صبر را در دفع جرب روی فرین اثر بدین است هر روز نیم مثقال خورند سه روز
 متعاقب بعد از آن یک روز خورند تا نه مثقال خورده شود و ملازمت جام و ترک جماع نافع ترین
 چیز است جرب و حکم را و بعد از تفتیه تعدیل و طلایه بکار دارند طلای نافع از برای جرب طب
 صفت آن زرد و زرد و چوبه با میران قبل مر و در سنگ اشق خبث الحمه نوشا و شکر کبریت زرد
 کوفته و بخیه اجزای مساوی بروغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمانند طلای نافع از برای شکاف
 و تر صفت آن توتیای کرمانی و فصول مر و در سنگ زریق مقبول سر و از هر یک دو مثقال سر و

کتاب

کتاب

نگهدارند و سیاه را در وی اندازند و بار دیگر در او باد و بر او نمر سوده باد و سیاه سرکه و دو سیاه
 روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند که چون الله تعالی نافع است قوی بافتاری بزبون گویند و بپزند
 و او نامند و آن در شستی بود بر طاهر پوست اگر بسیار باشد فصد کنند و مبلوغ فتهون دهند و اگر اندک
 بود واجبست تنقیه نیست مگر آنکه فرس باشد و روغن گندم مالیدن مناسب بود و گرفتن روغن چنان
 بود که وصله آهن را پسین کنند و قدری گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند و آنچه
 ازان سیلان کند روغن گندم است مردار سنگ زراوند صمغ آلو و حصص را کوفته بسره که روغن گل سرخ
 سرشته طلا نمایند و سیاه هم در درونی مذکور مناسبست سحبه چوشش بود که منقرج گردد بر سر
 و روی و در کوه کان بسیار حادث میشود و علامتش اگر غلبه خون بود فصد و حجامت کنند و اگر صفرا
 یا بلغم شور یا سودا بود یا آنچه مناسب آن بود تنقیه کنند طلای نافع صفت آن تو بال سر از بر و
 سفید مردار سنگ کاغذ سوخته مجموع را نمر کوفته بر روغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند
 طلای دیگر گل تنور کهنه یکیز و نمک طعام نیم برز و سوده بسره که انگوری سرشته طلا نمایند طلای دیگر صمغ
 جنت کوه کان زرد چوبه خام مردار سنگ پوست انا کوفته بسره که انگوری و روغن گل سرخ سرشته
 طلا نمایند و مایه میل گاه بر آمدن و مل بسیار بود فصد باید کرد بعد ازان مناسب خلط غالب
 منحل باید داد و ترک گوشت و شیرینها کنند و هر گاه از گوشت چاره بخورد گوشت مرغاله دهند
 و از میوه انداز تریش و ریاس باغوره با ترشیدی مناسبست نفوس نافع از برای مایه میل
 صفت آن نزد شک منقی آگوی بخارای خوابانی غناب شب بخیسانند و صبح در آب آن غراب غناب
 و فیل کرده بپاشانند و با تدا و حدوث درم و دواع بران استعمال نمایند طلای نافع که در ابتدا استعمال
 کرده میشود صفت آن منحل بکلاب سوده و فیل کوفته بزرقطونا بابت خرقه تازه و کاسنی سبز و کلاب
 سرشته طلا نمایند و اگر دواع نفع گیرد و جمع خواهد شد گل خطمی کند و ربازی با سفید تخم مرغ ضا و نمایند
 و چون جمع شود گندم جاویده با انجیر و تخم مرو کوفته بشیر کا و پنجه بران نهند و چون خواهند که بشانند
 خمیر ترش تخم مرو و سرکه کین کبوتر در هم سرشته بران نهند و چون بشانند و از ریم پاک شود و مرسته
 از مردار سنگ و دو درم سفید آب قلعی دو درم موم سفید یک درم روغن گل سرخ چهار درم ساخته بکازند
 و آنس درمی گرم بود که نزدیک ناخن غرض شود و علامتش بران قوی و در و کند و گاه بود که

تپ شود و علامتش فصد کثیر طبیعت است و تعدیل مزاج با ماء الشبیر و اشرب بارده و در ابتدا با زرد
 نسکه که سوده طلا کنند یا خبث الحیدر که سوده بماند و یا اسپچول نسکه سرشته نهاد نمایند و اگر
 در قوی باشد زردی و فیون نسکه سوده طلا نمایند و بران برفتن یا نخ نمند اگر رفع شود و فیها دال
 در روغن گرم نمند تا تحلیل پیدا و اگر تحلیل نیاید باز زردی را که گرم نخسته پس شکافته بران نمند
 یا گندم را خاشایه بران نمند یا تخم مرو و اخیر کوفته بران نمند تا نخیله شود پس بکشایند پیشین باید
 مرهم نمند تا لیل آن زردی گویند و سبب زردی یعنی ثلثی خلط غلیظه یا بلغمی یا سوداوی یا مرکب آن زردی
 بود و علامتش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند و اگر خون غالب بود و سهل فصد نمایند و اگر
 عدد و آن اندک باشد بطلا دفع کنند و سیاه دانه یا کزما زردی یا سرگین زردی که سوده طلا نمایند زائل گردد
 و زردی زرد با مویزدانه برون کرده طلا نمایند زائل گردد و حمزه یعنی ورمیان عوام بسرخ باد
 مصروف است علامتش سرخی باشد که چون انگشت بران بماند زائل شود و باز زردی سرخ شود
 و در پوست بود و زیادتی نداشتنه باشد و از موضعی بموضعی و از جای بجای رود و این قسم را غایت
 گویند و علامتش استفراغ بدن از صفراست و غذا آتش جوار از اشرب به شراب یا عسل یا که تهر نهدی
 کرده باشند طلای نافع صفت آن صندل سوده و کشمش تازه و برگ خرفه تر و لسان الحمل و انجلی
 و کلاب در هم سرشته طلا نمایند و این هم محتاج تحلیل نباشد و غیره خاص آن بود که صفرا بخون مختلط باشد
 پس از پوست تجاوز کرده بود و در دکنه و از موضعی بموضعی نرود و بطنی که ذکر خواهد شد بسیار
 باشد علامتش فصد کنند پس استفراغ صفرا و بعد از آن آسمان طلای را و پس طلای محلی مثل
 نظمی و خبازی و آرد و جو چیره و بجم و انما باشد پس سرسین و متفرق میباشد و مجتمع میباشد و نهایت
 سرخ میباشد پس خشک ریشه گردد و در دانه نهایت بود مثل درد عضوی که آتش بران نمند
 و علامتش فصد و اسهال صفرا پس در کمر که ریز زمین شخ که طین خریز نماند تا بر جو شای پس تپ
 کا فوریه که بران ریزند و مواضع جمده طلا کنند تا رفاهی مثل جمده بود الا آنکه هر جا که طلا
 خطهای سرخ مثل بانه آتش پیدا شود علامتش مثل علاج جمده بود و بعد از فصد و اسهال بر خیره
 که طوبت و ماهیت و خون احداث کنند و امت نمایند مثل بار الشبیر و بنده دانه و شفتانو و کوزه و در
 طلا نافع از بلای نارفارسی صفت آن ماز و سینه حصص کمی کا فوریه بودی سوده نسکه و عسل انجلی

کلی

جمده فی زردی و این هم با شمشیر

جمه

نار فاری

و آب برگ لسان الحمل آب خرقه تازه و آب کاستنی تازه سرشته طلا نماند فکرمونی درمی بود
از خون عکاشش انتفاخ و سرخی و تكد و بسیاری ضربان است عکاشش فصد است و در ابتدا طلا
از سرخ صندل و صندل سفید و فلفل گل از منی سوده بستر که و آب کشین تازه و اگر از این طلا در
زیاده شود فی الحال دور کنند و همین طلا را بر عضوی که بالای آنست نهند و در روز دیگر آرد و خوشنیز
آزاده خبازی با عسل بپوش طلا کنند و چون بینند که از آنچه هست زیاده میشود طلا از آرد و در آرد
و خطمی و خبازی و با بون کنند و چون بینند که کمتر میشود و طلای از با بون و کلید لملک بزرگتان و عسل
کنند و در همه اوارام از رعایت اوقات اربعه غافل نبایند و در ابتدا راع و در تنزیم جمع کردن
میان راع و مرغی و در انتها مرغی و محلول در اختلاط محلول صورت نهند و اگر بینند که تحلیل نیافته
و جمع مد باشد تخم مرو و اخیر در هم کوفته فناد نمایند و مثال این تا خسته شود و تدریجاً گشادان آن
کنند و مثل سرگین که بوتر و اشق یا بالنت اوارام مفارغ سه عضو بود که هر یک مغرغه عضو یکس
واقع شده اند الیه یعنی در زیر بغل که مغرغه دل باشد و ارسه یعنی نخ ران که مغرغه جگر بود و خلف
الاذن یعنی پس از گوشت که مغرغه دماغ بود و هرگاه درین اعضا ورم حادث شود از آن جهت
که اعضا در سینه و او را با اینجانب دفع کرده اند و یا بر اطراف ریشی و یا در می بود و از آن وضع
متوجه آن اعضا در وقت شده باشد چون بان عضو سرد و را بخواباند زیرا که گوشت نرم و در آنرا
بحکم زجر گوشت عکاشش فصد و بخریاست در ابتدا لاجد از تنقیه بدن بقصد و سهال مثل آب گرم
رخین با نجا و مسکه مالیدن و خطمی و نفیسه و خبازی فساد کردن و استعمال راع جائز نبود و درین
موضع خنایر بر و سله و غد و خنایر ورم صلب غلیظ بود و بر طاس آن گرمی اوانا هموار بیا باشد و در گوشت
بسته بود و در یکوم نوحه خاصه برگردان حادث شود و در بیشتر متجدد بود که یک کیسه و سله و بر می بود
مختلف باشد و همیشه از مقدار نخودی یا مقدار خرپره او را کیسه بود و در گوشت بسته نباشد و یا
نتوان گرفت و همه جوانب حرکت نتوان داد و آن چهار قسم است و عینه دارد در لویه شراریه یعنی
در اندرون مثل این چنین با بود و غده وری بود و صلب بمقدار فندق با غر و بکث و پیشانی بسیار
واقع میشود و فرق میان غده و سله آن بود که غده زیاده نشود و غلاف ندارد و نرم نبود و در
حدوث آن اگر دست متفرق کرد و باز عود کند و گاه بود که عود کند علاج این هر سه تنقیه باغ بود

در وقت

اوارام

تقی و حال

بقی و استمل تا بایرج فیقرای مقوی با غار لقون وضاد کردن به و خلیون حلیه و برکتان و خنایر را
به و خلیون و ایرسانرم سوده به هم آمیخته ضداد کنند و هم گورخ سوخته و زیت سرشته بر خنایر طلا کنند
تحلیل بهد اگر با این تدبیر استداد است با این تحلیل باید قیما و الا بخت گردانند و بشکافند و علاج
قره کنند و سله اگر بزرگ شود با بخت ذکر شد تحلیل نماید ازین دو کار باید که و شکافتن و بیرون آوردن
با کینه که آنرا کینه لب سله گویند یا با دو پی حفته کشین گردانند صفت آن آهک آب نارسیده چهار
زنج و دو جز و تو بال مس سه جز و نظرون و دو جز و مجموع را نرم سوده بروغن گل سرخ سرشته طلا نمایند
وصف شحمیه را با دو پی حمله و صفته علاج نتوان کرد و دفع آن جز برون کردن نباشد و غد را به و خلیون
ضداد کنند و بر بالای آن پاره سر سبک انداشتن حکم بیندند و اگر الشک و اگر الکیمه اگر با بختین موی
دریش پستی تنگ سرد سینه را با بخت گویند و الا با و الکیمه می نامند یا از بلغم و و علاتش سفید
و نرمی موضع و باقی علامات بلغم است علاتش ترقیه بلغم است بقی و تخم ترب و شنب و عسل اسهال
بایارج فیقرای مقوی با غار لقون است و بعد از ترقیه موضع را بخرقه درشت بالاند و بعد از آن پنبه
طلا نمایند یا پنبه عسل یا عسل سوده طلا کنند یا حب اساطین را بسره عسل سوده طلا نمایند
و یا از صفرا می باشد علامتش زردی و درشتی موضع و سایر علامات صفرا باشد علاتش ترقیه است
بخت و قرص نفیقه و طبع و بلیله زردی و پس سرکه و روغن گل سرخ با الکیمه پس بقیق یا پیوسته سوخته
بسرکه سرشته طلا نمایند و یا از سودای باشد علاتش تیرگی رنگ کبودت و درشتی موضع و سایر علامات
سود است علاتش اسهال است بخت بختیون و معجون بنج و تحلیل مزاج با استعمال و نبات و پیاز
عسل مالیدن و پیوسته و هم نرم را سوزانند یا بنج فی خشک کرده سوده طلا کنند و روغن پیوسته بماند
و یا از خون می باشد علاتش سرخی موضع و علامات غلبه خون است و علاتش فصد است استعمال
طلیمه مذکوره و هم خراپی را سوخته خاک تر آنرا بروغن کچد سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است که با
سیاه دانه و خاکستر قهوهوم طلا کردن و در هر یک قسم موی برویاند کلب و برش و نش و خیلان اما کلب
پس حدوت کبودت بود و زردی و تغییر رنگ داندکی بسیاری آمیخته یا بسری و شش حدوت سیاه
که بسری زنده بیشتر بشکل مسند باز مکلف زکین تر بود و سرخه دران بیشتر است بر شش نقطه
سیاه بود و گاه باشد که بسری حدوت مائل باشد و بیشتر و زردی واقع شود و خیلان مثال این

در این کتاب از این

بخت
بخت

باشد بیکم فرقت بود از سطح بدن و آنچه مذکور شد اگر با طفل مولود بود فرقت نتوان کرد و آنچه خوانده شده باشد
 علاجش فصد و اسهال خلط سودا و است اسهال کردن به تخم خربزه و تخم ترب و قسطا و ایرسا و خردل
 و ترس کوفته بختیج کلاب و سرکه سرشته طلا نمایند و خیالان را بسوزن در زنده و بیکم کلاب بشویند
 و با دویه مذکوره طلا کنند صنان یعنی بوی لبن و مثال آن تخم رایحه و متن ابطی و زیر پستان میان
 انگشتان پای و پوست سر و عروق از عفونت اخلاط و حدت آنها بود علاجش تقیه خلط غالب و زیر
 پستان را صندل سفید و برگ مور و را بکلاب سوده طلا نمایند و روری بختیج متن میان
 انگشتان صفت آن توتیای کرمانی و از رنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بختیج بیکم که تر کرده
 خشک نمایند و نرم گویند بکار دارند و جهت سر هم مناسب است و اگر بیکم کوکان و پسران باشد
 بان او و پیر پوست و رخت ماز و جوزا سرد سوخته ضم کنند بهوق سفید و بهوق سیاه اما بهوق سفید
 علاجش آنست که بسیار سفید نبود بلکه نزدیک بود بزرگ پوست بدن و در پوست فرو رفته و آنگاه
 نبود و موی که از آنجا بر آید سیاه بود و علاجش اسهال است با یارح فقیر او شوم خلط و ترید و غالیقو
 و از کنبسات احتیاج نمایند و بکنگبیرج اطراف کل کشینند و پوست نمایند طلای نافع از بر آب
 بهی اریض شش شامی پوست بختیج کثیر و شیطان هندی عاقر و حاتم ترب کنندش پسندان کوفته بختیج
 بیکم سرشته و شب طلا کنند اما بهوق سیاه بغیر پوست عضو است بسیار سیاهی سبب آن غلظت
 سودا و خون عکاشش آنست که چون دست بر آن مالند سبوسه از آن ریخته شود و موضع سرخ
 بماند علاجش فصد است و اسهال سودا و حکامها مرطب و ترطیب راج با غذیه و اشربه و طلا نمود
 است بطلای مذکوره و نوسه از بهوق اسود بود که آنرا ایرس او گویند و آن درشتی بود و قوس
 باخاریدین و قفسه سه مثل فلوس سمک علاجش بهوق سیاه بود باز اذنی اسهال و بختیج
 بر ص سفیدی که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و دیگر رنگ شود و سبب آن
 ضعف قوت و متبهره است با واسطه تعلیم بلغم بران خوبی که غذای آن عضو است یا بواسطه سودا راج
 عضو است از بردن و رطوبت و خدوش طبعی سدی در و اگر چه آن خون که غذای او میگردد و دیگر
 و از بلغم خالی و گاه بود که بر موضع حیات پاشته آن برص حادث شود بواسطه ضعف عضو
 بجز احتیاجات است بر ص سفیدی براق و آماس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع

صنان

دور

بوی سفید و بهوق سیاه

بختیج

اسهال

و نازک بودن پوست آن موضع اگر انگشت بدان فرو برند از موضع دیگر که انگشت فرو برند بیشتر
در کوفتد و چون سوزن در زنده خون بیرون نیاید علاجش هر چند آنکه مرض را گفته اند که
نپوا و غنا عن البرایکاون برای یعنی مرضی است که اطباء از علاج آن حبیثه اند و نزدیک نیست
که نیک شود و ناچون امکان صلاح داد و متوجه علاج شده اند و علاجش شستن با بوم سفید و شستن
مزاج بمجا صین گرم و خوردن تربیاق و مشرد و یطوس طلای نافع بجهت برص سفید صفت آن
نقطه سفید زفت روی خردل سرخ خربق مونیرج کندش شونیز بوره سرخ بوره سفید پیاز غنصل
شیطیج سندی عاقر قرحا پوست سیخ کبیر زراوند اطریال کوفته بخیته کبیر که سرشته طلا نمایند و یا
اطریال را باداکی عاقر قرحا بسایند و بجسل سرشته بدینند و یکد ساعت در آفتاب نشانند
چند آنکه عرق کند و باشد که همان روز یا روز دیگر آبله زنده و زرد آب روانه شود و صحت یابد
چراغات اگر جراحت خرا و بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبها لیش هموار بود و چنانچه
که در سجن نافع تر آن تمام مرهم می نشیند بر سرجای که افتاده نهند و بر باطنی دوسر برینند و چنانچه
لبهای آن درست بر هم نشیند و چیزی در مانند و نرو و از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و کشته
بر آن گذشته بود لیکن چرک و ریم نگرفته بود آنرا بخراشند تا خون آلود گردد پس برینند
و اگر جراحت عظیم و غائر و ازین ادویه ذروری ساخته بر آنجا ریزند صفت آن صبر کنه روم ال
کوفته بخیته ذرور نمایند و بر حوالی آن صمدل سرخ و فلفل باب کشنیر تازه و آب کاسنی تازه
و آب خرفه تازه سوده طلا نمایند و اگر خیال اقتضا نمایند فصد کنند و اگر لبهای جراحت هم نرسد
بدوزند و اگر غور داشته باشد و از آن چیزی گوشت افتاده باشد و یا قعر اجزای آن بر هم کشیده
و در میان قضا داشته باشد که رطوبت و موی در آن جمع خواهد شد پس بادویه که تحقیق رطوبت
و جلای و سخ تواند در احتیاج باشد ذروری که درین وقت نافع است کند صبر مقوی زیر آوند
ایر سالتویای کرمانی مغسول اقلیمیا رنقره مجموع را نرم کوفته بر آنجا پاشند و برینند و باید که
بستن غور آن محکم تر و سببش هست تر باشد و عضور الشکله دارند که زرد آب در آن با ساسنه
بیرون تواند آمد و هرگاه خواهند که پاک گرد و پنبه کنند پیر کنند پاک گردانند مرهمی که بعد از پاک
گردانیدن آن استعمال کرده می شود و صفت آن مردار سنگ انزرو و شنبه سفید و صمغ الا حوبین

نزفت رونی گلی از تنی کوفته بخته موم زرد بر روغن گل سرخ که خسته او ویه را بآن سرشته و سبب سازند
 و اگر بجای موم روغن انجیر قلم کا و کنند و انسب بود و منجی سندی موجب صفت آن موم سیاه
 نیم پا و مرکبی سرخ دو و موم روغن انجیر نیم سیر کنند به روز نیم و رنگ موم سفید پیاز پا و سیر اوچ باز
 در روغن کنجد بپزند تا سوخته شود پس صاف نموده موم را در آن بکند و در پس او ویه را کوفته بخته
 و خل کرده در روغن سنگ بپزند تا سیر شود پس بکار بزنند و صبح و شام این موم هر کس را
 پاک میکند و اندوز خم را مندی میگرداند و چون گوشت تازه بر آورد با ویه مندی و خاتم خشک کنند
 و آن او ویه انیسبت مر در سنگ سوخته برگ سوخته بلیه تازه و سیر گلزار فارسی زرد ویه سیر قوط
 و اگر با جراحت اعراض دیگر بود شبنم و موم کسر عظام و قطع عرق و عصب فساد گوشت و شدت درد
 و سو و مزاج و استلا و بدن اول به تدبیر آن اعراض اشتغال نمایند و تا بیل مزاج و سترغ سواد و
 تسکین درد بیرون کردن گوشت بد و فاسد را و تدبیر و موم گوشت و علاج جراحت عصب قطع
 آمدن خون و چکر خواهد آمد و اما جراحت عصب را چند آن نگذارند که از ورم کردن همین شود
 چه ورم جراحت عصب را خوف تشنج است و وصول بخوان بد باغ و از آب هوای سرفه گدارند و اگر
 ورم کند بکار و جو آر و با قلا و نیز بکشان سوده و زیت سرشته ضما کنند و اگر تشنج عارض شود آن
 که نذر میکنند بپزند بر روغن بنفشه تمکین کنند و پشت و گردن را بر روغن بنفشه و سیر لپ و سیر مرغ فاکلی
 چرب بنمایند و اگر جراحت استخوان شکسته بود ضما و جارب بکند و اگر استخوان شکسته یا عصب پاره شد و بر اوند و جرب ضما کنند
 آید پس کسند و مرکبی عسل سرشته ضما نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد و آن بفساد و گو
 فاسد را بمرهم زنجار دفع کنند و استخوان را بر آشفند و اگر جراحت بر شکم روده و تری بیرون آید
 باندرون بفرستند و شکم را بد و زنده اگر روده ها ورم کرده باشند و باندرون نروند و شراب
 کمیک کنند تا ورم برود پس دستها و پاها را غلیظ را گرفته او را بر وازند تا پشت او منجذب گردد
 و روده باندرون رود و اگر باین عمل باندرون نروند و من جراحت بمقدار یک روده باندرون
 تواند رفت کشاده گردانند و اگر وقتی فرسند که تری سیاه یا سیر شده باشد آن مقدار که متغیر بود
 بپزند و هر یکی بزرگ که در آن بود بر بسیاری باریک بپزند و باندرون فرستند و غایت احتیاط
 رعایت کنند علاج سوختن از آتش و روغن گرم و غیره و روغن زرد و آب گرم و از

طاج سوختن از آتش و روغن گرم و غیره

آفتاب به وضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله بزند طلاهای خشک مثل صندل خرقه و برگ سید تانه
و پوست غلیظ درخت سید کهنه که از الفارسی سید عده گویند سوخته طلا نمایند یا گیل از منی و سرکه و آب
و اگر آبله بزند و عظم بود فصد کنند و تلطیف تدبیر و مرهم سفیداج بران بمانند و اگر الم بسیار عظم بود و مرهم
توره علاج کنند صفت آن بکنند آبله آب نارسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانکه در سترتن
کی ساعت بگذرد که در آب بماند چهار جزو ازین شش جزو از روغن گل سرخ و دو جزو موم سفید و یک جزو
سفید آب قلعی شسته مرهم ترتیب دهند و بکار برند اما سوختن روغن گرم را بشویند و بپاشند و بپاشند
کنند و آنچه مخصوص است باین سفید عظم مرهم و سفید آب قلعی و زیت است که ترتیب داده بران
بگذارند و اما علاج سوختن آب گرم پیش از آنکه آبله کند آب انار را بر آنجا ریزند و خرقهای خشک
بران نهند و خاکستر موی سر آدمی بر زده تخم مرغ سرشته بران بمانند و اگر از آفتاب پوست بسوزد
مرهم کافوری طلا کنند و اگر روی را به سفید تخم مرغ با لعاب اسپول یا منقران بپاشند و در آب انار
طلا کنند از آفتاب متاثر نشود و یا بپاشند و هم در علاج ضرب و سقوط و مسخ و بوجوب
و تازیانه و جزو کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار از اعضا اگر کسی چینی مثل دیوانه
بر روی اقتد یا ضرب بسوزد بزند یا کسی از بلندی به افتد یا عضوی از او شکسته گردد علاج شکسته
میان این مجموع فصد و حجامت کردن است از جانب مخالف هر چند در بدن غلبه خون نبود مگر
در آن موضع که تفرق اتصال شود و خون بسیار آید پس تلطیف طبیعت اقتصار باید نمود و حقه
امینه نمایند بآب غلبه قشور و یون و فلوین چهار شنبلیله و کاسنی و روغن بادا شمشیرین
و بپند از برای خوردن ضادی که بران عضو ضا و نمایند صفت آن مغاث بغدادی مغاث هندی
که آنرا میدهند لکڑی گویند برگ مدرد از هر یک سه درم برگ سرگل سرخ از هر یک پنجم درم صبر قوطری
دو درم ماسن هفت درم بآب برگ مورد سرشته ضا و نمایند طلا می تحمل در وقتیکه حرارت پیدا شود
صفت آن عدس ده درم گل از منی فوئل صندل از هر یک دو درم طلا کنند و غذا مایش برنج بشویند
با دام و بپند یا زرده تخم مرغ نیمه شسته و اگر موی خالص میسر آید به نهایت نیکو بود یک قیراط
بخوردن و بپند و پیش بعضی بیک درم بپند و پیش بعضی بپند و چهار قیراط و از این طلح
داون مناسب و زراوند نیم درم فوئه الصنیع یک درم غلبه شنبلیله سه درم کا و زبان چهار درم بپند

ناب شام و درم و درم و درم

و صاف نموده بقیه شیرین کرده بدهند و اگر ضرر به و سقوطه بر سر واقع شود برگ برود و غش قشر
و گماند فارسی گرفته بروغن گل سرخ و گلاب سرشته طلا کنند و اگر بر سینه شکم واقع شود و نفث
باقی الدم حاد گردد و قشر کم بودم الاخین و گل از منی در تنقیح عکسین دهند و اگر کسی را چوب و باز یا نه
آن زده باشد بهترین چیزی پوست گوسفند بود که در حال از گوسفند جدا کرده باشند بر موضع ضرب
پوشانند و تا دیگر روز بر ندارند و اگر قدری خاکستر آن بر آن موضع پاشند پس پوست بر رو آن
پوشانند بهتر باشد اگر بر و ار سنگ و سفید آب قلبی و موم سفید و روغن گل سرخ و صمغی سازند و بماند نافع
باشد علاج خلع و کسره خلع برون آمدن زائده استخوان است تمام از منای که در استخوان دیگر است
که میان سر و اتصال موضع پیر و بان بود و و فی اندکی بیرون آمدن باشد نه تمام و وین کو فتگی
که از راسی نیز گویند که باخوان و آنچه بگردان در آمده است برسد علامت آن خلع ظاهر میشود و از
تغییر شکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو از مقایسه دست علیل را بدست صحیح مقایسه کنند
لیکن خلع باز و مفصل درگ را دشوار توان دانست زیرا که عضو هرگاه متخلع گردد و در بغل افتد
پس ظاهر نبود و سر بیرون در آریه یا ناحیه درگ افتد و اینجا گوشت بسیار بپوشد ظاهر نباشد
و علامت لازم بلز و موی مسند بر است که در زیر بغل پیدا آید و ممکن نبود رسانیدن دوم آن دست
بلند اندام و پهلوی علامت بیرون شدن آن بود و از شدن بر این باب و از پای اگر بجانب پیش
افتاده باشد و ظهور درم و آریه و عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشه ران خم توان کرد و یا کوتاه تر بود
این پای از پای دیگر است و اگر از جانب پس افتاده باشد درگ و افتادن آریه و گاه شدن آن
و علامت قلی آن بود که در مفصل اندک تغییری و موی از جانب دیگر پیدا شود و بودن حرکات
ممکن بود و در دین جمیع حرکات همه جانب ممکن بود و علاج خلع را بهر ارفق البشکل طبعی باز آرند
طلای نافع از برای خلع صفت آن باشد بقشر ده درم گل از منی مرکی خطی سفید گل سرخ از هر یک
سه درم برگ مغز و پنجه درم نرم کوفته سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و و فی دهن را بهین طلای
ساخت و کافی بود اما کسره و آن شکستن استخوان است عضو را و استخوان را بر فم مساوی گردانند
و گاه میباشند که بعضی از پاره های استخوان که اصلاح آن افتد نتوان داشت و در باید کرد و عضو را
باید بست بر باطراف و نه متبدل در سستی و محکم و استبداد استمن از موضع شکسته باید کرد و متوجه جدا

نوعی است

نوعی است

نوعی است

نوعی است

آن موضع که بر سطح کمر است بر پدیس بر فاده دیگر هم از موضع کمر است که اگر از سه چهار کت متوجه
 زیر آن شوند و در هر دو پدیس دست در استند آن حکم به پدیس و چند آنکه می بینند اندکی بپستی میل
 کنند پس با دوید و به پدیس طلا کنند و به بندند و بعد از آن قند کنند و تلکین طبیعت و ناسه روز کشاید
 مگر آنکه در وی قوت حادث گردد و مواد درون رباط سرخ گردد پس بپاید کشاد و سست تر بپاید و اگر
 خاریدن قوی عارض گردد که کل نتوان کرد بکشاید و قدری آب گرم بر آنجا ریزند تا خاریدن را کم
 و یکسان استراحت نموده باز به بندند و فاده بار انگلاب در روغن گل و اندکی سرکه ترگردانند و اگر
 چند روز بگذارد و درم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته اند به بندند و بکشاید
 الا در چهار و پنج روز یا زیاده و قنما و و جز از عارض و منشا لغو و می و منشا استندی و گل از منی و آب
 سازند و اغذیه لزج مثل کله پاچه و بهر لیس و مرغانه و برنج یا بطون و بقر و لیلون بره و بنرغاله و در آخر امر
 در وقت انعقاد و شید رباط اندکی سست تر گردانند و علامت ابتدا از انعقاد مشتید پیدا شدن
 خون است بر فاده و رباطات چه این دلیل ارسال طبیعت است ماده جدید را با آنجا که از منشا شش
 نموده و باید که قبل از اشتداد و تضییع عفو را تحریک قوی ندهند و اگر با کسر جراحی بود و اندکی
 بسنن از یک عصبه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیرین و دهن کشاده دارند و قدری
 پیچیده بر آنجا نهند و چون در آب گرم کرد و دوازدهم همین گردند و مرهم رویانده نهند و اگر خون میروند و
 نمی آید از حبه و صفا فی و دم الا خون در وری ساخته بران پاشند تا خون استند و بیرون رود
 خار و پیکان پیکان را باید بیرون آرند و موضع آنرا بمر کنند و بپزند و آنجا را آنچه مانند آن بود و بیخی
 یا شیلیم را بگویند و ضما دمانند و اگر قوی تر خواهند بگزیند یا زنگرسن شق و زرافند و زفت و عسل و عسل کوفته
 بعل سرشته ضما کنند یا زنگرسن و از و شیلیم بعل سرشته ضما کنند و فساد و اطرافش را
 سبب آن توجه حرارت و خون و بخارات گرم است با آنجا و خفتی و محتب شدن و در آنجا پس آن عضو را
 نسوز و متعفن گردانند و عارض اگر درم نکرده باشد و فاسد نشده باشد لیکن ابتدا کرده که سببش در زیتنا
 و روغن زیتون بسیار بران طلا نمایند و اگر آماس کند در آبی نهند که در آن شلیم و گاه گندم و سبوس
 و بابونه و اکلیل الملک و کرب حلیه و کتان جو شایند و باشند و چون برون آرند روغن مذکور را نهند
 و اگر سینه و سینه شده باشد و نیشها در آن نهند و نمیش را نیک فرو برند و در آب گرم نهند پس بکلی بر منته

بسیار
بسیار
بسیار

بسیار
بسیار
بسیار

منفعت آن در بناب متواتر رسیده و طر و عقرب بعد از ب تن بالای آن و متخاص نمودن و نخر قه
گرم کنند و با در و ج کوفته و گرم کرده ضا و کنند و خوردن آن نیز مفید بود و عقرب را اگر میسر باشند
بشکافند و ضا و کنند و از مفتحات خاصه کرفس چتباب کنند و در موضع که عقرب بسیار باشد چتباب
از خوردن کرفس واجب بود و با در و ج ضد کرفس است ریتلا و عضا و سام اما ریتلا بهترین علاج آن
شیر دادن وقتی فرمودن باشد و معده او کتب طی مذکور شده اما عضا به و حریاک از جنس آنست و
سیر که ام از بنیها اگر بگذرد و دند اعضای او در آنجا بماند و آن سبب در و کند تدبیر بیرون آوردن آن است
که سنجاکستر خوب انگور و انجیر و روغن زیت با کنجی طلا کنند و یا فیتله در آنجا بکشند تا دارن آویز پس بخت
و روغن مذکور طلا کنند و اگر در و ساکن نشود بسیار بکنند و در آب گرم که در وی سبوس گندیم جوشانیده باشد
بخشند اما سام ابریس که در خراجهای باشد و قطهای سیاه بروی است آن نیز دند اعضا بگذارد و در سنگام
گزیدن و از گزیدن آن تب طبه و در میان آن زره و خطر آب که از گزیدن مار بود عارض شود
و بسیار بود که با فوا و در و لاک کنند و موضع نهش سبز و زرد نشود و زرد آب و رطوبات فاسد سیلان کنند
پس بطریق که گذشت دند اعضای آنرا بیرون آرند و قدری لشم را مانند ابریشم مقرض نموده بابر و قنونا
در آبی که در آن صمغ عربی حل کرده باشند بزنند و ضا و کنند و یک روز بگذارند پس برفق باز کشند
تا دند اعضا بیرون آید و علامت بیرون آمدن آن زوال تب و سبزی موضع و سیلان زرد آب
باشد پس بعد از آن بعضی انچه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند عصب کلب کلب حیوانی است
که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ و شغال و روباه عارض میشود و گفته اند که فعل را نیز عارض میشود
و این را ازین سبب کلب نامیده اند که در سگ بیشتر واقع میشود و این حیوان را که این حال بود کلب
علامت سگ دیوانه سرخی چشم و زبان از دمان بیرون آنگندن کت و لعاب بسیار آمدن و سحر
بر زمین نهد و یک گردانیدن و دم را در میان هر دو پا بر زمین میکشد و در رفتن مثل سگستان بود و اگر
گرسنه شود و خور و اگر تشنه شود و از آب تیرسد و نیا شامد و بهر چیز که رسد حمله کند و آواز کند و اگر آواز
گرفته آواز بود و سگان جمله از وی بگریزند و اگر بان رسد خشوع و تلقی کنند بچکت دم و غیره چنانکه
رسم کلب است و این صفات بر تقدیر استحکام کلب بود و نیست و قبل از استحکام بعضی ازین علامات
بود و بعضی نبود و معضوض یعنی گزیده شده کلب کلب بعد از بخت با و و متخته یا چهل روز و گاه بود که بخت

بلکه یک سال در تاخت و تاز بکشد و کثرت بطوبیت و قرب و بعد مزاج شخص از سودا و سبب
عالتی مثل مالخو لیا از دوست داشتن تخیالی و دشمن داشتن روشنائی و ترسیدن از هر چه بنیده و در حال
از آن سکوت نمودن و از آب و رطوبت ترسیدن یا آنرا بخس و پلید شمردن و از این غیب از شراب
بازماندن و هرگاه که باین مرتبه رسیده امید محبت اندکی مانده خاصه اگر روی خود را در آئینه نشاند و یکی
مخیل او گردد و هرگاه چنین باشد طبع از سلامتی او منقطع باید که دوگاه بود که آواز گس کند و در صورت
برگزیدن مردم و هر که را بگزید و در این پنج حالت عارض شود و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب
و طعام تناول نماید و گاه بود که در بول معوض شیار و جمیشیل گلاب پیدا آید و اگر مشبه گردد که
کتاب گرفته کباب است یا غیر آن پاره نان یا بر بطوبیتی که از زخم او سیلان میکند آلوده گردانند و پس
سگی اندازند اگر بخورد و گاه بخورد و بویاده قدری مغز جو یک شب بر زخم بندند و در صبح پیش مرغ
اندازند اگر بخورد و بویاده و بویاده بود و علامتش موضع گرفته را کشاده گردانند و بجمیع بسیار
فرمانند پس بپس گرفته لبس که دروغن گو سفند سرشته ضا دمانند یا جادو شیر که سوخته و باز فست گشته
مخلوط کرده ضا دمانند و یا سیر و یا زوناک را کوفته با خاکستر چوب زرم کرده ضا دمانند و تا سه روز
این تدبیر است و مفید بود و اما بعد از سه روز کشاده گردانند و من جراحت فایده نبود و لیکن بی نماند
که تا چهل روز مندمل نشود و هرگاه بیند که آنرا اندک مال پیدا شده یا ادویه که ذکر شد ضا دمانند
تا بکشد و تدبیر مالخو لیا و تنقیه سودا استعمال باید نمود و و از الزار ریج و و از الزار ریج بدینند
و و از الزار ریج فربه و بزرگ و سر را با مایه کرده و انداخته یک شقال عدس معشر یک شقال شبنم
زعفران و فلفل و زعفران از هر یک یک انگارم کوفته با آب سرشته و قهها سازند و هر روز صبح بخورند
و و اگر با آب دیگر مزه شوند و اگر در شانۀ روی پیدا شود و بطبخ عدس و روغن بادام شیرین یا روغن
علاج کنند و هر روز که و و از الزار ریج دهند و حمام روند و در آبنان نشانند تا در آبنان بول کند و از سر
نگاه دارند و غده مرغ فربه و ماش و سرشته باشد و شراب کشته و ادن گشته اند نسخه دیگر و و از الزار ریج گیرند
و در اینج بعد از اسقاط اطراف چنانکه گفته شد و یک شبان روز در دوغ ننهند پس دوغ را بریزند و دوغ
تازه داخل کنند و بعد از یک شبان روز بریزند و یکبار دیگر چنین کنند پس از اینج و یا خشک کنند
و یا دو وزن آن عدس تقشیر یا تید قهها سازند و شربت و و از انگ بابا گرم بنهند و بقیه آن

عمل کنند نسخه دوا را سلطان بگیرند سلطان تهری ماده علامت مادرگی آن است که حوال دوزبان
 فردیرند از آن آبی سفید بیرون آید چنانچه طراف آنرا بنید از دوزخا کس و نمک پاک بشویند و از آن
 آب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آن را محکم گردانند و یک شب در تنور
 که در آن بختی باشد بنشیند پس در خروازین و پنج خروازین و پنج خروازین تا و یک خروازین بختی
 هر روز پنج و شام و دو دم آب سرد بنوشند چنانکه بنوش گفته که هر کس ازین دوا خورد از ترسیدن
 آب امین شود و گفته که چهل کس را سنگ یوانه گرفت بعضی از ایشان جگر از اخور وند و سالم ماندند و بعضی
 استند و کاف نشود و بپاک شدند و از استعمال دوا کمالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفیدند و قتاد
 و اگر قریح پیدا شود تدبیر آنست که از موم و عقیقه شکر اجوات با سازند و پر آب کرده ببلع آن امر فرمایند
 یا بیشتر یا سازند و سرنگ و لوله دراز در آن نشاند و سر و لوله در حلق نهند تا آب بجای فرود آید
 نه بنشیند و سر و یا پس قرار از آن اولیست و اگر زهر نشود و تنقیه بدن کنند و تقویل مزاج و ترک آنکه
 و شرب و شویز باز نماند که مثل به توان خورد و آنچه ممنوع است فوا که کثیر از طبیعت مثل خرچید و زرد آلو
 و سبزه و آنه و بر جففات و ترشیدها و قضا نمانند و خانه را بجا فور و سعد و صندل و مشک و عود و غیر
 و بید و کدو و سیب و پیر و امر و دو کلاب سلیب و قمر شش گردانند تدبیر شرب موم فی کردن
 آب گرم است مگر روغن کنجد و زیت باطنج نیز را حیره و نسکه و روغن کاه و خروار و ازین طعام بسیار
 نباید خورد و اگر زهری بقی بر آید فیها و الا که مضر است آن کنند و یاقی که زهر البقی بیرون آر و آن را
 تریاق الطین نامند صفت آن گل مختوم حسب الفار از هر یک دو مثقال زیت میسر شدند شربت
 یکدم و بعضی گفته اند که خیر الیکافی آنحال قد و سم کند و بعد از آنکه در قی استقفا کرده باشد
 قدری شیر دهند و بعضی قی فرمایند و اگر در زهر شکم ضرری دالمی او را کند چنانکه گفته اند اگر معلوم بود
 که کد ام زهر بوده یا آنچه مخصوص آنست بآن معالج کنند چنانچه در طول آن کد کورست پس آنرا با قی کنند

الحمد لله و الله که کتاب مصطفی علویان در مطبع مشتی نوگشتد واقع کانپور ماه ستمبر ۱۸۶۲ طبع گردید

رساله بحر انوار

بسم الله الرحمن الرحيم

بحمد الله الحكيم الوهاب ونصلي على رسوله محمد صاحب الحكمة وفضل الخطاب بن علي
 الاطياب اصحابه الجناب اما بعد سيكوديد بنده مسكين محمد باقر الدين بن خواجه
 جمال الدين غفر الله له ولوالده حسن الهيا واليه كه في انجبت سمي مختصر البيان في
 ضروريات البحران از رساله تفتي عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع مؤثر
 اين فن عادي خواند نوگس جهان حكمت يونان سمي لغايت البيان في تهليل
 بالبحران تصنيف طبيب جاذق حكمت ناطق سر ايد اطباي جهان محسود و اما مثل
 واقران كيتاي زمانه پو علي روزگار كجانه عصر جالينوس وقار حضرت استاد
 حكيم علي حنين غمضه الي تعاقب الملوك كه دست شفايش بهشت عجايب
 و تدبير صابش امراض لادوار خانه براند از از روح علي عباس مجوسي را بجهت
 ايمان كامل و در حبيب جاني او دعوي بي سبيل خي باطل حسب امر او استبداد
 مردم ديده ادميت نقش نكبين مروت مجمع فضائل كوئين حاجي حزين شرفين
 حاجي محمد حسين غرزه الله تعالى في الدارين بكمال استكمال بنا بنميه كردن

در سعال مجنون طبعی که از قلوب طبع برآورده بودند و قلوب تحریر ریخته شد
 و تا وقتی که الایات التماس بخیر است اصداً اینکه اگر بر سهو مطاع شوند با صلاح این گو
 و بدیل عقوبت شدند بدانکه لفظ بحران یونانی است یا ستر یانی و معنی آن شدت نمود
 و یا فصل خطاب در مصطلح اطباء عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و بدان
 و در بدن بیمار تغییر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را به شمشیر
 و طبیعت را با دوشاه حامی و بدن را با ملک سلطان یوم الحیران را بر روز قتل و قتل
 پس هنگام کارزار را محاله سلطان را و فتنه را در ریخته غلبه باشد تا تمام یا ناقص یا پیش
 و ازین اقسام تغییر ششگانه ظهور می شود و همچنین که در روز قتل از طرفین رسا
 جنگ و حرب مهیا باشد و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز
 و خوف و تحیر پیش می آیند همچنان درین روز همان قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم
 و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش فعال مرض لاحق
 میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریک
 صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب تفراغ منفرد گردد و در آن محافضت
 بل سلب قوت و هلاک است و اگر مخالفت تحریک طبعی بود تشویش در فعال طبیعت
 واقع گردد و طبیعت از فعل نام خود که بدون عائق و مانع بود بازمی ماند و بحران جید
 و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکل نمیشود و ازین وجه در روز بحران از مسهل
 و استفراغ بل از حرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل شد از اغذیه
 بازدارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند
 فائده بدانکه بحر آنکه دفع ماده بود بهیچ نوع است یقی و اسهال و رعاف و آوار

در سعال مجنون طبعی که از قلوب طبع برآورده بودند و قلوب تحریر ریخته شد
 و تا وقتی که الایات التماس بخیر است اصداً اینکه اگر بر سهو مطاع شوند با صلاح این گو
 و بدیل عقوبت شدند بدانکه لفظ بحران یونانی است یا ستر یانی و معنی آن شدت نمود
 و یا فصل خطاب در مصطلح اطباء عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و بدان
 و در بدن بیمار تغییر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را به شمشیر
 و طبیعت را با دوشاه حامی و بدن را با ملک سلطان یوم الحیران را بر روز قتل و قتل
 پس هنگام کارزار را محاله سلطان را و فتنه را در ریخته غلبه باشد تا تمام یا ناقص یا پیش
 و ازین اقسام تغییر ششگانه ظهور می شود و همچنین که در روز قتل از طرفین رسا
 جنگ و حرب مهیا باشد و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز
 و خوف و تحیر پیش می آیند همچنان درین روز همان قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم
 و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش فعال مرض لاحق
 میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریک
 صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب تفراغ منفرد گردد و در آن محافضت
 بل سلب قوت و هلاک است و اگر مخالفت تحریک طبعی بود تشویش در فعال طبیعت
 واقع گردد و طبیعت از فعل نام خود که بدون عائق و مانع بود بازمی ماند و بحران جید
 و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکل نمیشود و ازین وجه در روز بحران از مسهل
 و استفراغ بل از حرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل شد از اغذیه
 بازدارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند
 فائده بدانکه بحر آنکه دفع ماده بود بهیچ نوع است یقی و اسهال و رعاف و آوار

در سعال مجنون طبعی که از قلوب طبع برآورده بودند و قلوب تحریر ریخته شد
 و تا وقتی که الایات التماس بخیر است اصداً اینکه اگر بر سهو مطاع شوند با صلاح این گو
 و بدیل عقوبت شدند بدانکه لفظ بحران یونانی است یا ستر یانی و معنی آن شدت نمود
 و یا فصل خطاب در مصطلح اطباء عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و بدان
 و در بدن بیمار تغییر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را به شمشیر
 و طبیعت را با دوشاه حامی و بدن را با ملک سلطان یوم الحیران را بر روز قتل و قتل
 پس هنگام کارزار را محاله سلطان را و فتنه را در ریخته غلبه باشد تا تمام یا ناقص یا پیش
 و ازین اقسام تغییر ششگانه ظهور می شود و همچنین که در روز قتل از طرفین رسا
 جنگ و حرب مهیا باشد و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز
 و خوف و تحیر پیش می آیند همچنان درین روز همان قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم
 و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش فعال مرض لاحق
 میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریک
 صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب تفراغ منفرد گردد و در آن محافضت
 بل سلب قوت و هلاک است و اگر مخالفت تحریک طبعی بود تشویش در فعال طبیعت
 واقع گردد و طبیعت از فعل نام خود که بدون عائق و مانع بود بازمی ماند و بحران جید
 و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکل نمیشود و ازین وجه در روز بحران از مسهل
 و استفراغ بل از حرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل شد از اغذیه
 بازدارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند
 فائده بدانکه بحر آنکه دفع ماده بود بهیچ نوع است یقی و اسهال و رعاف و آوار

CALL No. { 415 } ACC. NO. 13432

AUTHOR ~~XXXXXXXXXX~~ علوی خان

TITLE ~~XXXXXXXXXX~~ مطب علوی

Class No. 415 Acc. No. 13432

Book No. 5398

Author ~~XXXXXXXXXX~~ علوی خان

Title ~~XXXXXXXXXX~~ مطب علوی خان

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

